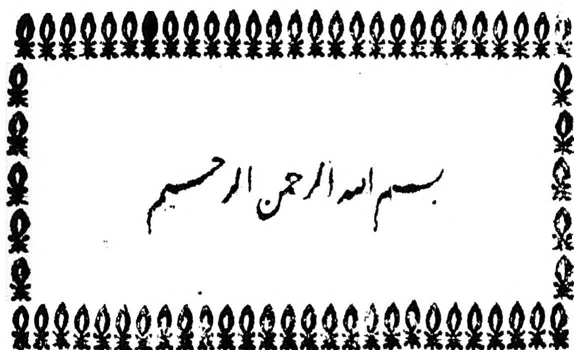
UNIVERSAL LIBRARY
OU_232141
UNIVERSAL LIBRARY



حمدیکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطهٔ بیان
احدی جز ذات پاک وی نمی گنجد * وبرهان ساطع این بیان کُنه
مطالع کلام تقدس التیام لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا
أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ بر مفارق جمهور انام می درخشد * وشکر یکه
حق آلای بی حصر واحصای وی را که در هر لمحه به نقطهٔ انسانی که
مرکز دائرهٔ لطف رحمانی است ریزان می ماند ادا نماید از هیچ
محی بوده بر نمی آید * چه این شکر خود نعمتی است که بخشش هیچ نعمتی

نمی نشیند و مجانست و مقابله تو شده بر صحه نمی شاید * لهذا از
تمام عالم خلق و امر که مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال
خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الاباد تکاپوی
بی قیاس کند و باز خطرهٔ موازنهٔ شکر نعماء و رخیالش بگذرد
بجز عرق شرمندگی رونق بخش جبین قصور آگین خود نیابد * و بهزاران
زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مسجل وَاِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا را به محکمهٔ بندگی بر عجز خود شاهد عدل
پیش آرد * پس از بن مشت خاکشمهٔ از حمد و شکرش
نمی آید کار آنچه او تعالی باخصت عمیم خود بان امر میفرماید ناچار
چارهٔ کار این بیچاره آن است که از حول و قوت خود متبری گشته
اتباعاً لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب
قصور بیرون نکشد * و نیابت و وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که
خود آن پاک بی چون و بی چگون به تعلیم حمد و شکر خود این ناچیز محض
را بنواخته فرار سیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام
بمذاق کام بار بخشم وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ

لا شریک له واشهد ان محمداً عبده ورسوله وسبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم * را همدم و همنفس و مونس نفس خود
و ز د * و د ر و د نا محدود بر علم عرصهٔ وجود * صاحب مقام
محمود * مطلع جریدهٔ اصفیا * مقطع قصیدهٔ انبیا * رونق افزای
چمن اصطفا * گل سرسبد گلشن اجتبا * مضمون کتاب ایجاد
و تکوین * مقصود خطاب ارشاد و تلقین * طغرای فرامین تکلیف
و تشریع * خط کش دواوین تدلیس و تلمیع * اعنی احمد مجتبی
محمد مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وعلی اله واصحابه
اجمعین وعلی وراثه ونوابه الی یوم الدین وعلینا معهم و
فیهم برحمتك یا ارحم الراحمین * اما بعد می گوید عاجز
ذلیل * الراجی لرحمة الله الجلیل * بندهٔ ضعیف محمد اسمعیل * که
نعم الهی دربارهٔ این ضعیف نامتناهی است و از اعاظم آن
حضور محافل بدایت منزل ملازمان منیر خاندان سیادت *
مرجع ارشاد و هدایت * مرکز دائرهٔ ولایت ... سبیل

فلاح و رشاد* رہنمای طریق احمد استقامت و سداد* مصدر
انوار نبوی* منبع آثار مصطفوی* سلالۂ خاندان صاحب طاہر
سید الاولیا* اعنی علی مرتضی* نقاوۂ دودمان سبط اکبر
سید الاصفیا* اعنی حسن مجتبی* مقتدای اصحاب شریعت*
پیشوای ارباب طریقت* ہادی زمانہ* مرشد یگانہ* سراج المحبین*
تاج المحبوبین* الامام الاوحد* السید احمد متع اللہ المسلمین
بطول بقائہ ونفعنا وسائر الطالبین باقوالہ وافعالہ واحوالہ
است* واین ضعیف در اوان حضور آن مجلس ملائک مانس
باستماع کلمات ہدایت آیات فائز گردیدہ* پس محض نصیحت
عامۂ مسلمین و خیر خواہی جمہور طالبین چنین اقتضا کردہ کہ
در این فیوض الہیہ و فائدۂ سعادتیہ غائبین را ہمراہ حاضرین
اشتراکی بہم رسد و طریق آن بجز تقید کردن آن مضامین باندپرداز
بقید قفص تحریر نیافتہ* اگرچہ از عیان تابیان و از حضور تا
غیبت تفاوتیکہ ہست بر ہیچ یکی از عقلا پوشیدہ نیست
کہ الشاہد یری ما لا یراہ الغائب بر ان شاہد عدل است*

لیکن بحکم مَا لَایُدْرَکُ کُلُّہٗ لَایُتْرَکُ کُلُّہٗ کمر ہمت در اتمام
این امر چست بستہ ونیت خالصہ از تہ دل درست نمودہ
سعی بیش از بیش بجا آورد * و در اثنای تحریر این کتاب
مستطاب باوراقی چند کہ جناب افادت مآب قدوۂ فضلای
زمان * زبدۂ علمای دوران * مولانا عبد الحی ادام اللہ برکاتہ
کہ در سلک ملازمان آن عالی جناب * و باریافتگان حضور آن
والا قباب * منسلک بودند پارہ از مضامین ہدایت آگین
را کہ از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان شنیدہ دران
اوراق تحریر کردہ بودند فائز گردید * پس آن اوراق را
غنیمت باردہ فہمیدہ باب ثانی و ثالث این کتاب را بران
کلام ہدایت التیام بتمامہ مشتمل ساخت * اگرچہ احسن و اولی
در تالیف این کتاب چنان می نمود کہ بطوریکہ در تحریر اکثر
مضامین این کتاب محض بر ترجمۂ آنچہ از زبان ہدایت نشان
حضرت ایشان صدور یافتہ بود اکتفا کردہ شد در تمامی
مضامین ہمین را پیمودہ می شد * لیکن از ...ت نفس عالی

حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآبیه
علیه افضل الصلوات والتسلیمات در بدو فطرت مخلوق شده
بناء علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه درا ه
دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفی ماند بود لهذا ادراک
این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و
ایراد تمثیلات وبدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف
متقدمین بر اذهان اهل زمان که بعلوم رسمیه معتاد اند از محض
ترجمهٔ آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته
بود خیلی دشوار می نمود * لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم
و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات
و تطبیق بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین
فخر العرفاء الکاملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله قدس سره *
برای تقریب مضامین بسوی اذهان مستمعین بعمل آورده
شد * معهذا این ضعیف هر پاره را ازین کتاب بعد از املا
بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده غث از سمین و

مقصود از غیر مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب مداخلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته باشد باصلاح حضرت ایشان منجبر گردد * و این کتاب را بصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را بلفظ افاده مصدر ساخت * وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

* مقدمه * و آن مشتمل بر سه افاده است

* افاده ا * باید دانست که ثمرهٔ شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما تصریحی است ازان * والذین امنوا اشد حبا لله تلویحی است بآن * این مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیهٔ کرام است بلکه متفق علیه طوایف انام برآنجا نکته ایست بسی باریک که اکثر اهل زمان ازان در غفلت [illegible] اند و آن [illegible] در میان

حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور
بمحبت عقلی است * چه اول از واردات مبادی سلوک
است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات اولیای عظام اکثر
عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشارات
شرعیه پنداشته در تطبیق مهر انبیا و اولیا باحوال اهل عشق
و مواجید تشویشات بی حاصل بکار می برند حالانکه سیر این
بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت پذیر
نیست * تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق قلقی و شورشی
است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید
و در تمام قوای باطنه سرایت می کند و غایتش وجدان آن
مقصود و وصال آن محبوب است * موقع اول این قلب
است که محل جمیع کیفیات نفسانیه اوست * و ثانیا سائر قوای
باطنه و غایتش اضمحلال و از خود رفتگی طالب است در
وجدان مطلوب باز چون این غایت مترتب می شود
شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند و تا بمله مستی

بعشق است زائل میگردد* ومراد از حب عقلی انبعاث داعیهٔ طلب چیزی است که طلب بر فوائد ومنافع او احتیاج خود بسوی او مطلع شده واین داعیهٔ مقاسات مشاق طریق طلب را بروی سهل گردانیده وباین سبب کمر همت در طلب او بسته وهر حیله که در کیسهٔ فکر خود دید اشت بر طلب او باخته واز سر وسامان خود در گذشته اختیار الا اضطرارا وموقع اول این عقل است که خزانهٔ معلومات است* وثانیا در سائر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب از اصل شجر در برگ وثمر او پس در عقل چه افکار وانظار است که برای تحصیل او درست میکند ودر قلب چه عزائم واهتمام است که در طلب او می انگیزد ودر جوارح چه مشقت ها وترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود می پسندد وچنانکه نتیجه حب اول فنای علم است یعنی غیبت وعدم شعور بما سوای محبوب حتی که به نفس خود هم چنین ثمرهٔ حب ثانی فنای همت است یعنی هرچه می گوید از محبوب میگوید

و هر چه می شنود از ان می شنود و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بها است * و هر حجی و بغضی و استحسانی و کراهتی که بملائم و منافر محبوب و طریق او مباشت پیش او از قبیل عوارض لا یلتفت الیها است * بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که استیلای تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با نعض عقلی او مجتمع میشود و لا سیما عند التعارض بین الحبین * مثلا نوجوانی سدین باز بوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد او محبوب بحب عقلی اند تعرض ازین امر می نمایند هر آینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را نیز مکروه و مبغوض از صمیم عقل میداند گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد * و اما حب ثانی

پس از بسکه مقر اصلی او عقل است و از انجا جنود او
بقوای طبیعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است
معارض را هیچ گونه دران راه نیست و چنانکه حب اول بعد وجدان
محبوب زائل میکردد و لهب آن منطفی میشود همچنان حب ثانی
بوصال محبوب رو باز دیادمی نهد و از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد
که هرگز آن وسعت و قوت در هجر متصور نیست * چه اول
مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر و اِذَا فَاتَ الشَّرْطُ فَاتَ الْمَشْرُوطُ *
و ثانی به علم فوائد و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او
و احتیاج بسوی او * و این معنی در وصال واضح تر می شود
چه علم الیقین بعین الیقین مبدل می گردد و اجمال به تفصیل
منشرح می شود مثلا عطشان را از دیگ عروض حالت عطش
یعنی بهیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی
برلب به نسبت آب عشق بهم رسیده * یعنی از جد طبیعت
او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بنایافت او سر بر می زند
اگرچه از کسی نشنیده باشد که آب مسکن عطش است * و

اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی
جسمانی یا نفسانی باشد وچون در عین شدت عطش بآب
زلالی می رسد و از ان سیراب می شود و آن سیرابی در هر
بن موی او سرایت می کند در ان زمان یک حالتی وارد
می شود که تعبیر از ان بجز نسیان ماسوای آب نتوان کرد بلکه
بسا است که خماری شبیه بسکر او را هم می رسد و
بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن
حالت عطشیه بالکل زائل می گردد * و اهل زراعت وفلاحت
را بنسبت آب حب عقلی است * چه میلان آنها بسوی
تحصیل آب مبنی بر ان است که قطعا میدانند که مزارع و مراعی
و ریاض آنها که سرمایهٔ معاش و اساس حیات است
بدون آن آب صورت نه بندد و با لجمله شدت احتیاج خود را
بسوی آب و کثرت منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته
واعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی
همت ایشان را در طلب آب مصروف ساخته * پس

چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان
صادر می شود * وچه حیل و تدبیرات است که در ترکیب
دولابات وشوانی ودوالی از ایشان صورت می بندد وچه مشقت
هاست که درحفر آبار وکری انهار وکشیدن غرب ودرست
کردن حیاض شب وروز بر ایشان وبربهایم ایشان می
کنند وایشان آن همه راکمال وافتخار خود دانسته
به تمامی همت خود استغراقی ودر امثال این امور سرگرمی
وچالاکی در تحصیل آنها بکار می برند که هرگز فتور همت و
سستی عزیمت را دران دخلی نیست * واگر احیانا کسی از
ایشان درین امور فاتر الهمت شود هرآئنه او را مطعون
وملام خواهند کرد وبسفاهت ودون همتی او را منسوب
خواهند نمود * وهرقدریکه آب بدست ایشان می آید وبر
فوائد ومنافع او بعین الیقین مطلع می شوند تمام جهد وسعی خود
او ومشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجامی انگارند وبآن
فرحان وشاکر می شوند ودر تحمل مشاق چالاک تر می گردند *

چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که حق جل وعلا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده به محض عنایت وکرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهره دار از ان بنسبت خود بدایت می کند* وایشان را باین سرمایه سعادت دوجهانی موفق می سازد* وبثمرات ونتایج آن مفتخر ومتباهی می گرداند* وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء* وهریکی را ازین نوعین اسبابی ومؤیداتی وآثاری وثمراتی هست که بآن نوع اختصاص می دارد* وازبسکه طالب راه حق هریکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور می شناسد لهذا این امور اربعه را بوجوه تمایز فیمابین النوعین ملقب ساخته شد

* افاده ۲ * ازبسکه حب ایمانی واحوال ومقامات او ونتایج وثمرات او منتهی بنزبنوت می شد این طریق را که ابتدای آن ازحب ایمانی وانتهای آن به نبوت است راه نبوت ونسبت نبوت مسمی کرده شد وازبسکه

حب عشقی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات
او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود
حضرت حق که آن معرفت خلاصهٔ ولایت است می‌شد
بناءً علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن
به معرفت است برادو لایت و نسبت و لایت مسمی کرده آمد

* افاده ۳ * اکابر این امت یعنی آیمهٔ طریقت و پیشوایان حقیقت
اگر چه بکمالات طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او
راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
راه ولایت نفرموده * و در مباحث او استقلالاً لب نگشوده *
و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ ننموده * لهذا چنان مناسب
می‌نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیمابین
الحبین عقد کرده شود * واز بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق
مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر ابواب
کرده شود و از بسکه تخلیهٔ نفس از رذایل و تحلیهٔ آن از فضائل و بجا
آوردن عبادات شرعیه بطریقیکه مقصود شارع است اساس

راه نبوت و دوم بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین
کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات
شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو طریق و موخر از بیان
دیوه را یه طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را
ثمره مستقیمه ازو بدست آید و سالکین راه ولایت را ثمرات
سعی خود رو نماید و نیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه
ولایت اذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش
از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه * ع * هر سخن وقتی و هر نکته مکانی
دارد * اشغال مناسبه هر وقت و ریاضات ملائمه هر قرن
جدا جدا می باشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید
اشغال کوشش ها کرده اند بنا دا ایه مصلحت دید وقت چنان
اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیده
که مناسب این وقت است تعین کرده شود و در تجدید اشغال
بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه اکتفا نموده شود که این
طرق ثلثه اشهر الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق مغنی از

بحدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه نبوت را آسان می گرداند وصاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد * لهذا احسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است کردید و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق * باب اول در بیان وجوه تمایز طریقین * یعنی طریق نبوت و طریق ولایت و آن مشتمل بر دو فصل است * فصل اول در بیان وجوه تمایز طریق ولایت * و آن مشتمل بر چهار هدایت است * هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی * و آن مشتمل بر دو افاده است * افاده ۱* باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر است اما ذکر و فکریکه سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد * افاده ۲ * اما سبب حصول

عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف واصفی
واعلای عناصراست با اجزای لطیفهٔ ارضیه که مسمی بدخان است
ممتزج می شود وآنرا بسوی حیّز خود که فوق جمیع احیاز عنصریه است
جذب می کند تا او را فانی در خود گرداند وهمرنگ خود در آثار واحکام
بسازد ولیکن چون غباریکه مجتمع در جوّ بوده بوده شده است
عائق از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که درمیان
اقتضای نار واقتضای غبار تزاحمی وتعارضی بهم می رسد وباین
سبب اصوات هائله رعدیه وشعل ناریه برقیه حادث میشود تا اینکه
اجزای ناریه بسبب شدت وحدّت خود بعضی عوائق را تحویل
بآب کرده بسوی ارض میریزد وبعضی دیگر را پاره پاره کرده
در جوّ پریشان می سازد تا اجزای لطیفهٔ دخانیه را کشان کشان
بجانب حیز خود برده فانی ومتلاشی در خود گرداند همچنین لفظ
مبارک الله که تجلی حضرت بیچون است در نشأ الفاظ چون
حلق وزبان وکام وگوش ذاکر را بالطرق المعهودة فیما بین
الصوفیة للذکر الجهر الموضوعة لدفع الوساوس وجمع الخواطر

وترقیق الارواح از نور و سکینه والتذاذ مالامال می سازد * و ہم چنین

خیال و وہم ادرا بالطرق المشهورة فیما بینهم للذکر الخفی

الموضوعة لوجد ان الحلاوة بهذا اللفظ و لحصول الالتذاذ

بالخلوة و السکوة و النفرة عن المخالطة مع الناس و

المکالمة معهم اضمحلالی و خمولی می بخشد * خواه بذکر مجرد ہمین

لفظ این معنی حاصل شده باشد * خواه بضم نفی یا صفات

دیگر طالب را از ان انتقال بتصور مفهوم این لفظ می گردد *

و آن تجلی حضرت حق ست در نشأ علم که الطف و اعلای

تجلیات و اقرب آنهاست بحضرت ذات * و چون این

تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض و مجرد بحت است

در ذہن او استقراری میگیرد بحیثیتی که بصر بصیرت او

دایم الطموح بجانب ہمان مفهوم باشد * و تمام قوت دراکه

او مثل چشم و امقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد

و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بر نزند اگر احیانا

خطرهٔ ماسوا در ذہن خطوری کند ہمه آینه مثل امور اتفاقیه

باشند نه از صمیم قلب و این مسمی بفکر است نزدیک قوم
با لجبه چون طالب ادراک و همت خود در بن مفهوم
استغراقی قوی حاصل میکند و آن تجلی پیوند جان ادمی گردد*
الطف اجزای سالک را که روح الهی اوست وکرخود
ساخته وبا او امتزاجی بهمرسیده او را باصل خودی کشد
وروح الهی که از عالم پاک است* ونفخت فیه من روحی
وَنَفَخْتُ الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
درشان اوست * وبسبب محبوسیه باین مشتی خاک
اصل خود را نسیان کرده وائینه ادراک او زنگ خورده
بود چون نور این تجلی روی او مصقل گردیده وعکس کمالات حق
درخود دیده که* ان الله خلق آدم علی صورته* اشارتی ست
بان* دوطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده اقتضای
وصول باصل خود میکند پس جذب آن تجلی این روح
را وانجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استقرار
این تجلی حاصل کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند
و تقاضای لحوق برفیق اعلی می نماید اما چون غبار بشریت

مانع لحوق او به حظیرة القدس میگردد ناچار تزاحمی در مابین
اقتضای روحانی و نفسانی حادث می شود باین سبب
شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمهٔ که ملقب بروح طبعی است
حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت غضب
یا انبساطی و انشراحی در وقت فرح * بالجمله این شورش
و تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه
وار و مستانه شعار می گرداند و عقل و فکر او را برهم می زند
و باعث است که از قانون شرع و ادب بیرون می کشد و
بسبب شدت و حدّت این اُنست بفغانی و سیادین و
وحشت از مجالس و ساکن و صد ور آه و فغان و حدوث
زردی رنگ و اشکباری بهم می رسید * و همین کیفیت
مسمی بعشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی
است این را حجب نفسانی مسمی گرده شد و این کیفیت
آناً فآناً متزائد میشود تا که حجاب بشریه و نکره منخرق شود
و غبار نفسانیه پاشیده پاش گردد و ثمرهٔ این حب

مترتب شود * هدایت ثانیه در بیان مؤیدات حب عشقی *
و آن مشتمل بر سه افاده است * افاده ۱ * از عمده مؤیدات
حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت
با انام چه روح حیوانی را باین امور رقتی و لطافتی حاصل میشود
و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تعلقات و شورش و گرمی
سریع تر * افاده ۲ * از جمله مؤیدات آن استماع الحان خوش
و اصوات دلکش و قصص شوق آمیز و اشعار عشق انگیز است
* افاده ۳ * از جمله مؤیدات ان اجتناب از اموریکه باعث
حدوث کثافتی در روح طبی باشد مثل کثرت منام و مداومت
بر اغذیه کثیفه و امثال آنها که بر اهل تجارب پوشیده نیست
* هدایت ثالثه در بیان آثار حب عشقی * و آن مشتمل بر سه
افاده است * افاده ۱ * از جمله آثار آن این است که این حب
بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح الهی
باصل خود میکند و بس نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون
شرع باشد خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای کسی خواه رضای

محبوب باشد خواه رضای غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن * نه دانی که مقصود از ین کلام آنست که ارباب عشق و مواجید مقید بقیود شرعیه و متادب باداب مرعیه و طالب رضای مولی و ملتزم متابعت مصطفی صلی الله علیه و سلم نمی باشند حاشا و کلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضی این امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذو الجلال می خواهد و بس بهر طریقیکه بدست آید خصوصیت هیچ طریق را اراده و اقتضای آن و بنای نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول مقصود خود در استماع مزامیر و عشق مجازی و شغل برزخ و تعلیه اوقات از اذکار و طاعات و امثال آنها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت اگرچه آن صاحب حال از راه تدین و تشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند آیا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق و قرب و وصال

او مطلوب می باشد اگرچه آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد
بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را از دیده
بازی و آمد و رفت در مجلس خود ممانعت می کنند و از قرب وجوار
بلکه از محله و دیار خود اخراج می نمایند حتا که نوبت بسبب دشنام
و لگد کوب می رسد و آن عشاق هیچگونه از دیده وادید و از آمد و رفت
محافل و مجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول
شدن از دست معشوقان خود و تحمل غضب آنها نمودن و جان
در کوی آنها باختن را کمال فخر و علو همت می شمارند چنانچه کلمات
نظمیه و نثریهٔ آنها دلالت صراحةً بر این می دارد * و آیا نمی بینی که
کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان آوردن و حرف گلهٔ کسی
بر زدن چقدر باعث رنجش آن شخص می شود و در مقام حب
عقلی بکدام پایه می افگند * معهذا ارباب عشق مجازی در
بیان امثال این حکایات و شکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام
خود را با امثال این مضامین رنگین و مزین می سازند * بالجمله
مقصود از این کلام اهانت حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه

استتارتمایست بسوی فرقی که در میان حب عشقی وحب عقلی است

* افاده ۲۰ * از جمله آثار آن تجرد است یعنی قطع علائق ماسوای محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل متشتته و هجوم علائق متکاثره و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی و سیاست مدنی و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال آن * والهذا از تزوج که اصل همه علائق است نهایت نفرت و وحشت میگیرد * افاده ۳ * از جمله آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالا یعنی نه بآن ملاحظه که این شخص نادوان فیض حضرت حق و واسطه هدایت اوست بلکه بحیثیتی که متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آئینه مرا با و التفات در کار نیست

* افاده ۴ * از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهره شتتنا[illegible] بانیع علوم از جمله نظم و ترتیب امور متشتته

است و از بسکه کار او بساطت در بساطت است

اشتغال باشان این امور کار و بار او را پریشان می سازد

* افاده * از جمله آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که در میان

ظاهر شرع و باطن آن واقع است * تفصیل این اجمال

آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است بحضرت

حق جل وعلا و این تعلق را انحائی است مختلفه که هر یک را از ان

انحا به نسبتی می نامند چنانچه تفصیل این در محل خود مذکور است *

و ظاهریست و آن امتثال اوامر و انتها از مناهی است *

و در مابین این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه ایست

بس باریک که قبلهٔ ارباب تحقیق و کعبهٔ اصحاب تدقیق

اعني الشيخ ولي الله قدس سره بشرح و تفصیل آن

موفق شده اند پس هر کسی که بوجدان خود متفطن آن علاقه

میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست می گردد و او حظ

او ممتزج بافعال میشود و الا آن شخص قشری محض و متقشف

بحت میگردد و اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده

باشد والا شعبهٔ از الحاد در عقائد او راه می یابد اگر فقط تمسک
بباطن شرع نموده ظاهر را از درجهٔ اعتبار ساقط دارند *
و از بسکه تفطن باین علاقه از قبیل نظم کثرت افعال در
وحدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان
جولانی نیست الا بتقلید ارباب حب عقلی * و ازین آثار مذکور
بآثار دیگر که بسبب تنگی مقام در نظم تحریر نیامده پی بردن بر اهل
فطانت چندان عسیر نیست که العاقل تکفیه الاشارة * هدایت
رابعه در بیان ثمرات حب عشقی * و آن مشتمل بر سه افاده است
* افاده ۱ * چون بسبب عدت و شدت کیفیه عشقیه و قوت
جذب تجلی علمی و کمال انجذاب روح الهی غبار شهادت و
مثال منکشف می گردد و حجب نورانیه و ظلمانیه منخرق می شود
لابد بنابر انجاز وعده که منطوق کلام لازم الوثوق وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا است * مدلول کلمهٔ فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ است * مشاهده جمال لایزال حضرت ذوالجلال
دست میدهد معنی قرب و معیت که مضمون * انا عند ظن عبدي

بي وأنا معه اذا ذكرني واحفظ الله تجده تجاهك

که مبشر بوصال است مو یدامی کردد * ودر جلدوی تب وتابی

وقلق واضطرابی که در وقت حرمان وهجران تحمل کرده بود

حلل سرور وابتهاج وخلعت مکالمه ومسامره بدست می آید *

بالجمله سراسیمگی بالفت مبدل می کردد ووحشت بانست

* افاده ۲ * بازچون قائد توفیق دست این مدهوش ابتهاج مشاهده

را گرفته ببالامی کشد مقام فنا وبقا از پرده اختفا رو بظهور می آرد *

بیان اجمالش آنکه چنانکه آهن پاره را در آتش می اندازند

وزبانهای آتش اورا از هرجانب محیط می شود بلکه اجزای

لطیفهٔ ناریه در نفس جوهر آن آهن پاره مداخلت می نماید

وشکل ولون اورا همرنگ خود می سازد وحرارت واحراق

که از خواص نار است باوی بخشد هرآئینه آن قطعهٔ حدیدیه معدود

از جملهٔ قبسات ناریه خواهد شد نه بان معنی که آن حدید از حقیقت خو

متبدل شده بنار صرف منقول گردیده که این امریست بدیهی

البطلان بلکه این آهن پاره در حقیقت خود آهن است لیکن

بسبب هجوم جنود شعل ناریه حدیدیتش مع آثار و احکام خودرو بقرار آورده در زاویه اختفا خمول در زیده * پس هرچه به نار از آثار و احکام مترتب می شد همان آثار و احکام تماماً بی کم وکاست بر آهن پاره هم می تواند شد * نی نی بلکه آن آثار و احکام حالاهم مترتب بر ناریست که آن آهن پاره را احاطه کرده * اما چون آن نار این آهن پاره را مرکب خود ساخته عرش سلطنت خود قرار داده این آثار و احکام را بآن آهن پاره نسبت می توان کرد * چنانچه وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي تصریحیست ازان * وَفَارَادَ رَبُّكَ تلویحیست بآن * القصه اگر آن آهن پاره را درین حال مجال مقال بودی هر آئینه بصد زبان آوازه عینیه خود با نار و غلغله اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی * البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل گشته باین کلمه متکلم شدی که من انگاری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباخان و حدادان و صواغان بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست * هم چنین چون امواج جذب و کشش رحمانی نفس کامله اینطالب را در قعر

ببحر انوار احدیت فرو می گشد زمزمهٔ انا الحق ولیس فی

جبتی الا سوی الله از ان مر بر می زند * که کلام هدایت التیام

کنت سمعه الذي یسمع به وبصره الذي یبصر به ویده

التي یبطش بها ورجله التي یمشي بها * ودر روایتی *

ولسانه الذي یتکلم به حکایت ازان * واذا قال الله

علی لسان نبیه سمع الله لمن حمده ویقضي الله علی لسان

نبیه ما شاء کنایت ازان * این مقالیست بس باریک

ومسئله ایست بس نازک باید که دران نیک تامل کنی

وتفصیل اورا بر مقامی دیگر تفویض نمائی * شعر * ووراء ذلك

فلا اقول لانه * سر لسان النطق عنه اخرس * وزنهار برین

معامله تعجب ننمائی وبانکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی

مقدس ندای انی انا الله رب العالمین سر برزد * اگر از نفس

کامله که اشرف موجودات ونمونه حضرت ذات است

آواز انا الحق بر آید محل تعجب نیست * واز جمله لوازم این مقام

صدور خوارق غریبه وظهور تاثیرات قویه ستجابت دعوات

ودفع بلیات است * که لأن سألنی لأعطینه ولأن استعاذنی لأعیذنه مصرح است باین معنی * واز جمله لوازم آن ظهور نامت ووبال بر عدو بدسگال این صاحب حال است که من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب مفید همین مضمون است

* افاده ۳ * باز اگر لطیفه دیگر از غیب وجذبی جدید از پردهٔ لاریب بادمی رسد ادراک او وسعتی بس عظیم وپهنای بس فخیم پیدا می کند که بسبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیه وموجودات امکانیه درجنب ذات بیچون موید امی گردد ونسبتی که مابین نفس این طالب وحضرت حق ظاهر شده بود همان نسبت درمیان هر چیزی که در عرصه وجود ظهور رسیده وحضرت حق روشن می گردد * بالجمله انبساط قیومیه حضرت حق بر بساط وجود وقیام این حقائق متکثره بآن ذات متوحده مدرک می گردد وبه مضمون هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء محیط ولو انکم دلیتم بحبل الی الارض السابعة السفلی لهبط علی الله دم می زند * سبحان الله زهی تاثیر حب عشقی وخهی جذب تجلی علمی که بسبب

آن این مشتی خاک در مقام مقدس و پاک چقدر چالاک گردیده *
واین تراب مهین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چه
مقعد صدق و مقام کریم یافته * شعر * جسم خاک از عشق برافلاک
شد * کوه در رقص آمد و چالاک شد * عشق جان طور
آمد عاشقا * طور مست و خر موسی صاعقا * و از لوازم این مقام
است دم از وحدت وجود زدن و لب بمعارف الهیه
کشودن و ترنم به مضامین این ابیات نمودن * شعر * انچنی میگوید
اندر زیر و بم * فاش گر گویم جهان برهم زنم * جمله معشوق است
و عاشق پردهٔ * زنده معشوق است و عاشق مردهٔ * این است انچه
از احکام حب نفسانی ضروری البیان بود * فاما شرح و بسط این احکام
خصوصا تفاصیل مقام فنا و بقا پس از کتب قوم طلب باید کرد *
و قدوه اولیا و زبده ارباب صفا اعنی شیخ ولی الله ازین
کمال بقره النوافل تعبیر می فرمایند * فصل ثانی در بیان
وجوه ممایز طریق نبوت * و آن مشتمل بر چهار هدایت است
* هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب ایمانی *

وآن مشتمل بر سه تمهید و دو افاده است * تمهید اول * باید
دانست که انسان در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور
است و استحسان آن امور و استهجان اضداد آنها را
در جبلت او ودیعت نهاده اند * و هر فردی از بنی نوع که
لوح جبلت او از نقوش باطلهٔ تقلید ارباب جهل و عناد که
فطرت خود را فاسد کرده و احکام جبلت خود را از دست
داده اند صافی باشد البته این امور را از مفاخر و مناقب
خود بلکه جمیع ابنای نوع خود می شمرد و اضداد آنها را از نقائص
و معائب خود و امثال خود میداند * و هر کرا از ابنای نوع
خود غافل ازین امور و خالی از طلب آنها می بیند البته او را از
زمرهٔ اغبیا و سفها میداند از عمدهٔ آن امور حب منعم و تعظیم
اوست و ترجیح جانب او بر ماسوای او و شکر نعمای او و
تحمل مشاق و ترک مالوفات و صرف مرغوبات در ابتغای
رضای او و خود را در زمرهٔ بندگان او شمردن و نفس خود را
ناچیز محض در جنب او دیدن و زبان را بمدح او گشادن و جوارح را

در خدمت او بجا آوردن وکردن در زیر بار منت او فرو
نکردن دمنت او را بر خود قولا وفعلا اظهار نمودن ومرغوبات
خود را از در اشیاء او باختن ودل را بر عزیمت امتثال او امر
ورضاجوئی او محکم داشتن واز خضوع ونیاز او عار نکردن
کوکه ممارست امور خسیسه یا شاقه پیش آید واستقامت
ومداومت بر امور مذکوره که خلاصهٔ آن حق شناسی منعم
است نمودن با لجمله خلاصهٔ این کلمات آنکه انسان
جید الفطره را با منعم خود علاقهٔ بهم میرسد که هرگز از عهدهٔ آن
مدة العمر به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ جزا
بمقابل نعمای او نمی تواند ساخت وجزای تحمل مشاق در
بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست واگر
نیک تامل کنی هیچ فردی را از افراد انسان که در خود ست
فطرت ... ام اقران خود باشد خالی ازین امور نخواهی یافت
وتنادخ بحبت منعم وتباهی وتفاخر بآن واجتناب از کفران
منعم ونفرت از آن وتناسب وتشاکم بآن در ما بین

افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را بپر والدین و
(
بیرخواهی موالی و نمک حلالی آقا و تعظیم استاذ و انقیاد سلاطین
یادکنی البته آن شخص این قول را از جمله مدائح خود خواهد شمرد
و او را باین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبی و سعی در
نفع رسانیدن در دل او بنسبت این قائل استقراری خواهد
یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی و نمک حرامی از آقا
و اهانت استاذ و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص
این قول را ذم و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در
ایذای قائل بهم رساند و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر
او یعنی اموریکه بان مناسبتی خاص می دارد بحیثیتی که ذهن کسی که
واقف بان مناسبت باشد از ان امور بان منعم انتقال می کند
مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتا که مرکب او و
مسکن او چنانچه هرکسیکه ممارست این امور کرده و مجالست باشتوق
شناسان از امرای عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان امر
فرمان بادشاهی و خلعت بادشاهی از بدو بشیده نخواهند و چون تعظیم

شعائر منعم بکمال می رسد باعث تعظیم هر چیزیکه مؤید حب و مروج شکر او باشد می گردد * مثلا تعظیم کسی که به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این محب می کند یا اعلام نعم او می نماید * وچون این مرتبه هم قوت می گیرد و رو بافراط و غلو می نهد باعث تعظیم اموری می شود که از محب در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی وافعالی که بازای نعم او بجا آورده و تعظیم اموالیکه در رضاجوئی او باخته * ندانی که این از قبیل عجب باقوال وافعال خود واختیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال وافعال واموال را دو جهت است بیک جهت از کمالات و ملابسات محب است واز جهت ثانیه از شعائر منعم وتعظیم آن به جهت ثانیه متعلق شده نه به جهت اولی وازان جمله حب جواد است و مراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه لالغرض نماید چه همه انسان سلیم الفطرة هر کرا باین صفت موصوف می داند بالطبع او را دوست می دارند مثلا اهل سخاوت وفتوت وارباب کرم ومروت را از سلاطین ذوی الاقتدار و امرای نامدار هر کسی که

ارباب فطانت وکیاست باشد البته از ضمیر فایض خود
او دوست می دارد و در سویدای دل ایشان خواهش از دیاد
عز و جاه آن کرماء استقراری می پذیرد خواه بایشان انعامی از آن عطایا
رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه
هیچ یکی ازین عطایا را جواد حقیقی نتوان گفت چه هر که سوای حق جل وعلا
متصدی افاضه امور نافعه می شود و سعی در فیض رسانی بجا
می آرد هر آینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی
حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب
اخلاق خود یا طلب نام و نشان خود یا انتشار صیت سخا و کرم
و شیاع مدح در اقران خود یا امثال این امور باعث این
افاضه و کرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه والانعام
مستور می دارند ولی غرضی محض اظهار می نمایند در بادی نظر
شبهی بجواد مطلق پیدا می کنند بنابر این مستوجب مدح
ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود
حقیقی در ذات فیاضه او منحصر است و بس * آیا نمی بینی

که اگر احیاناً از کسی از ایشان عند الافاضه والانعام تحصیل
غرضی یا اکتساب منفعتی ظاهر میشود همه او باب فطانت او را از
زمرهٔ کرما خارج شمرده در جماعهٔ دون همتان معدود می نمایند *
و ازان جمله تعظیم صمد است و مراد از صمد شخصی است
که خود بی نیاز باشد و غیر او را بسوی او احتیاج پیش آید
و این صمدیه امریست مشکک در کمال و نقصان چه استغنا
از اکل و شرب و جماع و امثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست
از صمدیه و استغنا از جهت و شکل و لون و امثال آن از
لوازم جسمانیه مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از معین و
وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از
لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس و هرکارها و خفیه
نویسان و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست
فوق ازان * و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قابل
که مسمی بوجوب است مرتبه ایست فوق ازان و دیگر مراتب
فوقانیه را برین قیاس باید کرد * همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی

او نیز متفاوت است چه احتیاج در استحلال مشکلات و استدفاع بلیات
مرتبه ایست و در تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبه ایست فوق ازان
و در حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه
ایست فوق ازان و در نفس وجود و بقای او یعنی در
خروج از کتم عدم و ظهور بر منصه وجود مرتبه ایست فوق ازان
و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از
صمدیه مرتبه ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان
یعنی هر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج به سوی او قوی تر باشد تعظیمی که
مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیه و تعظیم
را مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یکه یک پله علو
و رفعت بهم میرساند همون قدر پلهٔ دیگر بانحطاط و پستی رو
می نهد آیا نمی بینی که هیچ یکی از متدینان بلکه خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر
اثبات صمدیه او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و
احتیاج خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همچنین

صمدیت او بر استحقاق تنها مر عبادات را استدلال می نماید

و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان

ابطال فرموده که جا بجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج

این عابدین در هیچ یکی از حوایج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه

بر اهل مهارت از علمای تفسیر پوشیده نیست و از آن جمله

است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور

و بدیهه بمرتبهٔ رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم

الفطرة هر کس را که متصف بکمالی می داند مثل علم و ذکا و قوت

و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال

آنها البته از ته دل او را دوست می دارد و هر قدر یکه ممکن

باشد از تعظیم و تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت

او می کوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان

تفاوت فاحش می دارد در مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست

ناچار متفاوت خواهد شد * بالجمله چون هر یکی ازین امور مذکوره

احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است

اجتماع این همه لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد
موجب ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که فوق آن متصور
نیست البته خواهد شد * تمهید ثانی * چون منعم حقیقی وجواد مطلق
نجات افراد انسان را از مصائب اخرویه و نیل ایشان را
بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب عز جل وعلا ممزوج
بغایت تعظیم او ندانست و آنچه در جدر جبلت او از حب منعم
وامثال آن از امور مذکوره ودیعت نهاده بود همان را طریق افاضه
این سعادت جاودانی وسرمایه دوجهانی قرار داده بزبان هدایت
نشان اشرف واکمل افراد انسان ندای اَحِبّوا اللهَ لِما
يَغذُوكم مِن نِعمِه * وآوازهٔ قُل اِن كُنتُم تُحِبّونَ اللهَ فاتَّبِعوني
از کوهٔ فطرت در دادند * وکلام سراسر لطف التیام که مشحون از
ثنای حضرت حق وجود او ومملو از شرح و بسط آثار صمدیت و
مثبت صفات کمال و نافی سمات نقص وزوال بود در باطن او
ریختند و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر به صمدیت او و تحمیداتی که مخبر از
جود وانعامات او و اسمائی از اوصاف و کمالات او و تهلیلاتی که مظهر

وفرداد بالوهیت که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود
و انعامات و اساس محامد و کمالات است بواسطهٔ آن
اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه منبث در آفاق و مضمر در انفس
است و عجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصا در
نوع انسان که در ایجاد او از تغیراتی و تحولاتی مثل نطفیه و علقیه و
مضغیه که بر ماده می کذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور
دلکش و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از
تغذیه و تنمیه او لا در بطون امهات و ثانیا در صغر سن و ثالثا
در کبر سن و رابعا در شیخوخت و از دفع بلیات و حل
مشکلات و اغاثه ملهوفین و استجابت دعوات مضطرین
و در هدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال آن
بمحض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب
و العجم ایضاح کرد تا آن امور یکه در خیمه فطرت مستور بود
بر منصه ظهور جلوه گر شود * و دین حنیفی که بر تصقیل فطرت
بیش نیست که منطوق فاقم وجهك للدین حنیفا فطرة

الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذالک
الدین القیم ومدلول بل ملة ابراهیم حنیفا است نصیب
ایشان شود * تمهید ثالث * باید دانست که هرچند اقوال
وافعال از فروع وتوابع احوال است لیکن به بعض وجوه آن
را از متممات احوال ومکملات آن نیز توان شمرد * چه افعال
واقوال بمنزلهٔ قالب است واحوال بمنزلهٔ روح وچنانکه
قالب بی جان معدود از جنس جمادات است هم چنین جان بی
قالب عاطل از کمالات مثلا سب وشتم وضرب وجلد
اگرچه از فروع کیفیت غضبیه است وآن از احوال قلبیه لیکن
آن را در رتبه کمالات ومتممات آن باید نهاد چه اگر کسی را
غضبی یا فرحی طاری شود واز ظهور آثار آن از سب وشتم
یا نغمه وسرود وسرائی واز ضرب وجلد یا از آرایش
اسباب عیش ونشاط وترتیب محافل عشرت وانبساط
وامثال آن از افعال واقوال فرحیه یا غضبیه مانع آید هر آینه
آن غضب وفرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده

ودشاعلتی لهب آتش غضب منطفی شده وانبساط فرحت دو با نقباض نهاده باطل خواهد شد واگر آن حالت قلبیه را با قوال بـ ستانیه وافعال جسمانیه تائید کند البته آنها را قوتی وتزایدی بهم رسد ووسعتی واحاطه دست دهد همچنین حب منعم جواد وتعظیم جمیلة در کمالات خود منزه از اضداد واند اد باشد اگرچه از امور قلبیه وحالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز وافعال تعظیم آمیز آنرا دو بالا می سازد وآب وتابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست وبدون این امور آنحالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید وشهسوار مالک الفرس خواهد شد *چون این مقدمه ممهد شد پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم* افاده ا* باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال اورا از اهل سعادت نوشته اند وعنایتی خفیه در باره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که منعم حقیقی او منعمای جسمانیه ونفسانیه ودر اقصای مراتب صمدیت واعلای مناصب جود واقع است وبا کمل اوصاف وافضل نعوت متصف واز سمات نقص منزه واز صفات زوال مبرا واین شخص در اقوامی

مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت به نسبت هر چیز بسوی او محتاج حتا که در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی باوجود کمال صمدیت واستغنای او در هر ساعت باران صفت ریزان * دیده بصر بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در آفاق و انفس است و عجائبی را که مبسوط از سمک تا سماک و از ثری تا ثریا است بلکه از عرش تا فرش خصوصا در نوع انسان و خصوصا در نفس این ناظر که بسوی پاره از آن اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره آلصدد که در فطرت او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را پر می سازند و حبی و تعظیمی به نسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب او می خیزد و ظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد و شایان صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید * پس تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی ممزوج بافعال مخصوصه و حرکات تعظیمیه بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از وی سر بر می زند * لاسیما تهایل که دلالت

برتعزز او باعلای مراتب صمدیت واقوای مقام ربوبیت میدارد
بظهور می رسد خصوصا کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه مذکوره
بر وجهی است که فوق آن متصور نیست باوجودی که بآن کلام پاک
تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته * پس آن کلام پاک را آن مومن
پاک به کمال تعظیم و تدبر معانی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد
و لذت این اذکار خصوصا عظمت این کلام پاک قلب و عقل او
را مالامال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین دل او
را صید می کند و هوش و عقل او را سر بسر مستنیر و روشن می کرداند
و خیالات منتشره و وساوس پراکنده و امانی باطله و عزایم عصیان
و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می کرداند *
و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک می سازد * و این
است ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب می کنم *
و ازبسکه از صدد کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه وافعال
جسمانی درباره احوال نفسانیه تائیدی عظیم بهم می رسد و آب و تاب
فخیم دست می دهد پس بناء علیه این ذکر مذکور باعث ازدیاد

مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بنسبت هر چیز بسوی او محتاج حتی که در جوارح واعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعمای منعم حقیقی باوجود کمال صمدیت واستغنای او در هر ساعت باران صفت ریزان * دیده بصر بصیرت خود می بیند آیاتی را که منتشر در آفاق وانفس است وعجائبی را که مبسوط از سمک تا سماک واز ثری تا ثریا است بلکه از عرش تا فرش خصوصا در نوع انسان وخصوصا در نفس این ناظر که بسوی پاره از ان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکوره الصدر که در فطرت او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند وسینه او را پر می سازند وهبی وتعظیمی بنسبت آن منعم حقیقی از صمیم قلب او می خیزد وظهور افعالی واقوالی که دال بر تعظیم وشکر او باشد وشایان صمدیت وکمالات او نماید چه بذل اموالیکه بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید * پس تسبیحاتی وتحمیداتی وتکبیراتی ممزوج بافعال مخصوصه وحرکات تعظیمیه بملاحظه آن معانی که در اول کلام مذکور شد از وسر برمیزند * لاسیما تهایلی که دلالت

برتر عزو او باعلای مراتب صمدیت واقوای مقام ربوبیت میدارد
بظهور می رسد خصوصا کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعهٔ مذکوره
بر وجهی است که فوق آن متصور نیست باوجودیکه بآن کلام پاک
تعظیم شعائر منعم هم مخلوط گشته * پس آن کلام پاک را آن مومن
پاک به کمال تعظیم و تدبر معانی بوجهی که بالا مذکور شد بر زبان می آرد
و لذت این اذکار خصوصا عظمت این کلام پاک قلب و عقل او
را مالال می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین دل او
را عیدی کند و هوش و عقل او را سربسر مستنیر و روشن می کرداند
و خیالات منتشره و وساوس پراکنده و امانی باطله و عزایم عصیان
و حب و تعظیم ماسوی الله را پاش پاش کرده متلاشی می کرداند *
و عقل و قلب او را از الواث بهیمیه پاک می سازد * و این
است ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب می کنم *
و از بسکه از صدد کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه و افعال
جسمانی درباره احوال نفسانیه تائیدی عظیم بهم می رسد و آب و تابی
فخیم دست می دهد پس بناء علیه این ذکر مذکور باعث ازدیاد

امور اربعه نظر بر خواهد شد والتفتی و تعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد و آن جوش حب و تعظیم اتوالی وانفعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون تمایل که تفرد حضرت حق است بالوهیت و ربوبیت و فضائل ذاتیه و فواضل متعدیه واقصای مراتب استغنا واوسع جود ونما وسقوط وسائط تاثیر وانعام واعراض از التفات بانها وعدم اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد واستحکام پذیرد حتا که هر کائنی که در عالم کون بظهور رسیده ومی رسد همه را بقدرت کامله او بلاواسطه منوط داند و هر انعامیکه باو یا بامثال او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلا حجاب شمرده و هر کمالیکه در ذره از ذرات موجودات یافته همه را عکوس جمال لایزال او شناسد و هر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات مشهود است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعة فساعة در بحر عجائب قدرت او غوطه می زند و حباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد و آنا فانا در کتاب انعامات او مطالعه می نماید و جز مضمون عجز و خجالت وعدم امکان بقیام حقوق

نعمای او دست نمی دهد و این است فکر این قوم و این را
بمراقبهٔ صمدیت مسمی می کنیم * افاده ۲ * چون این فکر بکمال خود
می رسد القتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او
سر بر می زند و جمیع قوای باطنهٔ او را مضمحل می گرداند و حالتی
طاری می شود که او را تشبیه بحز گداختن نمک در آب
یا شبنم در آفتاب نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات
عظمت و انعام می دریابد * و اگر زیر پا می بیند بجز آثار انعام
و عظمت نمی بیند * و اگر درون خود می بیند همین می بیند و
اگر بیرون خود می بیند همین می بیند * و اگر خود را در خدمت
و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد داده
کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال
خود می کند و با عظمت او در میزان عقل می سنجد هر آینه
دریای انفعال و خجالت از جبین قلب خود می چکاند و خود
را در آن مستغرق میداند بلکه جوارح و قوای خود را هم از
جمله نعمای او شمرده و از عجائب قدرت او شناخته محبتی

وتعظیمی بهم می رساند * بیت * نازم بچشم خود که جمال تو دیده
است * افتم بپای خود که بکویت رسیده است * هر دم
هزار بوسه زنم دست خویش را * کو دامنت گرفته
بسویم کشیده است * و هر گاه که اسم مبارک او بر زبان
می راند تمام باطن او از عظمت و حلاوت این اسم عظیم
مثل بید از نسیم سحری میلرزد * و از هر بن موی او ندای عجز
و احتیاج و او از ه استغنا و بی نیازی او فواره صفت می
جوشد * پس این الفت شدیده را که ممزوج به تعظیم مفرط
و مسلط بر ظاهر و باطن مومن می شود به حب ایمانی ملقب می کنند و
از بسکه تخم این حب در صعید طیب عقل مومن که خالی از اتباع هوا و
اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
و از بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده و همین
را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده و تمام ارکان و آداب دین را
برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می نمائیم
* هدایت ثانیه * در بیان مؤیدات حب ایمانی و آن مشتمل بر دو

تمهید دوم افاده است * تمهید ۱ * باید دانست که اصل اسباب
حصول حب ایمانی واساس مؤیدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق واصطناع جواد مطلق است که در ازل
الآزال نصیبه این ذره ناچیز گردیده وا ورا از زمرهٔ مقبولان معدود
کرده * پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروه سماک ستان می برد ودر هر مقامی لطفی جدید
وتربیتی مناسب از وبظهور می رسد * اما چون آن اجتبا در بدو
فطرت مستور الاثر ومفقود الخبر می باشد بسبب مصادفت
بعضی امور مناسبه پرده خفا از روی او دور می شود وآثار
او تدریجا بر منصهٔ ظهور می رسد بنابران این امور را از زمرهٔ
مؤیدات واسباب می توان شمرد واگرچه موید حقیقی وسبب
اصلی همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او
ودیعت نهاده اند * چه از انعطاف مضاعف این امور مویده
حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این امور ضعاف * تمهید ۲ * باید دانست که اگرچه

مؤیدات این سرمایۂ سعادت را بتقریر و تحریر مقید ساختن و در حیزۂ عد و شمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم مالا یدرك كله لا یترك كله به سوی بعضی از ان اشارت کرده می شود تا اهل عقل و فطانت مذکورت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند * اذاده ا * از عمده مؤیدات حب ایمانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال و فور رغبت بر موافقت سنت و شدت نفرت از ملابست بدعت و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای ظاهر و باطن بکتاب مبین و سنت رسول امین و کمر همت را بر رضا جوئی حضرت حق چست بستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعائر او لا سیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن * ندانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن وسواس که عوام الناس او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه و جوش زدن محبت و رغبت و تعظیم از صمیم قلب به نسبت اوامر دینیه و عدم مبالات بموافقت و مخالفت خلق

و در رضاجوئی خالق و استحکام عزیمت بر رفع مانع و عائق بحیثیتی که جان و مال خود را و در رضاجوئی منعم خود بر باد دادن و ضرر و سامان خود را بمه امتثال او امر او باختن در نظر همت عالیهٔ خود بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در برابر هست خود برضاجوئی او موازنه می کند هم سنگ ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوهی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع و طرد آن عائق شجاعتی می یابد و خود را باعتبار همت خود بر ان چیره دست می شمارد اگرچه آن عائق صعب الزوال و عسیر الاستئصال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازهٔ رجز نقیبان و نعره مبارزه اقران او را مست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر زیان بسبب سکر شجاعت و تهور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعاً می داند که بمردی همت خود آرم و نیروی عزیمت بر کمارم فی الحال مثل مور چه در حال پایمال تو انم کرد اگرچه رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از وجدانیات که دائرهٔ تقریر و نطاق تحریر از بیان و تصویر آن تنگی میکند • بر جنود ذکر و عساکر عقل نیل حقیقت

آن صرف نکی می نماید وجز وجدان راه دران بار نیست وغیر قلب سلیم
را آنجا کاری * ع * لذتی می شناسی بخدا تا نچشی * افاده ۲ *
از جمله مؤیدات حب ایمانی ترجیح جانب حق است بر جانب
نفس بوجهیکه در جانب نفس انکساری ازان پدید آید و در انحاس
بهیمیه ازان انقطاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار
ومقتضی این انقطاع توانند شد بحسب اشخاص و اوقات
اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلا در بهیمیه کسی که
مشغوف الاکل والشرب باشد وشل نان برنان وحلوا
می افتد ترک میل باین امور وایثار غیر در ان محض ابتغاء لرضاء الله
جائیکه نه طمع حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی و
خدمت گزاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد وایثار و
امثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه وهم چنین در تطهیر
قلب کسیکه مجبول بر قوت شوق وعشق نساء است وادرا
معشوقه ذات الجمال والحسب والمال بحسن اتفاق ویاوری
نصیب مستورة عن اعین الرقیب بدست آمده وآنوقت سرور

و بــاعث ابتهاج را که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا
و مصاحبت با وجود توفر رغبت طرفین واتیان شوق و شبق
وهدم موانع عرفیه وطبعیه محض ابتغاء لرضاء الله وخوفا من سخطه
نموده و به سوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه
برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری
دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله
بحیثیتی که طلب نام و نشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول
علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی از ان یا توقع
اشتهار خود بجود و سخا و امثال این امور نباشد در حق بخیل و سالار و
طالب عزت و نام کاری می کند که در غیر آن نه و همچنین تواضع
مقابلیس فقرا و مساکین اذلاء در حق اغنیای اعزه که در اقران خود
بعزت وجاه ممتاز و در زمان خود بنام و نشان مشتهر باشند و همچنین
اقدام در مهالکه که تلف جان و مال و بربادی عیال و اطفال در ان
بنظر می آید در حق اهل جبن و خمول کاروی کارزار و نبرد را ندیده و کرم
و سرد زمانه را نچشیده اند و همچنین سکوت در مناظره و ترک مناقشه

در حق واقرار بخطاو نافهمی خود درحق علمائیکه بذکاو تبحر مشهور وبقوت
مناظره واسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه وتاویل ید طولی ودر
حل ومنع کعب علیا دارند وهمچنین ترک حسد بر اقران وعدم التفات
بنام ونشان وطلب نکردن امتیاز در اهل زمان وترک سعی در اظهار
خوارق وکشف وقائع آتیه واستجابت ادعیه در حق مشایخیکه بقوت
تاثیر موصوف وکشف وقائع منسوب اند واما اختلاف این بحسب
اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت
سیرابی خصوصا در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه اورا بنظر مهره کسی
نمی ستاند ناگاه وقتی می رسد که در میدان لق ودق بی آب وگیاه گرفتار
میشود واز شدت عطش جان بلب آمده وسوزش تشنگی اورا بر لب
گور رسانیده وبهزار جد وجهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده
بهمگی همت خود با او متوجه شده ونجات خود را دران منحصر دانسته در
دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب وسوزش
سینه را بآن آب زلال دور کند وجان خود را از مهلکه نجات بخشد
درین اثنا شخصی دیگر که بهمین حال گرفتار بود اورا بر خود ایستاده

کرده و گویا که عصارهٔ جان خود بر آورده و لختی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی می آید و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی می رسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن در ان احیای سنتی یا احتمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصهٔ این کلمات آنکه همین امور سهلهٔ یسیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن اعتنا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتد به در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی می رسد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیری بهم می رساند که از الوف امثال آن متوقع نیست * افاده ۳ * از جملهٔ مؤیدات حب ایمانی وقوع فعلیست در موقع عظیم مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی از مقبولان حق یا اغاثت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی از غارمین و ابناء

نو انست بانفیس گربنی از صاحب قلق و اضطراب و ازالهٔ عمران از گرفتار پیچ و تاب و همچنین سعی که ازان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود که این سعی چندان بر نفس شاق زیاده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیر یا ارتکاب عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد * فائده * بر متتبع طرحه ماهر بفن حدیث پوشیده نماند که آنچه در احادیث رسول امین و آثار سابقین صالحین از ترتب ثمرات جزیلهٔ کثیره بر اعمال قلیلهٔ یسیره مذکور می شود و مجاملش همین باید فهمید یعنی این افعال یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود و عند صدور با شروطهای شود و حب ایمانی بحسب مراتب خود کمالا و نقصانا بالذات موجب نجات و مقتضی رفع درجات است والله اعلم * هدایت ثالثه در بیان آثار حب ایمان * و آن مشتمل بر نشس افاده است * افادهٔ ا * از عمدهٔ آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در رضا جوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبولهٔ موصله باستر ضای او و جد و جهد در دعوت ناس

بسوی اطاعت انقیاد وهدایت ایشان بترک بدعت وفساد وطلب مکالمه ومشاهده وحصول مقامات فنا وبقا وانکشاف حقائق اشیا نداني که مقصود ازین کلام بیان حرمان ایشان است ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات ومترقی برین درجات نمی شوند حاشا وکلا چه ایشان فائز ترین ناس بسعادت مشاهده ومکالمه وچالاک ترین شهسواران میادین فنا وبقا وحاذق ترین سیاحان بحور معارف وانکشاف حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبله همت وکعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی ومتابعت مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه ودرجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه یا بمحض عنایات وجذبات وهبیه نصیبه ایشان شود * بیت * فراق ووصل چه باشد رضای دوست طلب * که حیف باشد ازو غیر او تمنائی * القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای مولی وانقیاد او کاری نیست واز هجر وبعدی که محل انقیاد وموجب سخط نباشد او را عاری وحالات نفسانیه وملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را درکار نه فرع ونتائج همین استغراق همت وفنای عزیمت است انقطاع نظر

حبه و بغضه از ما سوی الله لغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات
در استمداد از خالق برایا ست و استمدادهای منافع و امثال آن از لوازم
خوف و طمع فی حب الله و اصل این همه امور حالتی است از
حالات قلبیه که او را بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد
عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن عبد منقاد بسبب همین
اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و افواج
غموم و هموم بردن او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ما سوای مولای
خود در دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهایم و ناس بی دغدغه
و وسواس باذن او تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام
بی جبن و انجم مثل شیر ژیان و پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد
قلبی روح توکل است و سائر امور قوالب آن بدانکه گرفته های
توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب * بیت *
گفت پیغمبر بآواز بلند * بر توکل زانوی اشتر به بند * افاده ۲ * از جمله
آثار حب ایمانی شیخ عت بر بلایا و مصائب است و این از جنس
صبر نیست بلکه اعلی است از ان تفصیلش آنکه چنانکه شخصی برای

رضاجوئی منعم خود تحمل مشاق می کند و تلخی آن مشاق بدل و جان او
می رسد و تب و تاب و فزع و اضطراب نفس او تقاضای کند اما
چون رضای منعم در تحمل آن مشاق می داند آن همه سختی و تلخی برخود
روا میدارد و این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که محض برای
رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم
او را بانواع نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا
کوشکی عالی برای او بنا کرده و محفل شادی برای او ترتیب داده و
اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر کرده و مسند
شاهانه و جامه عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد القیاد شعار
بکمال عزت و افتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل
این سرور و شادمانی و ابتهاج و کامرانی پشه به نیش خود گزندی با
لبکی بدندان خود دردی باو رساند هر آینه آن بنده منقاد که از سر تا پا محو از
انعامات و ممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور
و ابتهاج برابر خسی و هم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز نجش را از ان
بدل او نخواهد رسید و اگر احیانا مجرد گهی که شعر باضطراب و مخبر از هیچ

و نائب باشد از ان صادر شود هر آئینه در دل خود انفعالی و خجالتی خواهد
کشید و خود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمرهٔ طفل طبعان
و سبک مزاجان خواهد شمرد و همچنین صاحب حب ایمانی بسبب ملاحظهٔ کثرت
نعم مزدانی و انواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را اند... نسب اگرچه
اعظم المصائب باشد بوی نمی شمارد و کدورت آن در ابتهاج و سرور او
هیچ گونه اخلال و فتور نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا و عدم
التفات بشدائد و عدم وصول اثر مصائب بدل آن مومن
و کمال سرور و ابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا باید دانست
و ازینجا دانسته شد که کار صاحب حب ایمانی شکر در شکر است
و گاهی کار او بعبر نمیرسد و روح شکر همان سرور قلبی است که
بسبب ملاحظهٔ نعم سرکاثره و آلای متوافره سر برزده سائر افعال
و اقوال تعظیمیه قوالب آن و از فروع شجاعت بر بلایا دوام سرور
و ابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت و سرور
است که بسبب ملاحظهٔ نعم منعم حقیقی باوجود استغنای آن ذات
والا صفات از جمیع کائنات که از جملهٔ آن این مشتی از غبار و ذرهٔ

می مقدار است و پر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات
لم یزل ولایزال است و نعم او فائض در همه حال و از فروع همین
شجاعت است رضا بقضا چه آن مومن حقیقی و محب تحقیقی
چون خود را باوجود عدم استحقاق بانواع لطائف و اشفاق بالا مال
در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر
بلا و مصیبتی را که متعرض حال او خواهد شد از قبیل تربیت و تادیب خواهد
شمرد و مع قطع النظر عن ذلک وقتی که عدم استحقاق خود را بوجهی از
وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم ازدیاد بعضی نعم
یا که حدوث فتوری در بعضی از آن صادر از وی نخواهد شد یا که حکایت شکایت
و حرف گله را در ذهن خود موقعی نخواهد یافت * بیت * بدرد و صاف
ترا حکم نیست دم درکش * که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف
است * لهذا اصحاب حب ایمانی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که
اساس اکثر این کلمات بر گله و شکایات می باشد التذاذی نمی برد و
حلاوتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال این اشعار او را اذیتی هم می رسد
* افاده ۳۳ * از جمله آثار حب ایمانی عدم اعتنا است بریاضات شاقه ده

مآکل ومشارب وملابس وامثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این
امور شاقه را از کمالات خود نمیدانند وتحمل آن قصداً نمی نماید آری
اگر بران غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم کمال اوواز آثار حال
اوواست مترتب شود البته آن امور شاقه را سهل یافته بدیذد انند
بلکمال جرأت دل ووسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق
قوام جهاد وامثال آن از مؤیدات دین متین ومتممات
شرع مبین ومثل تحمل مشقت ورترک مرغوبی که رغبت آن
در ته دل جاگرفته وعلاقه بان در سویدای ثابت قرار یافته ومثل تحمل
مشقت جوع وعطش وعری بسبب ایثار ذوی الحاجات بر نفس
خود وامثال این امور بانکه بنا است که نیل حظوظ نفسانیه و
وانتفاع بلذائذ جسمانیه اوراترقیات علمیه هم بخشد که مرطوق کلام
لازم الوثوق یا ایها الذین امنوا کلوا من الطیبات واعملوا صالحاً
است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیدگان
خود در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه می دهند پس اگر
آن بنده برگزیده محض برای اظهار بیگانگی بلکه برای اظهار شدت

احتیاج خود که او را ولی دیگر که متکفل حوائج او باشد یا مولای دیگر که
بحفظ وظیفه سانیه او را فائز گرداند نیست تصرفی زائد از قدر ضرورت
در بعضی امتعه نماید هر آینه علاقهٔ یگانگی واتحاد خود را استحکام تر
کرده باشد و اگر از ان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
نادره و پردهٔ بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد * بلکه
اگر در معاملات موالی وعبید مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته
دریابی که در بعضی اوقات طلب واستدعای امثال این عبید بلکه
اقتراح دفرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه ولذائذ جسمانیه بر موالی خود
علاقهٔ محبوبیت را آب و تابی می بخشد که حصول آن در الوف خدمات
متصور نیست بلکه بسا است که بندهٔ برگزیده میداند که همه اسباب
عیش و عشرت و امتعهٔ تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او
مهیا ساخته لیکن محض برای اظهار استغنای خود یا محض برای
اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت استعمال آنها
جز استدعای همان عبد موقوف گردانیده پس در امثال این
احوال استدعا و طلب لذائذ حظوظ لطفی دارد که خارج از بیان

احمد با لجمله چون نیل حظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه اکثر
احیان در معاملات حب ایمانی که مطمح نظر شرائع همان است
موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی عظیم می بخشید
و لااقل در دروازه شکر که اعظم آثار حب ایمانی است بر روی
اهل ایمان میکشود بنابرین کلام ربانی و آیات قرآنی باباحت این
لذائذ و ترک اعتراض بر اهل آن ناطق گردید * یا ایها الذین
امنوا کلوا من الطیبات واعملوا صالحا * یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات واعملوا صالحا * قل من حرم زینة
الله التي اخرج لعباده والطیبات من الرزق * قل هی للذین
امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة * انا ده م * از
جمله آثار حب ایمانی وجدان حلاوت مناجات و لذت طاعات
است وتحقیقت این امر در صدد کلام مذکور شد چه حب ایمانی
انفعی است مخلوط بتعظیم مفرط و این امر مستوجب صدور
اقوال وافعال تعظیمیه ضرورت می شود بلکه مدح لسانی وتعظیم جسمانی
دائماً می تقاضای کند که بدون صدور آن دل صاحب این حب

اطمینانی می پذیرد مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه
را وصاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا در صدر کلام مذکور
شد * القصه باطن شرع که عبارت از تعلق باطن است
با ظاهر آن که عبارت از افعال جوارح است در حق
صاحب این حال دائما مخلوط می ماند واحوال او ممتزج بافعال
او میباشد پس احوال تقاضای صدور افعال می نماید وافعال
از دیاد قوت وکمال ترقی در باره احوال می بخشد وبسبب همین
وجدان لذت در عبادت وحلاوت در انقیاد و دور از تقشف
وجبر از الحادی باشد و از افراطات وتفریطات در امر تقوی
وعبادات محفوظ می ماند * افاده * از جمله آثار حب ایمانی ترجیح
فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس
وتنظیم سیاست منزلی یا مدنی وتحمل مشاق در خدمت خلق الله
وتحمل ایذا در تربیت ایشان وامثال این را از امور مخالطت مع الناس
بر عزلت وفرار از خلق وسکوت براری وفیافی وشغل دوام
باذکار ومراقبات ترجیح میدهد چه امور ثانیه اگر چه در حصول مشاهده

وسکالمه تأثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جانب رضای حق جل وعلا

مداخلتی زیاده از امور ثانیه است وصاحب این حب هیچ کمال را اهم منگ

اسباب جانب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد * افاده ٦ *

از عمده ترین آثار حب ایمانی وافضل ترین لوازم آن حقیقت

تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند جائیکه

فرموده و من يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله

عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين

ودر حدیث * التقوى ههنا * مشيراً الى قلبه اشارتی بان رفته

تفصیلش آنکه اذعان بمضرت امور ضاره متفاوتست در کمال

ونقصان وکسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است

قول او مخالف وجدان وبرهان است وکلام او ماول است

چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصی که اعتقاد بمضرت

امور ضاره میدارد اما نفس او بر ترک آن مطاوعت نمی کند او را

مرتبهٔ از اذعان که اضعف مراتب اوست حاصل است *

واین را بمحض اذعان عقلانی می نامند شخصی دیگر که او را اذعان

بمضرت آن امور ضار دبمرتبهٔ رسیده که بسبب آن نفس خود
را ممانعت در مابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه اقتضای بذل آن
امر ضاره و میل بمابست او در جبلت نفس او کامن باشد اما اذعان مضرت
او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جوارح و اعضا را با ثار خبث
کلون خود ملوث سازد پس این شخص را مرتبه ایست از
اذعان اقوی از مرتبهٔ اولی و این را باذعان افعالی مسمی باید
ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن
امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره در دبرو ی او حاضر
می شود و او را دهی بوصول ازان امور بنفس خود میرسد یا تقریبی
پیش می آید که باعث اقدام این شخص بران امور ضاره باشد
بمرائی در باطن این شخص از ان خوفی و انحجامی پدید می اید که انتظام
امور طبیعیه او را بر هم میزند مثلا رنگ او می پرد و چشمان او می دوق
میگردد و استرخایی در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد
و این را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین مراتب
ثلثهٔ اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور

ممنوعهٔ شرعیه مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعید باعیاد ایشان و مخالطت

باهل بدع و اهوا و شمول در ترویج بدعات ایشان قیاس باید کرد پس مرتبهٔ اولی از

اذعان عین ایمان است که بدون آن اذعان نجات از درکات

نیران متصور نیست * و مرتبهٔ ثانیه را روح تقوی ظاهرا باید شمرد

چه تقوی ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعهٔ شرعیه و مجاهده

بانفس بهیمیه است و روح آن همان مرتبه ایست از مراتب

اذعان که بسبب آن مقاومت بانفس و شیطان تواند کرد * و مرتبهٔ ثالثه

را روح تقوای حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت

طبیعی بنسبت ممنوعات شرعیه است * و روح آن همون اذعانست

که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است اینست

انموذجی از آثار صاحب این مقام و ماهر صاحب وجدان سلیم و ذهن

مستقیم که ببصر بصیرت خود دران امور مذکوره تامل نماید البته استنباط

آثار کثیره ازین امور بهره تواند کرد * هدایت رابعه دربیان ثمرات

حب ایمانی * و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فایده است * افاده ا *

چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط

تعظیم بکمال خود میرسد و رضاجوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین میسازد و شکر و توکل و صلاح در صمیم قلب او جای گیرد و ملاحظهٔ تفرد آن ذات بابرکات بایجاد جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جملهٔ آن تربیت این ذرهٔ بی مقدار و مشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید افعالی که خلاصهٔ ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتا که جمیع امتعه و امتعهٔ خود را از مملوکات خود نمی شمارد بلکه خود را مثل بهیمهٔ که در سبزه زار مالک خود می چرد میداند و کرده انتفاع از مزخرفات دنیویه و اسباب زندگانی بر می گیرد و حتا که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن خود نمی داند و خود را مثل چوبی یا سنگی که او را بیش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور افعال از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بر بوبیت رب الارباب صدر او منشرح میشود که رضیتُ بالله رباً رمزیست ازین مقام * و بر تحمل مشاق شرعیه صنیه او وسعتی می گیرد که وبالاسلام دیناً

وهکذا افمن شرح الله صدره للاسلام ایمائیست باین کلام و
اتباع سنت لذتی میباید کرد و بمحمد انبیا بیانیست از احوال امثال این کرام
پس لابحکم والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و انا عند
ظن عبدی بی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و ان تشکروا
یرضه لکم و هو یتولی الصالحین و ذلک بان الله مولی الذین
امنوا آثار محبت حق جل و علا هویدا می کردد و انوار رضامندی او که
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
اشارتیست بآن جلوه گر می شود و او را در کنف ولایت خود گرفته و زیر
سایهٔ کفالت تربیت خود آورده جارحهٔ تدبیر گوبی و تشریعی خود
می سازد القصه او را اتصالی بحظیرة القدس و تلقی از منبع تکوینات
و تشریعات چه در علوم عقلیه و چه در عوارض قلبیه بدست می آید ❋
تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو
قوه ادراک کرده اند یکی قوهٔ دراکه که آلهٔ دریافت و دانش است
یعنی بآن قوت اشیای شهادیه یا غیبیه را دریافت میتوان کرد
این را مسمی بعقل می کنند و دیگر قوت عازمه که حامل منابع کیفیات

نفسانیه سوای علوم و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت
وخوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال آن
است و او را بالقاب ملقب می سازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی
است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت آن دیگر است
و نفس شجاعت دیگر که بسا عالم به مفهوم شجاعت و محقق در بحث
انواع و شعب او و در اسباب تحصیل او است که مبارزت ره زنی
بلکه مقاومت سارقی از وصورت نه بندد و بسا دلیر پردل است
که در عربده جوئی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم
شجاعت و تمیز آن از سائر کیفیات نفسانیه از و متعسر بل متعذر
می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس پیل مست
یا شیر ژیان و مثل اذعان به مضرت امور ضاره معاش یا معاد و امری
دیگر است و عروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی رنگ
و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضا است
امری دیگر است چه همان امر مخوف را شجاع و جبان هردو ادراک
می کنند اما بر جبان حالتی می گذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین

در ادراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و
غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق هیچ و تابی و قلق و اضطرابی می
گذرد که بر غیر آن نه * چون این مقدمه ممهد شد و تمایز فیما بین العقل و
القلب ذهن نشین کردید پس باید دانست که بعض اشخاص در
بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب می باشند و بعضی عکس آن
چنانچه بر اهل تجربه پوشیده نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی
العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه ایشان را باین مقام می رساند
و بوساطت تأثیرات غیبیه مشرف می سازد ادراک از جانب
ادراک در تدبیر امور غیبیه استخدام می نمایند و آثار رضامندی حضرت
حق و ولایت کفالت وکیل مطلق از جانب ادراک بر و هویدا می کنند
مثلاً در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه
عظام یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی
می شود و یا در معامله بطریق مکالمه او را امر غیبی به سوی آن امر کرده می شود
یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اوله الی آخره او را بر دی او
ظاهر می شود و یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و

مزخرفات ایقاع بر ترک آن ورد ذهن او خطور می کند و امثال این از انکشاف وقایع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان تعلق دارد یا مسایل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و همچنین افعال مستحسنه و مستقبحه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین در بایه (؟) دادر صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه در می یابد و این قسم اشخاص را در عرف و شرع محدثین می نامند و کسانی که در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند این امور مذکوره از قلب ایشان سر بر می زند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا مثلا بر اشیای مقدرة الوقوع که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرائتی می یابد و داعیه و عزمی از قلب او سر بر می زند که او را ناچار کرده به سر ایقاع آن می آرد و این شخص در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران می ماند و لمیت او را در نمی یابد و بنسبت اشیای غیر مقدرة الوقوع با اشیائیکه بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در

غیب متعین نشده در خودجبلی و انحجامی واستبعادی بوقوع
آن اشیاد فتور همتی وکسالتی درسعی وقوع آنها دعروض کلالی
ورنجی در تحمل مشاق طلب وقوع آن در باطن او حادث می شود
وهمچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای پر غضب از دل او فواره
صفت می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق آب زلال رحمت وشفقت
از باطن او باران صفت می بارد کوکه بر اموریکه باعث مغضوبیت آن
مغضوبان یامرحومیت آنمرحومان گردیده مطلع نشده باشد وبعد
وقوع افعال مستحسنه ومستهجنه در خود سرور می وانبساطی یاکدورتی
وانقباضی درمی یابد کوکه مندوبیت وممنوعیت آن افعال راادراک
نکرده باشد وبسوی طعامی حلال وطیب که در غیب برای اکل
او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی پیدامی شود وازطعام حرام یاغیر
معد برای تناول این شخص در دل او تعذری ونفرتی موید ا
میکردد کوکه امر حلت وحرمت درظاهرحال بالعکس می نماید
وبالاست که عقل این بزرگواران به حقیقت آن امور متنبه
نمی شود ودر سبب حدوث این هواجس قابیه متحیر می ماند

واین قسم اشخاص را شهداء خوارقین در شرع ملقب می‌سازند
و عادت محدثین و خوارقین در طلب امور محض دعا و توجه غیب است
و همت بر وقوع آن امر گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا
مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه جز دعا ازین گروه صورت
نه بندد و بعضی اهل خدمات از اقطاب و اوتاد از هر دو قسم می‌باشند
و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید
آنست که دعائی که بعد انکشاف مدعوله یا بعد حدوث صدق عزیمت
حصول آن صادر شده باشد واجب الاجابت است چه آن دعا هم
از جمله کشوفهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس
کسی که ساعی در ابطال آن امر مدعوله شده در مقابله این بزرگان قائم گردد
البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسی که ساعی در تحصیل آن
امر مدعوله و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید
و تحقیق این مقام و تفصیل این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه
و تابعین باید طلبید بالجمله ایمه اینطریق و اکابر این فریق در زمره ملایکه

مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملأ اعلی ملهم شده در اجرای آن هم
میکوشند معدود دانند پس احوال این کرام بر احوال ملایکه عظام
قیاس باید کرد * افاده ۲ * اعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی است که
بعضی از رجال منظور بر ان کمال می باشند و حجب ایمانی پرده خفا از
روی آن مقام وا کشاده میکند و انوار و آثار آن بعد تابش و درخشش
ظهور می فرماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار ملکات
نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی سیء
الاستعداد و بعضی جید الاستعداد و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلاً
در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد انسان
ورید و فطرت دلاور و پر دل که همیشه خواهان مبارزت اقران و
جویای مصاحبت شجعان می باشند اگر چه گاهی روی نبرد و
کارزار ندیده و قصهٔ رستم و اسفندیار نشنیده و مشق
اسباب و آلات پرکار و ممارست سواری و شکاری نورزیده
باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل اومی جوشد
و در مجالست کار آزمایان جنگ و جدال می کوشد و کار آزمایان

پیکار دارا که اوضاع و اطوار ایشان از ادرزی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک سپاهیان و همچنین طریق ایشان را در محاورت و مجالست و سواری و شکاری از ته دل دوست میدارد و هر چیزی را که از ملابسات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمل بر حکایات حرب و اهل حرب باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه بحرب در ته دل او جا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی می دارد و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال آنها از اهل جبن و ضعف قلب و از اوضاع آنها در زی و لباس محترز میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را بکمال میرساند و هر صناعتی که یکسو ازین امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقت های بلیغه بکار برد در ذهن او استقراری نمی گیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و ما دامیکه آلات حرب او را بدست نیاید و استاد شفیقی او را تعلیم قواعد حرب ننماید و

و به معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود و دل تنگ و متشتت البال زندگی خود را بصد پیچ و تاب میکند ازدو همین که این امور اورا میسر شد همه تشتت بال و پراکندگی حال از خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذهٔ فن و حضور معارکه مبارزت محض برای تحصیل قوالب شجاعت است و بس باز تامل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل او بتعلیم یا تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوش شجاعتی که میدارد تقاضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات و مجالست اساتذه و حضور معارکه ممکن نیست ناچار باضطرار خود بخود طلب آلات و تجسس اساتذه و استقرای معارک خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکهٔ قابلیهٔ او بصد آب و تاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقهٔ مماثلت و مساوات با او نخواهد پیمود و بعضی دیگر بر صفحای لوح جبلت و طهارت استعداد از امور

نمی لفه شجاعت مفطور می شوند پس اگر ایشان را مربی مشفق
بدست آید بقدر قوت تربیت و تعلیم استاد و موافقت زمانه از
امور متعلقه بحرب نصیبه خود خواهد یافت و کمال استاد بطریق انعکاس
در وی جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که نسوان فطرت و مخنث جبلت
در بدو فطرت واقع شده اگر هزار اساتذه فن بانواع تربیت و تادیب
قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی قابل مبارزت ولایق محاربت
نخواهد شد و از تمام شاه نامه غیر از بیت * منیژه منم دخت افراسیاب
* برهنه تنم را ندید آفتاب * یاد نخواهد گرفت * هم چنین افراد
انسانی به نسبت فیض ربانی و نور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی
است و حقیقتش بر هدایت افراد انسان باعتبار نوع خود عموما
بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل رضای آن جواد مطلق واجتناب
از عقاید و افعال و اخلاق مضره معاش و معاد و بر اقامت نظام صالح
و در تدبیر منزل و مدینه بیش نیست در طبقات ثلثه واقع اند
پس کسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی
ایشان را بایمان حقیقی ملقب می سازیم و چون آن کمال اجمالی

جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرایع تفصیلیه منشرح می گردد

وآن معنی قلبی قوالب ملت می گیرد پس این ملت حقه مثل زجاجه

صافیه بر چراغ جبلی او که محض بزیتونهٔ عنایت الهیه در ازل

الازال افروخته شده بود محیط می گردد و نور بسیط او را همرنگ

خود می سازد و آب و تابی بشأن عجیب وغریب می بخشد *

پس بسبب تراکم نور جبلی ونور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن

صاحب کمال در بالا رونق یافته است مثل کوکب درخشان

بصر بصیرت اخترشناسان ملک و ملکوت را خیره

می سازد دازنهاد شهسواران قیافی کمالات وسیاحان بحور احوال

ومقامات ندای هو سبیلنا واعتق سبیلنا سر بر می زند *

این قسم ارباب کمال را بزبان شرع صدیقین می گویند بر اهل

ذکا و فطانت و ارباب تدس وکیاست که بلطافت ذهن و

صفای قریحه بمغزاین کلام وخلاصهٔ این مقام رسیده باشد

پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه مقلد الهامی باشد

من وجه محقق در شرائع پس اگر صدیق زکی القلب است

رضا و کراهیت حضرت حق در افعال و اقوال مخصوصه و صحت و بطلان در عقاید خاصه و محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصیه و صلاح و فساد نظام واجب الحفظ در وقائع و معاملات جزئیه نور جبلی خود دریافت می نماید * مثلاً شهادت قلب خود می داند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان معامله خاصه که فیما بین اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم است یا مخالف آن * پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم می شود یکی بشهادت قلب خود خصوصها و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی و اکر زکی العقل است پس نور جبلی او بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسان عموما متعین کردیده او را رهنمونی می فرماید و آن کلیات

ودرضمن آوعای مرّ الدهور والاعصار محفوظ می ماند واستنباط جزئیات
ازان کلیات می تواند کرد پس علوم کلیه شرعیه اوراید ووا نسطه
میرسد بوساطت نورجبلی وبوساطت انبیا علیهم الصلوة
والسلام مثال بشهادت قلب خود می داند که هر فعلی که چنین
چنان باشد ومترتب بر فلان چیز و مثمر فلان ثمره پس آن فعل
مرضی حق است یا غیر مرضی و هر عقیده که متعلق به فلان حقائق باشد
یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه یا دال بر فلان وقایع یا از فلان
طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در
تربیت نوع انسان معاش یا معاد دخلی می دارد* و هر عقیده
که متعلق به فلان حقائق است یا به فلان اسماء وصفات یا به فلان
وقائع یا ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در
تربیت نوع انسان معاش ومعاد بکار نمی آید و تعلیم وتعلم آن
فضولی می نماید* و هر خلقی وملکهٔ که منتج فلان نتایج باشد ودر تحصیل آن
بفلان فلان امور حاجت افتد محمود است والا مذموم و هر معاملتی و
رسمی وسیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس مقبول و

بموافق نظام اتم است والا واجب الرد و مخالف نظام پیش
در کلیات شریعت و حکم احکام ملت اودر اشنا گرو انبیا هم می توان
گفت و هم است تاذ انبیاهم * و نیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست
از شعب وحی که آن را در عرف شرع یَنْفُثُ فِي الرُّوْع تعبیر می فرمایند
و بعضی اهل کمال آنرا وحی باطنی می نامند پس فرق در ما بین
این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت مظان
اشباح حکم و مبعوثیت الی الامم است و بس و نسبت
ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار یا نسبت
انبیای کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقهٔ
بنوت است و من وجه علاقهٔ اخوت و ایشان احق الناس
بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبهٔ ایشان نشود گو
که جهلهٔ اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را
بامامت و وصایت تعبیر می کنند و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است
لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده بحکمت می نامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه
که درباره انبیا مصروف شده و ایشان را بسبب همان عنایت

مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل کردیده که اللّٰه یصطفی من الملائکة رسلا ومن النّاس وانّ اللّٰه اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین وکلاّ فضّلنا علی العالمین ومن آبائهم وذرّیّاتهم واخوانهم واجتبیناهم وهدیناهم الی صراط مستقیم واذکر عبادنا ابراهیم واسحق ویعقوب اولی الایدی والابصار انّا اخلصناهم بخالصة ذکری الدّار وانّهم عندنا لمن المصطفین الاخیار * بیان همین معامله است و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر کردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از ان عنایت و ولایت و پرتوه از ان عظمت و عزت نصیبه این حکامای ربانیین و وراث انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این صد یقیت ثمرهٔ بندکای عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما

اعنی الشیخ ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرماید دیگر
باید دانست که قرب الوجود وهبی محض وجبلی بحت است
که کسب واکتساب وحدوث وتجدد را در ان راه نیست
آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت مؤیدات
واسباب آن تدریجا متحقق میگردد چنانکه انسانیت
انسان محض خلقی است لیکن مابه الامتیاز او از سائر حیوانات
که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر می باشد
چه در میان طفل صغیر وبهیمه هیچ فرق معلوم نمیشود بلکه طفل صغیر
ورا مرادراک بسیار اضعف از بهیمه می باشد وبعد از مرور
دهور اثر آن امر مستور بسبب مزاولت علوم در ادراکات
ظهور می فرماید واز بسکه در صدر کلام مذکور شد که همان عنایت
ایزدی که در ازل الازال درباره صاحب این کمال مبذول
شده در هر وقتی از اوقات وهر مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید وتربیتی
تازه برسر افعال مرضیه وعقائد حقه واخلاق محموده ومعاملات ورسوم صالحه
کشان کشان می آرد واز افعال نامرضیه وعقاید باطله واخلاق مذمومه

و معاملات و رسوم فاسده بوقائع رنگارنگ و تصرفات گوناگون
مصون می وارد پس لابد او را بمحافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی
بعصمت است فائز می کنند* تصویرش آنکه چنان که بعضی اشخاص
را ده بعضی عوارض قلبیه مثل عشق صاحب جمال یا طلب هنر و کمال
یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انهماکی دست می دهد که بسبب
آن استغراق فتور و خللی در قوای بهیمیه او راه می یابد و بسبب
همین فتور به سوی قبائح عرفیه و شرعیه التفاتی از صمیم قلب ایشان
سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد
نمی گردد و بعضی اشخاص دیگر که بر ذکای عقل و نزاکت طبع و
طهارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین
در حق ایشان مصروف مانده پس اجتناب ایشان از
قبائح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود و تنفری
به نسبت این قبائح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل
تنفر صاحب طهارت جبلیه مر انجاس و الواث را و اگر احیانا نا گاه
ایشان بطریق خطا و نسیان رغبت و میلان به سوی قبائح مذکوره

واقع خواهد شد هر آینه آن مربی مشفق بهزار حیله او را از

ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز خواهد داشت *

همچنین بعضی اهل کمال بسبب استیلای عشق مقدس

واستغراق در مشاهدهٔ حضرت ذوالجلال وانهماک در

مقام فنا و بقا و معارف وانکشاف حقائق اشیا بفنای

ارادات متشتته وانطماس عزائم مختلفه فائز می شوند و بسبب

همین فنای اراده وانطماس عزیمت از افعال نامرضیه وعقائد

باطله واخلاق مذمومه ومعاملات فاسده محفوظ می مانند واین حفظ

نصیب ارباب قرب النوافل است وبعضی اهل کمال

بسبب نور جبلی وعنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز

کرده خود را از قبائح مذکوره مبرا و منزه میدارند * واگر احیانا از

ایشان بجانب امور مذکوره رکونی ومیلانی واقع می شود عنایت

ازلیه دامن عزیمت ایشان را گرفته بمعاملات عجیبه ووقائع

غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد که ولقد همت به وهم

بها لولا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء

وَالْفَحْشَاءَ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ حکایت همین معامله است

واین حفظ نصیبه انبیا و حکما است و همین را عصمت می نامند ندانی

که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مر غیر انبیا را

مخالف سنت و از جنس اختراع بدعت است چه بسیاری

ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوة والسلام

در مناقب صحابه کبار منقول است چنانچه بر مهرهٔ اهل حدیث

پوشیده نیست و اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام نمی شد

پاره از ان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی که ارباب

این کمال از عالم منقطع شده اند و قریب الوجود از روی زمین

منطمس گردیده بلکه مادام که ابلق خوش خرام نور و ظلام

در تک و پوی است عرصهٔ جولانگاه شهسواران میادین

حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی بکمال صاحب

کمال که منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد انقراض زمانه نبوت

منقطع گردیده چنانکه حصول علم قطعی بحکمی از احکام شرعیه در مسائل

بغیر منصوصه بعد انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست

کما لا انکه امر استنباط مستنبطین و اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین و تبع تابعین آن قدر جلوه گر شده که عشر عشیر آن در زمانه صحابه بوقوع نیامده بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال تفصیلش آنکه چون آن عنایت ازلیه در بدو فطرت بلا استحقاق و اکتساب و بدون واسطه و حجاب این صاحب کمال را از زمرهٔ مقبولان قرار داده و در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن مقبول گردیده پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ما سوای حق از صمیم قلب آن مقبول سر بر می زند و در دل بآن چیز علاقه بهم می رساند یا چیزی را از امور یکه بسبب مصادفت آن امر همان نور جبلی او ظهور کرده واسطه تربیت می انگارد همان عنایت ازلیه آن علاقه را بنوعی از انواع تدبیرات بر هم می زند و آن خیال را از هم می پاشد و از جملهٔ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای بنی آدم است که اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادٰی جِبْرِیْلَ اِنِّیْ اُحِبُّ فُلَانًا فَاَحِبَّهٗ فَیُحِبُّهٗ جِبْرِیْلُ ثُمَّ یُنَادِیْ فِی السَّمَاءِ اِلٰی اَنْ قَالَ

حتی یوضع له القبول فی الارض اشارتیست باین معنی وحقیقت
این قبولیت انعکاس وجاهت این صاحب کمال است در
آئینهٔ قلوب صافیه علیه * تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و
اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که بر
قلب طاری می شود مثل محبت و غضب و فرحت هر آئینه آثار
آن عارض بر جوارح و اعضای ظاهره هویدا می گردد هم چنین
قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت والتفات الی ماسوی الله
صافی باشد بنسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا
چیزی که وقوع آن در حظیرة القدس مقرر شده البته اکثر صلحا آنرا
قبل از وقوع در منام یا در معامله می بینند ولااقل رغبتی بسوی وقوع
آن یا همتی در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون
این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق
در حظیرة القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست
آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم می شود
پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال

او مطلع می شود البته از ته دل او را دوست میدارد و عوام و اخیار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته می شود گو که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید دانی که مقصود ازین کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام ست چه در حدیث شریف وارد شده که اِنَّهُمْ شُهَدَاءُ اللّٰهِ عَلَى الْاَرْضِ * و پر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اند نه ارباب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی دریابی که محبت امثال این کرام خود شعار ایمان محب و علامت تقوای اوست * ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ * و بغض اشباه این عظام امارت نفاق مبغض و نشان شقاوت اوست که لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی باین معنی رفته * افاده ۳ * اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات شرعیه و در اقامت اشباح و مظان حکم مقام

حقائق آن و در تعین ارکان و آداب و شروط و مقصدات تربیت نوع
انسانی عموماً و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است
از انبیاء و مرسلین و تبعیت ایشان ظلی از ان مقام نصیبه بعضی عظام
از اتباع انبیای کرام می شود که ایشان را در عرف قوم مفهمین
می نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب
تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره
مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند * افاده ۴ * واعلی و ارفع ازین مقام
مقام نیابت عن الله است در ایقاظ غافلین و ازالهٔ عذر جاهلین
و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین به حجج و دلیل و برهان یا به السیف
والسنان که بوجود برکت آمود ایشان مضمون فلله الحجة
البالغة متحقق می گردد و این مقام بالذات مقام انبیای
اولو العزم است و بعضی از کبار به تبعیت آن اولو الایدی والابصار
بطور ظلی ازین مقام و پرتوهٔ ازین افق بهره ور می شوند که ایشان
را در عرف قوم حجج الله می خوانند و این مقام را در اصطلاح
حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند * افاده ۵ * واعلی و ارفع

اوین مقام مقام زیاست ادوار واطوار است بیانش آنکه چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجهی از وجوه واقع می‌شود وعنایت یزدانی که بسوی افراد انسانی عموما مبذول است در همان کسوت ظهور می‌نماید وهر صاحب کمالی که در مقام نیابت عن الله در تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان وجه سعی بلیغ می‌نماید وچون آن وجه بکمال خود می‌رسد لطفی جدید وعنایتی تازه از دریای رحمت از لیه سر بر میزند ووجهی دیگر از وجوه تربیت معاشیه بروی کار می‌آرد ودر اجرای همان وجه نفوس کامله بنی آدم را متوجه میسازد که در آیه کریمه یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون بیان همین سر واقع شده مثلا از زمان حضرت آدم صفی الله علیه الصلوة والسلام تا زمان حضرت ادریس فیض ربانی در هدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش وزندگانی مثل زراعت وفلاحت وطحن وعجن

وچراو طبخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای مساکن مبذول بود
چون این تربیت بکمال خود رسید از زمان حضرت ادریس تعلم
مکاسب دقیقه و علوم عمیقه مثل خیاطت و کتابت و حدادت و
صیاغت داستان آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام
سفلیه و اجرام علویه که خلاصه طب و نجوم است بروی کار آمد
و از زمان ذی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست
و تقنین قوانین حکومت و عدالت و جمع عساکر و جنود رونمود
همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان هم ادوار
و اطوار متبدل می شود و ارباب اهل کمالات که در دوره
انشوو اند بکمالات خود می رسند علومی که مناسب دوره
ایشانست در قلوب ایشان می ریزند و ایشان را در
تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون
بکمال خود می رسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت
جدیده مستحکم می سازند مثلا دوره اولی از ادوار این امت
دوره فقها بود و بعد از آن دوره اهل کلام رونمود و بعد از آن

ووزده صوفیه ظهور فرمود * واین مخض برای تمثیل ذکر کرده شد
نه برای حصر القصه چون یک دوره باختتام می رسد وابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی راکه اکمل افراد انسان والیق بفیض رحمانیه
دران جزوی از زمان متحقق باشد بوجود برکت آمود اوید ایشه
دورهٔ سابقه را به نهایت الکمالی می رسانند واو را ترجمان خود
ساخته ولسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت
افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت رحمان می فرمایند وبا
او امامت این دوره ارزانی می کنند واین مقام بالذات مقام
حضرت خاتم النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و
به تبعیت ایشان نمونه ازین مقام به بعضی کرام از اتباع او می بخشند
که ایشان را بفاتحین وخاتمین ملقب می سازند یعنی بوجود آن
شخص نهایت تال دورهٔ سابقه و بدایت کمال دورهٔ لاحقه متحقق
می گردد واین مقام را در اصطلاع حضرت ایشان بمقام فردانیت
ملقب می سازند وهمه اهل کمال که دران دوره متحقق می شوند در
حقیقت متبع آن امام دوره اند اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند *

ومعنی اتباع ایشان نه آنست که ایشان قصد تقلید او می کنند یا صاحب تربیت ایشان بادی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین دوره ظهور فرموده بجان و دل می کوشند و همه علوم مناسبه آن شان که اولا در قالب همان امام ریخته بودند ثانیا در قالب این بزرگوارن از مخزن غیب و پرده لاریب میریزند چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیا از قلب این بزرگواران سر بر میزند * فایده * از جهت که این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیا است وغیر ایشان را بجز تطفلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات رسائی نه باد جو دیکه امثال این اکابر که به اشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر واکسیر اعظم نادر الوقوع و کمیاب اند لهذا در مباحث این مقامات ثلثه بر اشارات اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن را بر مقام دیگر حواله کرده شد و نیز اکتناه این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آن ماثر و وصول بآن مفاخر صورت نه بندد پس جد و جهد و رتبیین آن اسرار مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطائل می نماید

* فرد * در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام *
آدمی اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس عجیبه و منتج
نتائج بس غریبه است که تخم ان عنایت یزدانی و اجتبای
رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجتبای جواد مطلق را حدی
و پایانی نه * فرد * داغ علامت گرد پایه خسرو ماند * صد دولت شود
بنده که سلطان خرید * باید * بدانی که در میان راه ولایت و راه نبوت
تباین است حتا که سالکان راه ولایت هرگزنه مقامات راه نبوت
فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا ارباب
حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل
از حالات عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب
به پیشوای اولیا و قدوهٔ ارباب صفا و نقادی المناقب والمفاخر اعنی الشیخ
عبد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که
خلاصهٔ حب ایمانی است مشحون است * و حکایات پیچ
و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیاء والمرسلین
بنا به انفعال الهامات و التسلیم در زمان فترت وحی می گذشت

مشبنده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنای و نازی که فیما بین گذشته رشک افزای قصص لیلی و مجنون است * بلکه تخم حب ایمانی و نوری از ان سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است * پس حب ایمانی را بمثابهٔ اسپ شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزلهٔ بادیهٔ از زیر طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است * و حب عشقی از قبیل حالات و واردات آدمی و در بعضی نفوس بنابر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشد و در راه ولایت کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن هیجان عشق بصرافت و محوضت خود عود می کند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید * القصه حب ایمانی را مثل اساس بنای سلوک باید مثل خشت و چوب و گل و سنگ که مادهٔ عمارت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات او را مثل

الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد و بناء علیه او همه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان عموما مبعوث اند لابد بسوی همین حب و ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط و مبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نمودند مگر باشارات دقیقه و لطیفه و چون اولیای کبار از اصحاب طرق که امامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد اصلاح قلب که خلاصه دین متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او در جمهور اهل ملت مضبوط یافتند حتا که هر عامی از عوام اهل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی را بر ذمه خود قرض میدانست و حسن شکر منعم

وحب او را و قبح کفران منعم و مشاقت او را از ابده بدیهیات می شمرد بنا علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و در اذهان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته روی همت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و درین امر سعی بلیغ بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اهل اسلام رسانیدند و باین سبب وجاهتی عظیمه و عزت فخیمه در بارگاه رب العالمین یافتند شکر الله مساعیهم و رفع درجاتهم فی اعلی علیین پس بعد ازانقراض زمان ایشان جمعه از اغبیاء زمره از سفها بوجود آمدند ونخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات بر جاده حال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را برباد داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال ظن و طلب محال است چه * آرزن ثم جا رها * خبریست ماثور * وثبت العرش ثم انقش * مثلیست مشهور * که عارفند بلند سیرت شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال این گروه

بحال غر مید بجائیکه می فرماید * بیت * تو تا نه دوختی مقاد بی معنی بد نام کنده حوا مرا * داین معنی را بسوی ذهن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلا عنایت یزدانی وفیض رحمانی که بسوی افراد انسانی در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در هدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مهلکات معاش و معاد و در خلاص ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی و تاثیری عظیم میدا شت بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن به بیان هدایت نشان افصح العرب والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح و بسط او بسوی حضار بلیغ فرمود پس تکمیل باین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرموده بود و جمیع اینها شد یکی آنکه اموریکه در اصلاح معاش و معاد تاثیری داردو در نجات و رفع درجات دخلی می نماید تعلم همان امور را قبلهٔ همت خود کرده بکتابت و سفینه متوجه

شود و در اذعان بعقائد مذکوره و امتثال احکام ماثوره و اکتساب
اخلاق محموده و آفات معاملات و سیاسات
مقصوده سعی بلیغ نماید و جد و جهد در اتمام این امور بیش
از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب
و سنت و همین است مبانی هدایت و اساس سعادت
لهذا شارع صلوات الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرمود
و مبادی و طرق تحصیل آنرا بکمال اعتنا مضبوط ساخت و وجه دیگر
آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد حقه و بر حکم
احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده و منافع معاملات و سیاسات
ماثوره را پیش نظر خود ساخته و قبلهٔ عزیمت خود قرار داده در
کتاب و سنت خوض نماید و خوض باین وجه بالذات مقصود شارع
نیست و لهذا تصریح بان نفرموده و مبادی تحصیل و طرق تکمیل
او را تعیین نکرده مثلا تفصیل فنون عربیه از قواعد صرف و نحو و معانی
و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفهٔ اولی
و مناظره و تمهید قوانین اجتهاد از مباحث اقیسه و تعیین علل و

به مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنهٔ انسانیه که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور نیست بلکه انچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس و دعوت آنجناب به حجت و برهان و سیف و سنان به همین هردو چیز بوده و در اشاعت همین هردو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقاسات تکالیف نموده آری آن علوم دقیقهٔ نازک به نسبت بعض اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشان را منصب امامت و مقام وراثت نبوت می بخشد ولهذا چون این کتاب و سنت بعنایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبهٔ خود از ان فائز گردید و تسلیم آن هردو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن علوم دقیقه بسعی اساتذهٔ فنون عربیه و ائمهٔ اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این اکابر بسبب همین سعی در زمرهٔ علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

متبعد صدق یافتند و اتباع ایشان در تطویل این مباحث مساعی
جمیله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقهٔ طویله الا ذیال بوجود آمد بعد
بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان
بی مغنی که بر حب وجاهت وطلب ریاست مجبول بودند بر روی
کار آمدند پس همین قیل وقال ومکابره وجدال را افضل دکمال
پنداشته وکتاب وسنت را پس پشت خود انداخته همه عمر
خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصله برباد دادند وراه فلسفه و
اعتزال پیمودند وجز حسرت وندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند
وبآخر عمر خیبت وخسران در گور تنگ خود مونسی نیافتند * قل هل
ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم في الحیوة
الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اعاذنا الله وجمیع
المسلمین من حال اولئك الجاهلین * باب دوم در بیان
اجتناب از بدعات وطرق ادای طاعات وتجلی از رذیل وتحلی
بفضایل * وآن مشتمل بر یک مقدمه وچهار فصل ویک خاتمه
است * مقدمه * وآن مشتمل بر یک افاده است * افاده ا *

اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند بسا می باشد که سالکان راهمان امور پیش می آیند و به همان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات و برکات که در بارهٔ اولیای عظام از بارگاه ایزدی بی دریغ می رسید شمهٔ ازان بمشام آنها نیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمی گردد هرچند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هریک ظهورش می باید و در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفقیر امری که مانع ازان گردیده ضروریست تا تدبیر ازالهٔ آن نماید و به مطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناسین ملابست بدعات و تلوث برذائل اخلاق و مهلکات و عدم اعتنا باداء عبادات شرعیه بوضعی که مقصود شارع است و رایافتن مخلات عبادات در اعمال شرعیه ایشان است لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد ✻ فصل اول در بیان اجتناب از بدعات ✻ و

آن مشتمل بر سه هدایت است * هدایت اولی در ذکر بدعا تیکه

بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی شعار متشبهین به صوفیهٔ

کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام اشتهار یافته * و آن

مشتمل بر دو تمهید و نبش افاده است * تمهید ا * کشف و شهود

که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان

کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت می باشد لیکن ایمان مومن

و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست و کفر کافر و

الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف

و شهود را کمالیکه مطلوب از انسان است دانستن خطای

محض است آری در حق مومن چرکار آمدنی است که وسیله و

طریقه کمال مطلوب است پس انسان کامل بدو چیز می شود اول

معرفت الهی و مراد از معرفت الهی معرفتی نه این معرفت

مجمل است که هر کس و ناکس بان اگاه است یعنی الله بزرگ

تر است در تمام اوصاف حیات او بزرگتر از حیات تمام

احیا است و علم او بزرگتر از علم همه علما است و علی هذا القیاس

چه این قدر معرفت اگر موجب کمال می شد آدمی ناقص حکم
غلامی گرفت هرچند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد
معرفت حقیقت ذات و صفات اوست که مدرکه انسان
بالکل محیط آن گردد که این معنی غیرممکن است اگر مثلا صفت
ذرافیت او کما ینبغی برکسی از بشر منکشف شدن گیرد
مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه بانتهایش
رسد اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی می شد
وجود انسان کامل ممتنع می گردید پس مراد معرفتی است
که خدای تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است
وآن معلوم میشود از قران و حدیث و بهمان معرفت آدمی را
عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت
بدون عزت و اعتبار حاصل شده مثل نکما پس آن معرفت
علمی است نه معرفت عینی و انسان کامل بسبب این
عزت و اعتبار مثل خدمت گاری باخواصی میشود که در نظر آقا و
پادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت و اعتبار وی هویدا گردیده

مثل امانات سپرده می‌شود و مامور برسانیدن آن بعض رعایا و
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او محل اعتبار
و باور راستی میرسد و سفارش او در حق مردم مقبول می افتد
چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در
شخصی جمع شود همانست انسان کامل و باوجود اجتماع این
اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن
ممکن نیست از ادنای مرتبهٔ ولایت تا مرتبهٔ خاتم النبیین تفاوت
باید فهمید و سلوک راه خدای تعالی را منحصر در همین طریقهٔ مقررهٔ
سلوک نه پندارند بلکه راهها هم بسیار است منجمله آنها
این هم یکطریق اوست نیز مقبول است اینطریقهٔ مقرره
منوط به مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب اینطریقه است
بظاهر کتاب و سنت * تنبیه ۲ * از عمدهٔ محالان راه حق ملحدان
صوفی شعار اند که از مخالفت شرع باک نمی کنند بلکه التزام
آن را طریق خود می دانند و اشغال قبیحه مبتدعهٔ شرک آمیز تعلیم
و تعلم می نمایند و کلام الحاد را در مردم افشای کنند حسب افکار

دانتوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است
او را باشد و هر که لائق تعزیر است و تنبیه او را تعزیر و تنبیه کند و اگر
عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت
بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجهه و مشافهه ایشان را
از قبایح انکار و اکراه داند اگر کسی از آنها در ملاقات
خود بادی بخاطرش بگذرد دیگر بار ملاقات کند اگر هدایت
یافت از نعم الهی شمرد والا ترک نماید باز پیرامون او نگردد
که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خدا است جل
شانه * بیت * نخست موعظت پیر صحبت این حرف است *
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید * افاده * از جمله بدعات
ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته یک
متعرض حال بعضی مقبولین هم کردیده صدور کلمات بی
ادبانه در جناب حضرت حق و شعائر اوست پس طالب حق را
باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید
اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمره بی ادبی هرگز نیک

نسبت الراز کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه * بیت * حافظا علم وادب ورز که در مجلس شاه * هر که را نیست ادب لائق صحبت نبود * مثال شخصی گفته که خدا ایر انجز مهره خرید ه ام اب یک خر مهره ده وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب اوگشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هر چند مدعا درست لیکن تعبیر بجاست اگر میگفت که ینحر مهره داده در زمرهٔ بندگان او داخل شدم خوب می بود همین طور تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد واز بی ادبی دورتر ماند و خود را بندهٔ از بندگان بلکه کمترین بندگان بادشاه بی پروای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام داند و هر دم در هر حرکت و سکون ترسان ولرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور کلمات بی ادبانه گردد * افاده ۲ *

از جمله بدعات ملاحدهٔ وجودیه که در خواص و عوام اشتهار یافته و باقوال اکابر طریقت مشتبه گردیده گفته گوهای توحید وجودی الحادی است که بگمان اتحاد خود با خدا از ان لذتهای نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گنده گو را معارف و حقائق می پندارند ولا اقل

از مضرات آن اقوال اوقات عزیزهٔ خود را بالاطائل محض صرف
می نمایند * پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بآن امر
نفرموده و هرگز لب به بیان آن نکشوده پس ما را از آن
چه سود اگر امری کار آمدنی مای بود بطور صوم وصلوة بران آگاه
می فرمود * حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم * شان
اوست پس سکوت از آن بهتر است که ما را غرضی بآن متعلق
نیست وچون که بسبب رواج این گفتگوی واقعی وغیر واقعی
بودن آنرا مردم استفسار می کنند پس این قدر باید دانست
که این مخلوقات عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک
اوست پس تمثیل او بصفات آن باید کرد که چنانکه صفات
نه عین حق است ونه غیر آن بلکه قائم بوی است هم چنین
مخلوقات دیگر نه عین صفات اند ونه غیر آن بلکه مظاهر آن پس
صفات اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن
بنابر اقتضای حکمت الٰهیه با وجود استغناء در مظاهر مختلفه
که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده وهمین معنی مقصود

اکابر طریقت است که ملاحدهٔ وقت اقوال آن بزرگوار را
را بر خلاف مقصود ایشان حمل کرده راه تحریف و تلبیس
پیموده اند پس این قدر دانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را
باین گفت گو صرف کردن بی فائدهٔ محض است بلکه موجب حرمان
از کمالات پیروی سید الانبیا است علی صاحبها الصلوة والسلام
* افاده ۳ * از جملهٔ بدعات ملاحدهٔ صوفی شعار که در عوام اهل
اسلام اشتهار یافته قیل و قال و بحث و جدال در مسئلهٔ تقدیر
است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقائد اسلامیه و از
واجبات شرعیه است و از بسکه مسئلهٔ تقدیر با مبحث تکلیف
یک گونه در بادی نظر تعارضی می دارد بناء علیه شارع از تعمق این
مسئلهٔ دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرموده پس
لابد بر جمهور اهل اسلام همین واجب است که بر ایمان اجمالی
آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج که عبارت از تفصیل
و تنقیح این مسئله است نه در آیند لیکن از بسکه درین جزوی
از زمان بسبب اختلاط فرقهٔ منکرین تقدیر و بسبب اختلاط

ملاحدهٔ منکرین تکالیف که تشریع را معارض تقدیر فهمیده
وبهمسایهٔ تقدیر تمسک نموده در ابطال شرائع جد وجهد می نمایند لابد بحکم
اَلضَّرُورَاتُ تُبِيحُ الْمَحْظُورَاتِ* اشارتی اجمالیه بسوی تحقیق این
مسأله ضرور افتاد ومعهذا مقصود دراین کتاب اهتمام همان
ایمان اجمالی است وبس وتفصیل آن برای صیانت مومنین
غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضه وملحدین کرده شد* پس
می گوئیم که افعال واقوال همه بندگان وحرکات وسکنات ایشان
وعلوم وارادات ایشان وسائر نعوت واوصاف
ایشان چه محموده وچه مذمومه از ایجاد حضرت حق وتکوین
آن قادر مطلق است وبس آری در تخصیص ایجاد
بعضی افعال در بعضی بندگان وبعضی افعال دیگر در بعضی بندگان
دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر وکفر در دل ابی جهل
ابتر حکمتی است خفیه که آن را غیر آن حکیم مطلق بشرح وتفصیل
احاطه نتواند کرد واما این قدر معلوم است که آن حکمت مراعات
تفاوت استعدادات ازلی است وتمثیلی برای تصویر اختلاف

استعدادات ازینست که درختی است عظیم اشجار که بر هزاران انواع چوب محتوی است بعضی از ان قابل سوختنی است و بعضی از ان قابل ساختن آبخورهای آشامیدنی است و آنچه قابل سوختنی است آن هم تفاوتی بی شمار دارد مثلا بعضی در وقت تراشیدن درخت آنچنان پارهای ناکاره سبک خواهد ماند که در ابتدای افروختن آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول نیفروزد و بعضی آنچنان گرههای سخت خواهد بر آمد که وقت تیز تر شدن زبانه آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت بکار می آید که بعضی را چوب کری می سازند و پاره را تخته می نمایند باز دران تفاوت بی شمار است بعضی تخته سقف خلوت خانه خاص بادشاهی است و بعضی قدمچه پایخانه رندانیان گرفتار تباهی است تخته ایست که تخته نوشتن شده از دست حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته ایست که از دست صانع هوشیار بجهت ناکارگی افتاده پایمال خران داه گشته و بهمین اشیاء اختلافات استعدادات را که بی شمار

راست درافراد نوع انسانی تصور باید کرد وهمین تمثیل را حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر را فرموده آه آه ازین تفاوت راه دو آهن پاره از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آئینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت یا اصلاح همه استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه امریست بس یسیر وکاریست بس سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت از جامعیت جمیع صفات کمال است برروی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده به محض عنایت خود نمی فرمود هرگز عفو وحلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنبیه مرتکبین وتعذیب عصاة ایشانست پس اگر همه استعدادات در صلاح و

فساد در اصل خلقت مساوی می بود یا اصلاح هر استعدادات فاسد میسر بود
هر آینه صفت حکومت هر دو جهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور
نمی نمود آیا نمی بینی که کارخانه سلطنت بدون زندان و زندانیان
و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هر چند کمالات
ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود
مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر است که * ان الله لغنی عن
العالمین * اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب
کمال اقتضای ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی
بان صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در کمال
خود مستغنی از ظهور آثار آن باشد مثل کاتب جید الکتابت
که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از کمالات او معدود
نیست بلکه کمال او همان ملکهٔ کتابت است که در جوهر نفس
او علی الدوام استقرار می دارد لیکن ملکهٔ کتابت اقتضای
صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن
نقوش بکمال خود شادان و فرحان می گردد همچنین صفات

ازلیه واجبیه باوجود استغنا از مظاهر اقتضای ظهور امی نماید
حضرت حق جل وعلا را از تحقیق مظاهر کونا کون وصعود در آثار
نزنکارنک سروری وابتهاجی بکمالات خود ثابت می شود
وازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام می کذرد ظاهر شد
بیانش آنکه در بادی نظر اکثر عوام راچنان ظاهر میشود که حق
جل وعلا بندکان خود را متساوی الاستعداد در اصلاح دارین
چرا ایجاد نفرمود تا همه بندکان او در نعمت وفرحت در امر
معاش ومعاد می کذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده
چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان لطف وجود است
و قدرت حضرت حق وجود آنجو اد مطلق راپایانی نیست
و وجه اندفاعش آنکه حق جل وعلا جامع جمیع صفات کمال است
که از ان جمله مماکت است ویک شعبه از مماکت کارخانه
ایست بس وسیع وآن انتقام از عصاة وتعذیب معاندین
است بس اکر این شعبه ظهور نمی فرمود هر اینه امر مماکت به کمال
خود نمی رسید * بیت * در کارخانهٔ عقل از کفر ناکزیر است

* دوزخ گرا بسوز ذکر بولهب نباشد * باقی ماند این جا سوالی جواب صواب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس بر کفار متمردین و عصاة معصرین طریق الزام و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم و ودیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضا و جوارح و اقوال و افعال خود را دریافت می کنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالی که بواسطهٔ ارادت ایشان صادر می شود گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان می شناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سائر احکام

شعرء حیه صراحة از قران مجید ثابت است پس مسلمان را لازم
است که چنانکه سائر احکام را از قران فهم کرده قبول مینماید این
حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمهٔ قبیحهٔ خود را بخود نسبت کرده
دریافت همین امر که این فعل بارادهٔ ما صادر شده در توجه تنبیه
و سرزنشش کفایت می کند و اما اینکه عالم چرا ودیعت در و نهاده اند
یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده او را چرا بسوی این افعال
و اقوال متوجه ساخته اند* پس جوابش آنکه این همه امور از
قبیل ظهور آثار استعداد ازلی است و با تفاوت استعدادات
ازلیه پس سببش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال
بهم رسد که وقتیکه ثابت شد که *بیت* هر یکی را بهر کاری ساختند*
میل او را در دلش انداختند* پس حکمت بعث رسل و انزال کتب
و اقامت حجج و اظهار دعوت و سعی در تعلیم و تعلم و مشروعیت
جهاد و حدود چیست پس می گویم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد
حضرت خالق الارض والسموات بلا واسطه و آلات است لیکن
آن حکیم مطلق به مقتضای حکمت باهرهٔ خود بعضی اشیا را به بعضی

موجودات مرتبط ساخته وسلسلهٔ اسباب ومسببات بر روی کار آورده مثلاً جرم شمس وشعاع او اگرچه این هردو نیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلاواسطه وحجاب است لیکن درمیان شعاع وجرم شمس ارتباطی خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب وشعاع را مسبب می نامند پس همین قیاس باید کرد که هرچند جمیع افعال واقوال که ازنفوس ذوات الارادات صادر می شود از مخلوقات آن قادر مطلق اند لیکن درمیان آن افعال ودرمیان ارادات ارتباط سببیت ومسببیت همان حکیم مطلق به مقتضای حکمت خود ایقاع فرموده وهمچنین درمیان ارادات ودرمیان امور مذکورة الصدر از بعث رسل وانزال کتب وامثالها علاقهٔ سببیت مستحکم گردانیده مثلاً میتوان گفت که ارادهٔ امور مامور بها در دل مرغیه من بسبب هدایت هادین وتعلیم معلمین متحقق گردیده یا ارادهٔ بت پرستی یا ارادهٔ زنا وشرب خمر بسبب خوف جهاد واقامت حدود مضمحل شده ونیز باید دانست که تمامی افعال واقوال اگرچه از آثار

استعدادات ازلیه است اما مجازات بر حرف استعداد
کامن نمیتواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدرا
میرسد که از بدی خود انکار کند و نیک را برابر خود داند و عقاب خود و
ثواب نیک را باو به خلاف عدل و ظلم شمار ؛ و نیز عادت اصحاب حکومت
و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین
است که گاهی بسبب علم خود کو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند
نمونه اش آنکه امیر ذو الاقتدار در رفیق مخلص خود را میداند که بلا شبه
اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و
جوانمردی خواهد داد لیکن بدون ظهور امری نمایان در معرکه زده
آزمایان انعامی که مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و در تمثیل
ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را می پرورد و بالیقین
میداند که جبلتش حمله کردن بر انسان و دریدن وی است اما
بدون اظهار اثر آن غضبش جوشش نخواهد و قصداً هلاک نخواهد
نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پر خشم خواهد
شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد و بدون قتل اطمینان خاطر

ازو اوست تو انکه داد کارخانه مجازات حق تعالی را از همین تمسیلات یک گونه تصور باید کرد و هرچند استعدادات ازلیه بتقدیر و تطهیر معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و هم چنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید * بیت * تا نگرید کودکی حلوا فروش * بحر بخشایش نمی آید بجوش * افاده ۴ * از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصا اشتهار یافته و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت یا نبوت او باشد پس لابد حد اعتدال این امر را باید فهمید بدانکه آنکه مرشد بلا ریب وسیله راه خدای تعالی است قال الله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوْا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوْا فِیْ سَبِیْلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ * ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان

و دعوی ولایت و صحبت و جهاد در راه اوی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را میدانند پس تلاش مرشد بنابر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضروریست و بسنة الله بر همین منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادرست پس می باید که مرشد کسی را گیرد که بوجهی مخالف شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قران و حدیث است نهایت راسخ القدم باشد او را مرشد و هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود و انچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آنرا بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و انچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که * لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ * یعنی اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق او محبت مرشد باینطور باید که مال و جان خود را برای رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ چیز دنیا را عزیز تر از رضا مندی وی نداند چرا که فائده و منفعتی

که از مرشد حاصل می شود بهزارها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد این حد ممنوع است که نافرمانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدای تعالی است در جنب محبت و حق او سبحانه هیچ محبتی و حقی را بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات او ست و اگر بعد عقد بیعت با مرشدی طالب حق را امری منکر دران مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نه گذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی نه کند لیکن مبتلا بلا دانسته اتباعش را دران کار حرام انگاشته سعی بظاهری و باطنی در نجات وی ازان بلیه کما ینبغی بجا آرد

* افاده * از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک لباس سیاه ور انظار مردم این دیار جلوه کر گشته اظهار بدعات منکره بر قبور

اهل الله است هرچند آن بدعات بی شمار است لیکن دو سه
امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده می شود تا دیگرها را بنسبه
را برین امور مذکوره قیاس توان کرد از آن جمله قصد بزیارات قبور
آنها است از جوانب و اقطار زمین به کشیدن متاعب و
مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار درین اسفار هم
باوجودیکه در ارتکاب آن صعوبات می ورزند به ظلمات شرک
می کشد و بوادی سخط ایزدی می رساند عوام این سفر را ابرار
بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر حج می دانند و صورت احرام و محرمان
شنیده یا نشنیده بعینها یا به مثلها بر خود می بندند و علاوه بران قیود
زائده واهیه خود آن مسافران بد انجام در سفر و تمام متعلقان
ایشان در حضر التزام می کنند القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه
را قطع منازل سفر به سوی قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن
به عوام مومنین آن قدر مضرتی عظیمه می رساند که خارج از بیان است
پس لابد همه خواص و عوام را لازم است که ازین امر بالکل
اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند * و از آن جمله استمداد و

و درست نیست از اهل قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استعانت والتجا داد شرک می دهند و وجه افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن درانجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان منظور است که باراده استفاضه فیض باطنی قصد مزارات بعیده می کنند پس باید دانست که هرچند اولیا و مقبولان بارگاه حق را موت جسری است که حبیب را بحبیب می رساند وایشان از آن چنان انعامات الهیه ومعارف ربانیه عطا می شود که درین عالم احیا و زندگان را کمتر نصیب می شود بناء علیه آنهارا احیامی توان گفت لیکن بلا ریب به نسبت احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی که احیای این عالم را حاصل است ایشان را هرگز نیست واگر فی الواقع همین قسم قوت وقدرت متحقق می بود ودر مجاورت مزارات مدعا حاصل می شد تمام عالم قصد مدینه منوره می کرد وسلسله تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل می شد پس واضح گردید که عادت الله در تربیت وارشاد خلق بر همین منوال جاریست که استفاضه

مجوض از زندگان شود واگر احیانا کسی را این چنین زند که کشود کار از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از اکابر بعیده نکند بلکه متابعت قران و حدیث را لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود

تَرَکْتُ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی کِتَابَ اللّٰهِ وَعِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی * یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من * و در روایتی دیگر است

تَرَکْتُ فِیکُمْ اَمْرَیْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللّٰهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ * یعنی گذاشته ام در شما دو چیز مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع اند از آل طاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد

دشوار است که تحقیق امثال این بزرگواران درین جزو زمان

بمثابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قران مجید

که بهترین ذریعه نجات است هرجا موجود و هم چنین حدیث

شریف هر وقت میسر پس اتباع آن را غنیمت کبری شمارد

و همین را ولایت علیا پندارد و فی التحقیقت هم چنین است که

کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بر تقدیر

ایشان را قوت و قدرت هم می بود پس در غیر انبیا علیهم

الصلوة و السلام جای تلبیس ابلیس است چونکه ظهور آثار

ارواح امری غیب است بسا که شیطانی حکایت صوت

یا صورت آنها کرده باری خلاف شرع حکم نماید و این بیچاره

نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول

کرده آنچه در قران و حدیث بتواتر و یقین ثابت است از ان

چشم پوشی نموده در مغاک هلاک افتد و حکایت صوت و صورت

هم بنابر شناسندهٔ صورت و صوت ایشان می باید و هرکه

شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القائی در قلب دیده

وقت تغیر حالت و ظهور توجهی و کیفیات در مزار قبا است بنا بر لغزانیدن دی از جادهٔ حق کفایت می کند و احیا با بعضی سفها می پندارند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت استفاده بعیده کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکه این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بربادی مایهٔ ایمان و خوف از دست رفتن اصل سرمایهٔ کسب سعادات است از تعدی و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنها * و از انجمله اینست که روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آنرا روشنی میگویند بلا شبه حرام است و لعنت برین کار در حدیث صحیح صریح وارد است همین مردم می باشند که آنرا اشل وقت ظهور انوار لیلة القدر و لیلة البرات ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت می باشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان از مقاصد اهم می پندارند * مَعَاذَ اللهِ مِنْ ذَٰلِكَ * در حدیث شریف وارد است که ایمان زانی و سارق

بوده وقت زیاده سره واز آنها جدا میشود زیاده تر از آنها ایمان ایشان بجرد دعا آنوقت بر باد میرود و باک اگر جهل عذر نباشد پس صاف کافر شوند وآنکه جاهل نیست پس البته کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد وصرف استحلال حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرد * افاده ۶ * از جمله بدعات شرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل اسلام بالکل جمهور را نام غایت اشتهار یافته ادای نذر و نیاز اولیاء الله است بموقعیکه شرک خفی واسراف اموال واختراع بدعات بوجوه متعدده دران راه یافته بیانش آنکه اگرچه اصل این امر بهتر و خوب موافق حکم شرع شریف است لیکن چون که عوام ظنون واوهام خود را دران دخل دادند و خلف آنها تابع سلف خود شده درین امور تجدید و تجدید نموده و قاعده هر که آمد بر ان مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل محمود مخفی و محتجب گردیده و فروع خبیثه که از سعی او تراشیدن مردم بهم رسیده ظاهر ورائج گشت وآن فروع در خبث خود متفاوت الحال اند ادناي آنها

تقلید رسم و عادت است و التزام آن بحدیکه برکشتن متعذر شده و التزام مالایلزم ازین امور نزغهٔ شیطانی و بعید از مرضیات رحمانی است شاهد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب از یمین بعد از صلوٰة کافیست چه هرگاه التزام این قدر کار سهل که از نماز فارغ شده بطرف راست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارهای عمده والتزام آنها را بغیری اقسم از نصیب شیطان می باید و اعلای آن شرک است که در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر قدس الله سره مثلا از عوام این زمان واین دیار مشاهد و محسوس می شود تفصیل این اجمال آنکه اموات را بلا ریب ثواب عبادات احیا می رسد بدو سبیل * سبیل اول که عمده و بهتر است آنکه در میان مرده و زنده علاقهٔ باشد که بسبب آن علاقه دخل میت در عبادت زنده ثابت و متحقق گردد مثلا علاقهٔ آبا با ابنا واین ابوت و بنوت خواه بجهت ولادت باشد خواه بسبب تعلیم و ارشاد هر شخصیکه عبادت میکند آبای او در اهر قسم که باشند ثوابی می رسند و در

تربیت ظاهری و باطنی هر قدر که کوشش کرده اند و نیا بیکه در آن
کوشش نمون نعمها بر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصانا
و زیاده مختلف می شود پس مسلمان هر قدر که کوشش در کار
نیک میکند و نیت خالصه خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت
حق جل شانه که اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم و جمیع اساتذه و مرشدین و آبا و امهات که مومنات و مومنین
گذشته اند از ذمه اش ادا می شود به همین اعمال نیک بندگی
به حضور حضرت حق تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بجناب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شد و سعادتمندی و و بروی سائر اهل
حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرهن میگردد و همین
دقیقه ایست که بر واقفان احکام شرع مویدا و بر ناواقفان آن مخفی
و محجوب است و بنا علیه هر که بموجب معمول رایج فاتحه و ایصال
ثواب نکند او را ناخلف و منکر حق اهل الحقوق گمان می برند و نمی فهمند
که اگر تبرک این رسوم فاتحه و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر
حق اهل حقوق می شدند لازم می آید که اهل بیت عظام و صحابهٔ کرام

و سائر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا که پیش از اشتهار
این رسوم گذشته اند معاذ الله ناخلف به نسبت سلف خود
باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب
رب العالمین به نسبت امام الانبیا خلیل باصفای حضرت خالق الارض
والسماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک
پس ازین تبیان واضح شد که این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع
زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال ایمانی موقوف
یعنی زاید است ۱۲
بران نه هرچند این معنی بالاجمال مذهن خواطر است لیکن بساست
که وقت ترک شدن این رسم از صالحی کاملی آن اذعان اجمالی بسبب
کثافت غشاوهٔ عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا اعتراض
در حق آن صالح کامل گردد لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر
داشته تارک این رسوم را درین امر اشبه بسلف صالح اعتقاد
باید کرد * سبیل دوم آنکه زنده فعلی کند که مقصود ازان نفع
ثواب رسانیدن بمیت منظور باشد دا ظهر و اشهر این قسم
با حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعا است و یک صورت ازان

که نماز جنازه است واجب است وصور دیگر آنکه در اوقات پنج گانه

اوقات متبرکه وغیرها بالعموم یا بالخصوص نزدیک یا از دور

وقوع آن می شود بلا شبه مسنون ومندوب است ودر احادیث

مشهور ومعروف وشرح آن احادیث موجب اطناب دانسته

دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار

آمدنی در ینجا هم باید شنید که اتباع پیغمبر را صلی الله علیه وسلم

مراتب است ودر این افراط وتفریط واقع می شود هرچند

در این افراط وتفریط قبحی نبود لیکن هرچه بر جادهٔ اعتدال است

بلاریب افضل است از جانبین افراط وتفریط پس ادعیه

که در حق اموات در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم مروی وثابت شده بهمان

وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلا آنجناب

صلی الله علیه وسلم در شب برات تنهائی اطلاع واعلام احدی در

بقیع تشریف بردند ودعا فرمودند کسی را از صحابه امر نفرمودند

که در این شب بمقابر باید رفت ودعا باید کرد پس اگر تاکید کرده

باشند * پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم
منظور داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیهٔ وافره
کند او را به مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملام کردن نمیرسد لیکن
این قدر باید فهمید که این امر شده برسم انجامیده حقیقت کاه
دران باقی نخواهد ماند و مثال موضح این بیان است مسئلهٔ فقهیه که
جماعت نفل مکروه نیست و اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور
دیگر سوای دعا پس مردی از ان کندن چاه است که حضرت رسالت
پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم ناگاه فوت شده
دیار ای گفتن نیافت و اگر می یافت وصیتی می کرد پس برای
وی اگر چیزی بکنم نفع بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو
که این برای مادر سعد است و خواندن سوره یس است که بقید روز
جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عایشه صدیقه رضی
الله عنها از طرف برادر خود یعنی عبد الرحمن رضی الله تعالی عنه بعد
وفاتش برده ها آزاد کردند و برهمین قیاس باید کرد سایر
عبادات را پس هر عباد تیکه از مسلمان ادا شود ثواب آن

بروح کسی از کہ مشرکان برساند و طریق رسانیدن آن دعای خیر بجناب الہی است پس این خود البتہ بہتر و مستحسن است و اگر آن کس کہ ثواب بروحش می رساند از اہل حقوق اوست بمقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیادہ تر خواہد شد پس در خوبی این قدر امر از امور مرسومہ فاتحہا و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبہ نیست و تعیین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تناول کنندگان ہمہ از قبح خالی نیست آری ظلمات بعضہا فوق بعض * در مراتب قبح تفاوت بسیاری است صرف تعیین التزام مالایلزم است کہ حالش مشروح گردید و از جہت تعیین وقت خلہای بسیار ہم دینی و ہم دنیوی پیش می آید نیت خالصہ باقی نمی ماند بلکہ احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد صرف بہ جہت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش ہمچشمان بہ عمل می آید و از ان مدعائی کہ نام نہادہ اند اصلا بر نمی آید و اینان اگر از جایہ کامل صالح عاقل اند پس حال ایشان و حال

صالح کامل تارک این رسوم بلحاظ ادای حق اسلاف
به مثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت بخاری است درین
زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت
نمانده و رسوم خود وجودی کمتر از سراب می دارد و ثانی حقیقتی است
که برسوم ملوث نه گردیده این تفاوت مثال و ممثل که را بمیزان
شرع و عقل سنجیده و از حالات و دارداتت قابیه خود در وقت
ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت نموده از التزام
رسوم تائب باید شد * رزقنا الله التوبة وجميع المؤمنين
من كل المكروهات * و آدابیکه به حضور طعام فاتحه و نیاز بجای ارند
پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است چه فاتحه بسبب
آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا ادابیکه در استحسان
آن به نسبت صاحب فاتحه هم گفتگو بود بعمل باید آورد و مالک
وی نگردیده چه اگر مالک او ست پس چرا فاتحه کنندگان دخل دران
می کنند و بموجب خواهش خود می خورند و می خورانند بالکل آن را
بوارثان صاحب فاتحه رسانند نیاز حضرت سیدة النساء البتول است

نمایند و نیاز حضرت غوث الاعظم با ولاد امجاد ایشان حواله نمایند وعلی هذا القیاس و اگر این آداب بگمان حلول روح صاحب فاتحه دران طعام یا لمس وی است آن طعام را یا بسبب آنکه تناول کرده و پس خورده او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی ازان معلوم شود پس حدیکه در آداب طعام می باید آن طعام ازان حد تجاوز نکرده پس حاصل از آداب این طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا محبوب و علات و اجناس اطعمه را پرستش می کنند و از قید اکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا می شود و اتباع اهل جاهلیت لازم می آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوا هٰذِهٖ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا یَطْعَمُهَآ اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ و می گویند که این چارپایان و زراعت ممنوع است نخورد آن را مگر کسیکه خواهیم ما بزعم خودها و ایضا حق تعالی نماید وَقَالُوْا مَا فِیْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُوْرِنَا وَ

يُجْرِمْ عَلَى أَزْوَاجِهَا وَأَنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ

وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ومعنى تجزانجوى دريافت کرده

باید دانست که همین معنی مراد مردم این دیار واین زمان از لفظ

اچهوتامی باشد مصرف طعام هر گرسنه ومحتاج است

آری پرهیزکار بهتر از غیر پرهیزکار است پس هیچنگ وتونهاکه

ساخته وپرداخته بعضی نادان است وبلاحق افکار رد یه حقیقتی نهایت

دور از حق پیدا شده واکابر بزرگان حال آن را در اوقات

تربیت وارشاد در ضمن کلیات بیان می فرمایند وتخصیص وتظاهرت

انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید انگاشته خاموش

می شوند از خاموشی ایشان فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد

چه این قیود شده بنتایج انجامیده وآن قیود ضرورتر از قیود شرعیه

در اذهان جهله قرار یافته که التزام آن را جزء اسلام وایمان می شمردند

وتارک ومناعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون

التزام رسوم بایں حد رسید بالکل قلب مطلوب وعکس مقصود

گردیده واجب الترک می گردد وبنا بر تمیز سنن از فرائض ما بدیه

در لحدیث می شود یاد کرده درین محل بکار باید بر دو رواج رسم نذر و
نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشته جانهای جانوران
که نیاز می کنند و در ذبح کردن آن خوشنودی غیر خدا اجل شانه قصد
کرده مطابق حدیث شریف که * لعن الله من ذبح لغیر الله * ملعون
می شوند و بقول اکثر علما این لعنت بجهت کفر است پس امریکه
کفر شد آنرا عبادت پنداشتن به کدام مرتبه زشتی و زبونی
خواهد بود حقیقت آنست که کسانیکه در نذر و نیاز ارتکاب معاصی
و کفر می کنند ایشان را ایصال ثواب منظور نیست بلکه شرک می کنند
و می دانند که این کار برای بزرگان می کنیم معنی عبادت خدا هرگز در
ذهن نمی باشد دلیلش آنکه هرکه در توشها و نیازهای بزرگان مبالغه
کثیره صرف کرده باشد اگر از وی پرسند که گاهی برای خدا هم
چیزی داده خواهد گفت که نه بالجمله خدا را و آنها را بعضی در مرتبه مساوی
تقرب و رضاجوئی می نهند و بیان حال همین بعض است * وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْدَادًا یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ
آمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ * و بعضی ترجیح می دهند و بعضی آنها را کافی

حاجات خود بالاستقلال دانسته از التجا و دعا بجناب حضرت حق جل شانه بی نیاز می شوند پس چاره کار طالب حق وصواب ومتبع مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که بروح هر شخصی که ایصال ثواب منظور باشد بلا قید وضع و جنس طعام ومتناولات آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آن وقت باشد و بصفای نیت مقرون تر بود صرف نماید و از طرف آن شخص نیت کرده بعمل آرد واگر دعا هم کند بهتر است وتمام قیود و رسوم یک قلم دور کنند * هدایت ثانیه در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط رفضه در جمهور انام اشتهار یافته * وآن مشتمل بر سه افاده است * افاده ۱ * از جمله بدعات رفضه که در قلوب عوام اهل سنت راه یافته مخالفت سلف در عقیدهٔ تفضیل است پس طالب حق را که متبع سنت ومتنفر از بدعت باشد باید که از صمیم قلب خود اعتقاد نماید که چهار یار کبار رض بهترین بنی آدم بعد انبیاء علیهم الصلوة والسلام اند وتفضیل ایشان باهم موافق ترتیب خلافت است چنانکه عقیدهٔ اهل سنت است

هر فرد مسلمان را باید که بهمین مرتبت معتقد افضلیت باشد و تفتیش
وجوه تفضیل نه نماید چه تفتیش وجوه تفضیل از واجبات
دین ملکه از مستحبات هم نیست خصوصا عوام مومنین را در
صدد این تنقیر و تفتیش افتادن بی خردی و نادانی محض است
ولیکن به جهت شهرت این مبحث در عوام و خواص این زمانه
و افراط و تفریط ابنای روزگار درین عقیده نوشته می آید که
جناب حضرت شیخین را رضی الله عنهم قطع نظر از خلافت
در بارگاه الهی وجاهتی است بس عظیم و قربی است بنهایت
لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان را
رض قطع نظر از خلافت آنقدر جاه قرب نیست که مقدم بر
حضرت مرتضی علی رض شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار
وجاهت و قرب تقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت
داشته بوده باعث آنست که در مقام تزاحم اهل مناصب
و مراتب و وقت ظهور عنایات باهره الهیه حضرت عثمان
پیشتر از حضرت علی باشند گو ایشانرا جاه و قرب زائده بود

مثل آنکه در پوشانیدن جامعها صاحب منصب متقدم را تقدیم بر صاحب منصب متاخر خواهند ساخت اگرچه صاحب منصب متاخر را جاه وقرب وارتفاع زائد از صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را یکنوع تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است و آن تفضیل بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت وغوثیت وابدالیت وغیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت مرتضی تا انقراض دنیا همه بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین وامارت امرا هست ایشانرا دخلی است که بر سیاحین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیه الهیه بمقابله آنست که گاهی انتظام خلافت ومملکت و سلطنت در آن اظهار ایشان صورت نه بست باوجودیکه بعضی کبرای ایشان اعلی الله درجاتهم فی العلیین مساعی وافره درین کار مبذول فرمودند ورنجهای فراوان در تحصیل این کار بر خود تحمل نمودند و اکثر سلاسل اهل ولایت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رستخیز بسبب کثرت اتباع که اکثری

بد آنها صاحب شانهای بلند و قرابت از حضرت خواهند بود و موکب

مرتضوی بان ابهت و جلال نمود خواهد شد که تماشائیان انتقام و

نظارکیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت

و ظهور همین مقام بر بعضی متصوفان و خفای مقام شیخین رض

باعث آن گردیده که در تفضیل جناب شیخین رض تردد بهم

رسانیده از عقیده راسخه اهل سنت متزلزل شده اند و

اگر نه فی الحقیقت شاید که جناب شیخین را رض بسبب انتظام

خلافت بلکه قطع نظر از ان ثابت است با این ابهت و جلال

نسبت افضلیت و مساوات ندارد بلکه شان آن هردو

برگزیده جمیع اتباع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات قطع نظر

از خلافت بسبب شرح صدر و وسعت حوصله و تلقی اعدال

در هرباب از اخلاق و تدبیر منزلی و مدنی و سیاست ملک

و ملت که آن را به تشبه بالانبیاء تعبیر توان کرد بس بلند

به نسبت آن ابهت و جلال مذکور است تمثیلش بظاهر مرتبه امیر

کبیر است که حقوق خدمت خود بجا آورده فارغ از امور سیاست

گردیده ملازم بادشاه گشته به نسبت کسیکه قائم برخدمات و مشغول
بکار پردازی است پس اگرچه در بادی نظر بسبب استغناء
از خدمات و اشتغال بحضور بادشاهی وانهماک در ملازمت او
حشمت و شوکت ظاهریه و کثرت اتباع در حق این مصاحب بنسبت
آن امیر اعظم که قائم بخدمات است متحقق نیست یا اقل قلیل
است لیکن در عزت و وجاهت منصب آن مصاحب فوق
منصب امیر اعظم است چه فی الحقیقت آن امیر با همگی شوکت
و حشمت و اتباع خود گویا که از جمله اتباع آن مصاحب است زیرا که
مشورت و تدبیر ش در همه اتباع بادشاهی جاری و ساری
است و حضرت عثمان رض که مقبول بارگاه ایزدی بودند و عنایت
الهی در اعلای درجات ایشان متوجه بود لهذا ایشان را مقدم بر
حضرت مرتضی در خلافت فرمودند تا ایشان را هم مرتبه هم جنب
مراتب امثال ایشان که حضرت ثلثه اند حاصل آید * افاده ۲ *
هر یک را از صحابه کبار بنسبت سائر امت مصطفویه علی امامها
الصلوة والسلام هرچند بسبب صحابیت افضلیت ثابت

است لیکن بعضی را از اعاد اکابر امت بر بعضی از احاد صحابه رضا امر نشر ہدایت و ترویج دین متین وفوز بمراتب قرب عند الله بلاشبہہ افضلیت محقق است لیکن بر این اکابر تعظیم جمیع صحابه لازم است بمشابه آنکه پسری که اکمل در علم و ہنر از پدر خود باشد ہر آئینه تعظیم پدر بر ذمهٔ او واجب است در حدیث شریف است * فَاِنَّ مِن وَرَاءِکُم اَیَّامَ الصَّبرِ فَمَن صَبَرَ فِیهِنَّ کَانَ کَمَن قَبَضَ عَلَی الجَمرِ لِلعَامِلِ فِیهِنَّ اَجرُ خَمسِینَ رَجُلًا یَعمَلُونَ مِثلَ عَمَلِهٖ قَالُوا یَا رَسُولَ اللهِ اَجرُ خَمسِینَ مِنهُم قَالَ اَجرُ خَمسِینَ مِنکُم * افاده ۳۰ * از جملهٔ بدعات رفضه که در دیار ہندوستان اشتہار تمام یافته ماتمداری و تعزیه سازی است در ماه محرم بزعم محبت حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما پس دانستن احوال قباحت اشتمال آنها از ضروریات این زمانه است تا مومن کامل ازان اجتناب ورزد و ہرکه مرتکب آن ماند پس اورا عذر جہل و غفلت نماند وصور ظاہرهٔ این بدعات چند جزاست * اول ساختن نقل قبور و مقبره و علم و شدّه وغیرها این

یعنی ما ابداعه از قبیل بت سازی و بت پرستی است
چه ساختن نقل شکل قبور و مقبره و آن را تعظیم کردن و [illegible]
نام نهادن قبر حضرت امامین همامین صلی الله تعالی علی جدهما و
علیهما آن را بجای اصل قبر و مقبره دانستن از [illegible]
صنم پرست است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی
از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او
همان معامله که با اصل باید با آن نقال که چوب یا سنگ تراشیده
است به عمل آرند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشد
بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر ماثور نیست و آنچه اهل زمانه
با تعزیه ها می کنند هرگز با قبور واقعیه هم نباید کرد چه جای قبور جعلیه
و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحة خود را بسرحد شرک
قبیح می رسانند و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف کرده همه در معنی
بت پرستی است پس طالب حق را سعی کامل در ابطال
این امر باطل ضرور است هر قدر که تواند در ازالهٔ آن کوشش بلیغ
نماید و بجبر و زور شکستن آن را هرگز مکروه نداند بلکه بهتر و موجب

اجر و ثواب بمنزلهٔ ثبت کسی انکار دو بسبب آنکه اهل بدعت
وجهال نام قبر حضرت حسنین علیهما السلام بران نهاده اند
مطلقا از شکستن آن و پایمال کردن آن باکی نه کند چرا که رضای
حضرت حق تبارک و تعالی در ازالت این افعال و اهانت فاعلین مصرین
برین افعال است و رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه وی تعالی
شانه همراه رضای اوست و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر
این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین درجات ایمان است
آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه ها یابد و بران دستیاب شود پس
بدون اهانت و تذلیل آن را نابود و بی نشان نماید فاما در مقابله
قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه و بسر هنگی
پیش آمدن اهل آن تعزیه حرکتی اهانت آمیز صادر شود و بدون
آن ابطال این بدعت بد صورت نه بندد و پس ازان حرکت باکی
نه کند بلکه اقدام بر انعدام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف
وارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصویر حضرت
ابراهیم را مدفون ساختند و مثل سائر اصنام باهانت نشکستند پس

بوجهش آنکه تالیف جهال عرب دران ایام از اهم مهمات بوده
وایشان بسبب قرب زمانه فترت در ورطه جهل وسفاهت
غریق بودند پس اهانت تصویر حضرت خلیل مظنه بدگمانی آن جهال
بود که اهانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل حمل کرده
از دعوت نبی وقت که دعوای متابعت ملت ایشان می فرمود
متنفر شوند بخلاف امر تعزیه چه آن ایام قریب زمانه وشیوع
جهالت بود واین زمانه تواتر علوم حقه وشهرت هدایت * صورت
دوم رسوم شیون است وآن سینه کوبی ورخساره زنی وچاک
کردن گریبان ونوحه گری وامثال وی است پس این رسوم
شیون مطلقا حرام است ودر فوت هیچ کس این افعال روا
نیست * صورت سوم مراسم احداد یعنی سوک است در
ایام مذکوره وحقیقت آن ترک مباحی است به جهت فوت
شدن احدی بنابر اظهار غم واندوه واحیانا بعضی جهله
فرائض وواجبات را ترک می نمایند وقبح این پر ظاهر است
- اما ترک مباح پس مثل ترک تزین حلال است چنانکه

مرو شانه نکند یا جامه سفید و بهتر پوشد یا سرمه نکشد یا خوشبو
استعمال نکند و مثل انکه صحت و خیریت مزاج پرسد و علی
هذا القیاس این را امثله کثیر است و همچنین زنان ترک تزین
نمودکنند معصفر پوشند و حنابندی نکنند و غیر ذلک از اسبابه
تزین هیچ چیز استعمال ننمایند و حرمت این احداد هم مصرح در
حدیث شریف است و تا سه روز از موت هر کس احداد
مباح است اگر نبود بهتر و اگر باشد گناهی نیست و زن را بر مرگ
شوهر تا چهار ماه و ده روز فرض است اگر نکند گناهکار شود و سوای
آن هر احداد حرام و گناه است کو بر پیغمبر باشد یا بر صدیق یا بر شهید
در ایام موت و قتل و شهادت باشد یا غیر آن تخصیص هیچ کس
درین حکم نیست پس هر که در دهه محرم مباحی از مباحات بقصد اظهار
مصیبت ترک کند آثم و مرتکب حرام باشد فاما اگر بدون این قصد
متروک شود پس هیچ گناه نیست مثلا کسیکه معتاد سرمه کشیدن
نیست اگر دران ایام هم سرمه نکشد گنهگار نیست و هر که معتاد آن بود
و در همان ایام ترک کند پس مظنه قصد مذکور قوی است و همان

قصد مداد گناه است بالجمله مدار بر نیت است و نیت خود هر کس بخوبی میداند باقی ماند صورتی مشتبه الحال وآن این است که شخصی ترک مباحات در ایام محرم میکند لیکن نه بقصد احداد بلکه غرضش احتراز از طعن وتشنیع مبتدعان است اگر آن مباح را در ان ایام ترک نکند مطعون مبتدعان بلکه سائر عوام زمان گردد واورا بعداوت وبغض اهل بیت متهم ساخته زبان طعن بروی دراز کنند وبچشم حقارت در روی نگرند یا ضرر دنیوی بوی رسانند باین اراده هرچند ترک مباح حرام نباشد لیکن خالی از خلل هم نیست چه ارتکاب امری میست که بظاهر حرام می نماید وموافقت مبتدعان لازم می آید وآینده را فعلش که ظاهرا ممنوع است متبوع خواهد ماند وپسینیان فعل اورا حجت گرفته نیات خبیثه خود بان منضم خواهند کرد وعذر بدگوئی مبتدعان مقبول نیست

قَالَ اللّٰهُ تَعَالیٰ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَمِنَ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا اَذًی کَثِیْرًا وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ وضرر دنیوی بمرابتہ

موافقت اہل بدعت است و آنرا در امور دینداری لحاظ کردن بعید از کمال ایمان و مورث نقصان ایمان است آری اگر اینقدر تساہل برای نفع دینی مثل الیتام اہل بدعت باید توبہ ایشان کرده شود مضایقہ ندارد * و صورت چہارم کہ شعبۂ دقیقہ است از صورت دوم و آن ذکر قصہ شہادت است بشرح و بسط عقد مجالس کرده باین قصد کہ مردم آنرا بشنوند و تاسفہا نمایند و حسرتہا فراہم آرند و گریہ و زاری کنند ہرچند در نظر ظاہری خللی دران ظاہر نمی شود اما فی الحقیقہ این ہم مذموم و مکروه است چراکہ در وقت حدوث صدمہ یا تذکران استرجاع و صبر مامور بہ است نہ اظہار تاسف و حسرت و تکلف در پیدا کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن انچہ طریقۂ صابران است کو بہ تکلف بود التزام باید کرد و اسباب زاری و گریہ و جزع جمع کردن البتہ خلاف طریقۂ صابرین است و این صور را آنانکہ مرتکب می شوند بنہایت محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی اللہ تعالی عنہما در دلہای خود می انگارند و این خود مغالطہ ظاہر است چراکہ مراد

بہ ہا ئشیہ و تذکران موجب ناخوشی اہل آن مصائب می باشد
مصیبتی بود کہ گذشت پس در ذکر و تکرار آن ہیچ فائدہ نیست ہر
مومن صحیح العقیدہ کہ خواہد شنید اورا ملال و اندوہ پیدا خواہد شد و برہمین
قیاس باید کرد حال حضرات اہل بیت را رضی اللہ تعالی عنہم کہ
اگر بالفرض این مقالات را بشنوند البتہ ملالی بہم رسانند و اگر
نظر باین کنند کہ این مصیبت و رنج ظاہری چند روز موجب کمال
علو مرتبہ حضرت سید الشہدا و سائر شہدای کربلا و حضاران مشہد
مقدس گشتہ پس اصلا جای اندوہ نیست بلکہ مقام فرحت
و خوشی است و آنانکہ بزعم باطل خود را محب جناب حضرات
اہل بیت رضی اللہ تعالی عنہم قرار دادہ صریح امور ممنوعہ محرمہ
بعمل می آرند پس بالکل مطرودان و مردودان آنجناب اند
چہ ایشان بنا بر اقامت امور مشروعہ و موقوف کردن امور
نامشروعہ جانبازیہا کردند پس ہر کہ امور مذکورہ بعمل آوردہ
خوشنود کردن ایشان منظور دارد گویا بمنزلہ یزید مقابل
حضرت امام حسین است رض زیرا کہ سبب مقابلہ با یزید

نبود مگر ظهور امور نامشروعه از وی و چون اینکس هم ارتکاب نامشروع
نمود و مصر بران گردید و آن کار بد را بهتر و عبادت پنداشت سزاوار
طرد از جناب حضرت امام گردید و در اتباع اعدا و مبغوضان
آنجناب داخل گشت * و اصل اینست که مسلمان را اتباع ظنون
فاسدهٔ خود هم قاتل است حکم شرع را لازم الاتباع دانسته
هرگز آن را نگذارد و چون که شارع چیزی از رسوم شیون و ماتم
واحدا اجازت نداده و مطلقا از ان منع فرموده پس به گمان
محبت خود مصدر آن حرکات ممنوعه شدن عقل ناقص خود را بر
حکم شرع رجحان دادن است بدا است که از تسویل نفس صفات
قبیحه کامنه خود معلوم نمیکردد و صفتی مشتبه بصفت دیگر میشود مثل بیمار
که خود را تندرست پندارد و مدعیان محبت که این کارها می کنند امارات
بسیار بکذب دعوای ایشان موجود است چه هرکس می داند
که از گریه و زاری و اسراف اموال در طمطراق محفل آرائی و
تعزیه سازی هرگز جناب حضرت امام رضی الله تعالی عنه راضی نمی
شوند و هیچ فایده بایشان عائد نه پس صرف اموال آنها نیست مگر

بنابر خواهش نفسانی خود که کارهای مذکوره مرغوب نفس و بازیچهای
اوست فی الحقیقت ارضای نفس و شیطان است که آن را به فریب
و تلبیس ارضای حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه می گویند و بدعوای
دروغ که این تمام مصارف و حرکات از محبت آن حضرت
است را افعال شنیعه ذمیمه را در نظر جهال و سفها مستحسن و
نیک می نمایند چه اگر محبت و ارضای حضرت امام منظور است
چرا آن را به سادات محتاجین صرف نمی کنند و در تعظیم و توقیر
ایشان نمی کوشند و عذر اشتباه نسب هرجا پیش نمی رود
چه بسا سید صحیح النسب که از نایافت قوت جان می دهد و همین
مدعیان لاف زن می دانند و می شناسند و برابر غلامان بلکه سگان خود
تفقد حال شان نمی نمایند با وجود ظهور این قسم بی اعتنائیها از
ایشان در بارهٔ سادات باز آنها را محب و مخلص تصور کردن
جهل صرف و حماقت محض است و آثار محبت واقعیه آن
جناب بذل جان و مال است و در اشاعت دین متین و ترویج احکام
شرع مبین و پروای هیچ کس نکردن در امر معروف و نهی عن

المنکر و به مجاهرت انکار نمودن بر کفار و فساق و اهل بدعت و احتراز

چاپلوسی و تملق آنها بالکل احتراز کردن و اصلا مداهنت را دخل

ندادن و اولاد امجاد آن جناب را ترجیح دادن و ایثار کردن و

ثواب عبادت قولی و فعلی و مالی بروح مقدس آن جناب رسانیدن

پس هرکه درین امور قصور ورزیده و رملاهی نفس بنام نهادن

حضرت امام حسین رض کوشش کند و بذل اموال نماید سخت

دروغ بنیاد بی محل بر بسته و از وخامت بد مالی خود بی اندیشه

گشته * اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من شر المنافقین

الضالین * هدایت ثالثه در ذکر بدعاتیکه بسبب التزام رسوم

فاسده در عوام الناس انتشار یافته * و آن مشتمل بریک تمهید و دو

افاده و یک فائده است * تمهید * رسومیکه در شادی و ماتم رواج

پذیر دیار هندوستان است و التزام آن در اذهان مردم

قرار یافته و ترک آن بسبب مخالفت رواج و طعن و تشنیع نهایت

شاق می افتد و جهال اهتمام آن رسوم مقدم بر واجبات شرعیه و

ترک آن را زیاده تر از محرمات شرعیه می پندارند باعث

برهمی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق
می اندازد و از ضروریات دین و دنیا باز می دارد مثلا التزام طمطراق
شادی ختنه باین حد می کشد که انسان نامختون بالغ کلان سال
می گردد و بعد آن ختنه می شود بسبب بی حیائی و بی پردگی می گردد
و احیانا این شعار شرع موقوف می ماند و همچنین در شادی نکاح
تاخیریکه می شود باعث ارتکاب حرام انسان جوان می گردد
انتظار مدت دراز بعد بلوغ و قوت شباب و نشاط و صبر از
ارتکاب حرام دشوار می افتد و همچنین در ماتمها هر چند تاخیر را در ان
گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری
می بود مردم ملتزم برسوم در تکفین و تجهیز و کندن قبر مساهلتهامی ورزند
و کفایت در انجا کرده از ادای سنت قصور می کنند و در تقسیم
طعام سوم و چهلم بسبب خوف مطعون شدن و سمعت و کشادگی
می کنند و بنابر حفظ رسوم تعزیت و تهنیت و اعراس از ادای حقوق
واجب غفلت می نمایند و معرض میشوند بامی باشد که انجام
دانفعال ترک رسم انشان را در تهلکه می اندازد اسباب معاش

خود را برای محافظت رسم فروخته مفلس می ماند محض محتاج نان
شبینه گشته گدا گری شود د گدا گری که مذلت دار این است بر خود گوارا
می کند و این مفسده نیست مگر بسبب شدت رسوخ لزوم آن
در اذهان مردم و توجه مطاعن بحال تارک آن رسم اگر مثلا نمازی عمدا
ترک نماید آنقدر هرگز ملام نخواهد شد که در ترک عرس یا ترک غنا
و رقص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید
که تکلف بسیار در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد
و کوشش تمام بکار می برند حالانکه طفلان صغیر السن از گرسنگی
جان بلب می باشند و کمال جهل و سفاهت اینست که این امر
معکوس را کمال مروت و جوانمردی میدانند و وقت پیش آمدن
این چنین ضرورات در گرفتن مال از جا بیجا باکی نمی کنند و تمیز حلال و
حرام نمی نمایند و چونکه مال بدست می آید صریح خلاف شرع و عقل
در مصرف آن عمل می آرند و صرف در سبیل شیطانی صرف
می کنند بالجمله بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت
و نام دار فنا است و هر کار که بنایش این چنین باشد البته مرضی

حق نیست بلکه از بابت آوازه نفرین بر انکار و فاعلان آنکار
می رسند و مشاهده آن موجب ظلمت و کدورت بواطن صافیهٔ
اهل ایمان کامل می گردد و مرتکب آن روز قیامت در مواخذه
و محاسبه آن گرفتار خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بیجا و
بی محل خرج کرده شامل زمرهٔ اخوان الشیاطین گردید و اکثر
با وجود ارتکاب نامشروع بعدم مبالات از حرام مضطر
شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود پس اگر ابتداءً
و اختیاراً لا انتهاءً و اضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب
اصلاح معاش و معاد ایشان شود و رضای حضرت حق نصیب
ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که متبری و بیزار ازین
رسوم شده در برهم نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن
از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیلهٔ خود و محله و قریه و شهر و اقلیم هر قدر
که تواند کوشش نماید اگر بنیت صحیح است ماجور و مثاب
خواهد شد و ازین نترسد که بعضی من منکور خواهد شد یا ابناء
جنس خویشان و اقربای من خواهند گردید در اتباع مرضی الهی قصد ه

ورزیدن باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار باعث است
فکر واندیشه هیچکس نمی باید آری هر عملیکه در برهم زدن رسوم
موجب ابتاع دیگران بود و باشرع مخالفت نداشته باشد
همان وضع را در ازالهٔ این امور مضره پیش باید گرفت تا سعی
او برطبق مضمون حدیث شریف خَیرُ الهُدیٰ مَا اتُّبِعَ یعنی بهترین
هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نه پندارند که
نفع رسانیدن باموات باطعام و فاتحه خوانی خوب نیست چه اینمعنی
بهتر وافضل غرض آنست که مقید برسم نباید شد بی تعیین تاریخ و
روز وجنس وقسم طعام هروقت وهرقدر که موجب اجر جزیل
بود بعمل آرد و هرگاه ایصال نفعی بمیت منظور دارد
موقوف براطعام نگذارد واگر میسر باشد بهتر است والا
صرف ثواب سوره فاتحه واخلاص بهترین ثواب هاست در
تعیین تاریخ وروز وقسم ووضع طعام ضیق پیش می آید واعتنا
واهتمام آن موجب اضاعت اوقات میکردد ودیگر کارهای اهم معطل
می ماند ویگانه وبیگانه وآشنا وناآشنا بروز وتاریخ منتظر

مثل قصب می مانند و اقربا فراهم می آیند و انسانان را خواه نخواه اینچه کردن دشوار می بود سرانجام آن ضروری می افتد پس در حق میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشواد محبوب مطلق اعتقاد کرده بدل و جان راضی بان شده تمامی رسوم هندوستان و فارس و روم را که خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقه صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بران اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود و در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم منتفی گشته و در ابطال آن از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه کرام تاکیدات منقول است اگر از ان رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا یله کردن جانوران و امثالها رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ نماید * افاده ۱ * از جمله رسوم فاسده که در اهل اسلام دیار هندوستان بسبب اختلاط هنود اشتهار یافته

ممانعت زنان بیوه از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر رواج یافته که این امر مشروع بل مندوب را زیاده تر از محرمات شرعیه می دانند پس در ازاله آن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش این صورت پدید آید خواه نخواه نکاح ثانی کرده دهد و اگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مهاجرت یعنی ترک ملاقات و برادرداری نه از ایشان کند چه ظاهر است که انکار ازین کار غالبا بل قطعا بنا بر التزام رسوم بود است والا هیچ معنی نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و اکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند و پروائی ندارد و جانب حق جل و علا را بر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت و مهاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود سازد * افاده ۲ * از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت مرحومه کمال انتشار و غایت شهرت یافته و ارباب خاندان عالی مثل سادات و پیرزاده ها دران گرفتار اند افتخار به مکارم آبا و مناصب اجداد است و اعتماد بر شفاعت ایشان عنا کو بنسبة

وهمین افتخار را اعتماد تواضع وانکسار را که شعار اهل اسلام است
وتقوی وصلاح را که افضل مناقب اهل ایمان است نسیا
منسیا ساخته وبجای آن تکبر وتجبر وجرأت بر اظهار بدعات و
ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله وکلام الرسول را پس
پشت خود انداخته اند گویا که * آیه * لا تنفع الشفاعة عنده
الا باذنه آیه * ولا تجزي نفس عن نفس شيئا آية * فاذا
نفخ في الصور فلا انساب بينهم آية * يا ايها الناس انا
خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوبا وقبائل
لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم آيه * تلك
امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم * حديث *
ان الله قد اذهب عنكم عبية الجاهلية وفخرها بالآباء انما
هو مؤمن تقي او فاجر شقي الناس كلهم بنو آدم وآدم
من تراب * وامثال آن را بگوش هوش خود گاهی نشنیده وبمجرد
اوهام وظنون خود به مسلمات ومشهورات باطله دد امثال خود
تمسک نموده در ورطه هلاکت جان خود را انداخته سبحان الله ذهی

سفاهت وخمی حماقت که اسباب نجات را که بالیقین و بالقطع
موجب نجات وباعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب وهمیه
وظنیه متمسک شدند حال سفاهت مآل این جهال بدان می ماند که
شخصی اموال خطیرهٔ خود را که در قبضه خود میداشت وانتفاع بان قطعی
ویقینی می انگاشت در تحصیل خیل اکسیریه واعمال دست غیب که حصول
آن محض موهوم است بر باد داد الغصه اگر این علاقه نسبیه باکابر
از امور نافعه معاد است پس بر ظاهراست که غفلت ازان وعدم
اعتنا بآن هیچ وجه اخلال در نفع آن نمی کند چه علائق نسبیه از جنس
افعال اختیاریه نیست تا سبب غفلت وعدم اعتنا بر هم شود پس
وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد
البته او را بسبب حصول آن نعمت غیر مترقبه سرور و ابتهاج
وو بالا دست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن
مالی از میراث آبائی خود باوجودیکه این وارث ازان غافل بود واگر
این امر در معاد کار آمدنی نیست واین شخص تمام عمر خود را دراامید
حصول منفعتی ازان امر گذرانیده باشد پس البته ندامتی وخجالتی

بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه وعدم اعتماد بر امثال این امور و همه بر هر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی * فایده * باید دانست که در جوهر اولاد گرام استعدادی مکنون بطریق میراث از ابای کرام ایشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه بکار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم وتعلم وتشرع وتدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد واین استعدادات مکنونه را بمثابهٔ استعدادات ازلیه که نصیبه هر شخص در ازل الازال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده باید فهمید اما بنای مجازات بر محض آن استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصهٔ ظهور نرسد در کارخانه مجازات هیچ اعتداد بان استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت

آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگر چه ارتباطی خفی با استعدادات هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات باستعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و باثار پر ظاهر و قلیل التخلف مثلا منافع حرب بالات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده انکار می کند که شمشیر مصقل از آهن خام * فصل دوم در تهذیب اخلاق * و آن مشتمل بر دو هدایت است * هدایت اولی * در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالا و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است * تمهید * از قویترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیهٔ ایشان است بر زائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص * سلف صالح تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع می کرده اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا ورود عنایات بغایات می شد و همین تصفیه که از ضمائر امم تعالی

بعمل می آورند مقبول می گشتند و هر که با وجود طی مراتب سلوک

منضبط مورد آثار عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن در وی

البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود عنایات الهی

است * تمهید ۲ * معاف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از

رذائل اخلاق همین اعمال صالحه اسلامیه و مصاحبت با معتقد ایان

خود کافی بود دار باب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا

بطور طب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود

شدت وضوح کفایت نمی کرد بلکه ارباب هم قاصره بمطالعه

آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند

و به حظیرة القدس پیوستند و حقیقتی دیگر داشتند که باین اعمال کثیر

و مشاق عسیره قیام ورزیدند و خود را به محل بعید از ان می انگارند و

بعضی بغلط فهمی خود را متخلی از ان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل

محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای روزگار اینست که چنانکه

اشتغال و مراقبات بنابر وصول به معرفت الهی می نمایند همچنین

مراقبه برای این امور هم پیش گیرند و بدون آن وصول را ببارگاه

قبولیت غیر ممکن انگارند هرچند بمقام معرفت می رسند لیکن
از باب عنایت وراه قبول نمیرسند بلکه از باب دیگر آنجا رسیده
اند که پرسش مقبول ونامقبول آنجا نیست وشیطان ونفس که
بمنزلهٔ سگ دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشان را نمی گذارند
که دران مقام واصل شوند ومحفوظ از شرور شیطان ونفس رسیدن
ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه وتحلی از رذائل مذکوره و
تحلی بفضائل وتخلی از رذائل بمنزله چوبدار ونقیب است که خود بخود
انسان را بمقام مقصود میرساند واحیاناً اجتبائی ازان بارگاه میرسد که
بدون نداولت اعمال ومفاسات تکالیف ومشاق او را قبولیت
می سازد وایقسم بندگان برگزیده حاجت به تربیتی وتلقینی ندارند
خدا خود مربی ایشان می شود وتحلی بفضائل وتخلی از رذائل بدون امتنان
احدی از مخلوقات وبدون کشیدن تکلیفات ایشان را
ارزانی می فرماید پس طریق آن این است که اولا شغلی بخواندن
قرآن وحدیث کند وپارهٔ اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید
تا که بر حقیقت فضائل ورذائل آگاه شود وبنابر دریافت ضروریات

خود پریشان نکردد من بعد یاد داشت که در طریقه نقشبندیه
مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه ذات حضرت حق است
مشغول شود و در همین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد و آن ملاحظه
تعظیم اوامر شرعیه و عزم امتثال آن و اهتمام نواهی شرعیه و عزم
اجتناب ازان است پس هر دم و هر جا در خلوت و جلوت و
در کوچه و بازار و در مسجد و خانقاه و حالت اکل و شرب و بول و
براز و ملاقات دوستان و احبا و مشغولی در وجوه معاش و معاد
القصه در همه حالات آگاه و مطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه
در دل نکذرد و با هتمام اوامر شرعیه دل را چالاکی و چستی و فرحت و
شادمانی علی الدوام ماند و از جمله اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل
نماز و تلاوت قران بلحاظ خاص ملحوظ دارد و در هر حال دلش متعلق
به نماز ماند و همین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت ازان سو نورزد
و هیچ کار را بر تهیه نماز مقدم نکند و مهم تر ازان نداند فوت هر کار در
جنب ادای صلوة بروی سهل و آسان نماید بمثابه آنکه محبوبی بر سر
وقتش رسیده ممکن نیست که در آن وقت بکار دیگر مشغول

شود اگر هزار ها کارهای دیگر فوت شود محاضره و مکالمه آن محبوب
مرغوب تر خواهد بود همچنین نماز را به مقتضای حدیث شریف وقرة
عینی فی الصلوة موجب راحت اصلی خود پنداشته هیچ کار دنیا و
دین بران مقدم نکند و مهم نداند و همچنین ارکان دیگر را که روزه و
زکوة وحج است تخصیص کند و جهاد را که سنام الاسلام است و
حقیقت محبت خدای تعالی ببذل مال وجان وکشیدن رنج و تکالیف
بخوبی دران واضح می شود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد و
چونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه
عبادات خواهند شد مثلا نخواهد خورد مگر بارادهٔ قوتی که موجب
رضای حق است و نخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی
خواهد داد که اینوقت خفتن باعث رضامندی خداست وقس علی
ذلک و بعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تحلی بفضائل
مثل شجاعت وقناعت وسخاوت وعفت وزهد وصبر وشکر و رضا
بقضا و توکل وغیرها حاصل خواهد شد لیکن بلحاظ استقلالی قصد
تحصیل آنهم کند تا در همه فضائل بمرتبهٔ اعلای هر یک متصف شود وهرگاه

دل خود را پاک کرده و بر اوامر شرعیه چست و مشتاق نشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور سیاف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغز زبعنایات او سبحانه می شدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند در راه رضای او را گذاشته اند * وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ از ان خبر میدهد * شعر * هر چه هست از قامت ناساز و بد انداز ما ست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست * و مامورات و منهیات الهی را دامن دراز است * سیمش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تام تلاوت قرآن پیدا کند و از ترجمهٔ موضحهٔ معانی آن آگاه بوده بتدبر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا غنیمت کبری شمرد که بهترین عبادات و ناضرترین وسیلهٔ تقرب اوست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک و تعالی است و صفتی از صفات اوست که در

لباس این عبارت عربی معجز نمود اشده و هرگاه صفات حق مهر
او نیست شد پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول واصل
بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و مناجات و مکالمه
و مخاطبه و سماع بر دارد و غفلت خود حجاب اکبر است همین که پردهٔ
غفلت خود را بر دارد واصل بوی شود * ع * حضوری گر همی
خواهی از و غائب مشو حافظ * تمهید ۳ * در اعمال اتباع مذاهب
اربعه که رایج در تمام اهل اسلام است بهر دو خوب است لیکن
علم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم منحصر در علم یک شخص از مجتهدین
نداند بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت
بهر کس رسیده و بعد از ان که کتب مصنف شده جمعیت آن
علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ
یابد اتباع هیچ مجتهد در ان نکند و اهل حدیث را مقتدای خود شناسد
و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان
علم پیغمبر اند و بنوعی فائده مصاحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
حاصل کرده مقبول جناب رسالتمآب گشته اند و مقلدان تعظیم

و تو قیر مجتهدان بخوبی میدانند محتاج آگاهی بران نیستند * افاده ۱ *

هر که از امرا و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی در راه سلوک قدم نهد او را باوجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را می باید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادتهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند بلکه در عدالت و سیاست پیروئی خلفای راشدین رض کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است و فرق درمیان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم می دارند و پروائی و اهتمامی باخرت نمی کنند و خلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمی دادند و اصلاح و ازدیاد آن را اقدم و اهم می شمردند و سلاطین و امرا عزت خود در شوکت و حشمت ظاهری در مکان و پوشاک و سواری گمان می کنند و این خود غلط است هر قدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر بعنایت حضرت حق عزت و شوکت ایشان و رعب آنها در اعدای ایشان زیاده تر می شود

* افاده ۲۰ * هر مسلمان را از دو چیز پرهیز واجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر و بلندتر داند و مدام تعلی و بزرگی خود جوید چه این خصلت قبیح انسان را بکفر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال وخصائل در حدیث شریف است لَا يَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِي قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ اِيْمَانٍ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِي قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ * دوم افساد وخرابی انداختن در میان جماعتی از مسلمین واین مراتب بسیار دارد باعتبار عموم وشمول اکثر و از ان افساد اهل یکخانه است وافساد اهل یک شهر است وافساد اهل اقلیم وافساد اهل چند اقلیم وهم چنین افساد یک قرن یاد و قرن یا زیاده ازان واعلای آن افسادیست که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام قرون این امت را اثر آن افساد محیط شده واول افسادیست که درین امت پیدا گشته وافساد را انواع بسیار است گاهی قتال می بود وگاهی اهانت وگاهی تجسس عیوب وگاهی مشورت بد دادن به

این امور هم بہ نسبت اشخاص و رمغنی افساد متبدل می شود معناً.

کشتن رئیس یک محلہ کہ موجب انتظام امور معاش ومعاد بود

مرتبہ دارد وقبح کشتن بادشاه عادل ضابط کہ موجب برہمی امور

خلائق باشد افسادیست کہ قبح آن بہزار ہامراتب زائد از قبح

اول است ہم چنین کشتن قیم مسجدی کہ چند کس از مستمعین

بسببش در مسجد بنابر نماز جمع می شوند قبیح است وکشتن عالمی باکمال

حلال مشکلات ومرجع خاص وعام خلائق بوده مصداق امام اعظم

وقت وبخاری عہد وغزالی زمان کشتہ باشد قبحی ووخامتی دارد کہ

پایان آن نیست وبر کشتن قیاس باید کرد اہانت وتجسس عیوب

را وہرقدر افساد سخت تر برہمی ایمان بیشتر وسبب افزونی

قبح این کار زشت آنست کہ در افساد اتلاف حقوق ناس

وتخم گناہان کثیر کہ تامدتہا باقی ماند می شود وآن قدر وبال آن بر مفسد

فتنہ انگیز متراکم می شود کہ در غضب الہی گرفتار شده بانجام بد

وخاتمہ سوء از دنیا میرود ومایوس از مغفرت ورحمت الہی می گردد

واز ظلم ہم احتراز لازم است کہ فی الحقیقت منشأ ظلم یا کبر است

یا افساد پس در ظلم شعبه کبر خواهد بود یا شعبه از افساد و
اجتناب ز کبر وافساد تمام نخواهد شد مگر باجتناب از ظلم در حدیث
شریف است الا اخبرکم بافضل من درجة الصیام
والصدقة والصلوة قالوا بلی قال اصلاح ذات البین وافساد
ذات البین هي الحالقة * انا ده ۳ * مسلمان را بنابر تسکین خاطر
وتوکل در مضائق ومصائب ومعرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه
خصوصا آن نعم که بمقتضای ان لله في ایام دهرکم نفحات
الا فتعرضوا لها بر سبیل نفحات در مطاوی ریاح رحمات می وزد
وبکر او مغه عالی دماغان که مهبط رحمت خاصه الهیه گشته اند عبیرسه
قدر قدرت آن قادر بی مثال کما ینبغی مذعن ومنتقش خاطر کردن
ضرور است چه اکتمال همین اذعان است که جمعی را باوجود مسمی بودن
باهل کتاب در کتاب مهیمن بداغ وما قدروا الله حق قدره
اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شيء داغدار ساخت
ودر ذیل تقبیح حال بد مال گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام
نام بدنام اندنشان وما قدروا الله حق قدره والارض

جمیعاً قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه

وتعالی عما یشرکون که نشان انتقام شدید است بپرداخت

پس باید دانست که معرفت قدر قدرت کامله لازمه ایمان است

هر مومن می داند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت

محیط قوای دراکه وی وجا گیر قلبش نمی باشد و لیاش آنکه هرگاه

امری عجیب می شنود آن را استبعاد می کند آری بعد مراجعت

بعقیدهٔ اسلامیه آن چنان انکار نمی کند که او را از دائرهٔ اسلام

کشیده به مهوات کفر اندازد فاما استبعاد شدید از خاطر نمیرود هر چند

این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب

درین مقام است معرفتی است که نهایت بالاتر ازین مرتبه باشد

یعنی محیط قوای دراکه وجا گیر قلبش باشد و هرگاه امری که نهایت

اعجب واغرب بود حتی اگر کسی گوید که نیمهٔ آسمان شکسته فرو افتاد

ونیمهٔ آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کامله اش خاطرش

آن را متلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شکستن

آسمان پیش از قیامت شدنی نیست واشراط قیامت چنین

وچنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد

دانست و برای تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید * ان الله

یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من

احد من بعده انه کان حلیما غفورا معنی این است هرآئینه

خدای تعالی بازداشته است آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند

واگر زائل شوند باز ندارد آنها را کسی سوای او هرآئینه او هست بردبار

بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست

والا قدرت و انتقام وی متقاضی این کار اند بوجهی قصوری و فتوری

درین صفات نیست و برای ذهن نشین کردن همچنین معنی

در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده اعوذ

بالله الذی یمسک السموات ان تقع علی الارض الا باذنه

من شر ما خلق وذرأ وبرأ * پس معلوم شد که کمال معرفت

قدرت این است که هر امری که نهایت دشوار و گران و نادر

الوجود وقوع آن را شنیده واقع پندارد و این دریافت از دلش

بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سر زند آری بنابر تصدیق وقوع

آن تحقیق صدق اخبار مخبر بن نماید و بدون آن جزم وقوع آن
نه کند و بسبب الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین اذعان سائر
صفات کمال او را براین قیاس باید کرد * افاده * ادعای محبت
و الفت با خدای عزوجل هر کس می کند لیکن حقیقت آن کمیاب
است بلکه نایاب • حقیقت محبت و الفت آنست که باوجود
کمال ایمان و اعمال و علم و عقائد او در هر باب و اجتناب از معاصی
و سیأت بهره علیا اگر او را مصائب و بلیات آن چنان رسد
که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین امراض
مبتلا کردد و در من بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار
شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر خطور نه کند آری التجا و زاری و
نیایش و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب به حضور خداوندی
بسبب فرط اعتقاد عموم رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا
بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت
بآن ذات پاک در وهم و خیال جا ندهد بلکه آن را بالکل بتصور حال تو نال
تو نقصانیکه در اعتقاد او راه است نسبت کند و ما اصابک

مِن حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك وما

اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير

را امين حال خود شمارد و همين امر باعث حصول بمقام مبرد

منصب رضا بالقضا می باشد ویقین کند که وی مستحق سخت تر

عذابی بود از آنچه بوی رسید وموافق استحقاق وی نیست وعفو آن

عفو غفور راست که تا آن درجه عذاب که مکافی قصورش باشد ابتلا

نفرموده وهمين امر باعث صدور اعلاى انواع شكر كه در عين ابتلا

به بلا یا و هجوم مصائب است می گردد و بالجمله انسان را هیچ

حقیقت قابل ان نیست که درصورت توجه کرم الهی تصور معنی

قدردانی الله تعالی کند و درصورت توبه سخطش او تعالی را ناقدردان

پندارد چه او را هیچ قدری نیست که بسبب آن الله تعالی را بقدردانی

و ناقدردانی خود خیال کند* افاده* از جمله اخلاق سعدویه لطف و

رحمت عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قال النبی صلی الله علیه

وسلم الراحمون يرحمهم الرحمن ارحموا من في الارض

يرحمكم من في السماء ومعنى رحمت آن نيست كه هر كس

داراشی و شاکرست نزد بارک حقیقت آن اینست که انچه فی الواقع

بهتر در حق آنهاست و در آرای کاسدۀ ایشان نقصان ایشان

باشد بدل حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در ان کند

و سعی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس دعا بالتجا برای

هدایت و توفیق و دراهیابی بمرضیات الهی در حق عامهٔ ناس خواه کافر

باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت اوست

و بمقتضای اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰهِ خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم

بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات

امت محمدیه را علی صاحبها الصلوة بخاص و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را

و ایشان را خواجه تاش داند که نوکران یک آقا یا که بندگان

یک مالکیم و بجای رسانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور یابد سلوک

و خدمت بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور

بود بعمل آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ نماید و از داد ن

چیز باد کو پارچهٔ خرما بود باک نداد د و تمام مردم را در اخلاق مساوات

نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضائل و مزایا ضروریست هر شخصیکه

وصفی از اوصاف دنیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم
واکرام وسلوک ومواسات ترجیح دهد وتفضیل اخلاق وتفاوت
مراتب ومنازل از سنت وآثار معلوم کند وهرکه از اهل
بنابر دنیای خود تکبر ورزد وبجاه وحشم خود مغرور باشد بادی اغماض
ظاهری نمی باید باک از وی بی پرواماند والتفات بسویش نکند
لیکن از دعای غائبانه وخیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود
صالح باشد یا فاسق * فائده * هرگاه که انسان را تحلی بفضائل و
تخلی از رذائل وآراستگی صوم وصلوٰة وسائر عبادات حاصل
شودمی باید که آن را محض از عنایات ربانی وتوفیقات یزدانی داند
دبر سعی خود وبر کمال خود در علم وعمل هرگز ننازد چه پر ظاهر است
که ابنای جنس او وامثال او در عقل ودانش موجود اند که از فضائل
ورذائل غافل اند وبسا آگاهانند که باوجود کمال تمیز ودرحقائق
آن ودانستن اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل
متخلی نمی توانند شد واز حلیهٔ فضائل مطلقا بسرا وعاطل می باشند
پس هر صباح ومسا باک هر ساعت وهر لحظه به مضمون

اللّهم ما اصبح لی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف وناچیز محض انگارد وگاهی از مکر الهی ایمن نبود خائف از غضب وی ماند وبجانب رجا راجح دارد * هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلا * وآن مشتمل بر یک تمهید ویازده افاده است * تمهید * از اخبث اخلاق ذمیمه رذائل دهگانه است پس طالب حق را لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بحدیکه هیچگاه هیچیک از این در دلش خطور نکند ومیلانی بسوی آن در دلش نگذرد وهریک را از ان رذائل موجب بغض وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهایت دوری از بارگاه قبول ورضای او دانسته از ته دل دشمن آن شود ومانع عظیم وعائق عمده از وصال محبوب خود انگارد ودر اهتمام مامورات ومنهیات آنقدر تعمیم کند که ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین وهمچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن در مسجد از لحاظ اهتمام ونظر اعتبار او ساقط نکردد واز

صدور امثال این امور بی پروای و بی اعتنائی نورزد زیرا که همین کمال اعتقاد و فور محبت است که موجب قبولیت میگردد و کار سهل بهتر از کار مشکل و مقبول تر در آن بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی به همین عمل نیک که شاخی خار دار را از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد و اگر احیانا در اهتمام مامورات یا منهیات مستی و غفلتی مظنون شود نفس را بر آن مستی سزای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام و راحت خود می خواهد چونکه تکلیف و تذلیل در مخالفت مامورات و منهیات خواهد یافت در رهائی خود بدون مواظبت بر طاعات و قیام بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی یقینا متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در روی نخواهد ماند چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف و تذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانسته البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود و نمونه تعین سزا اینست که به مقابله کسل از نماز که از بسیار طعام و شراب پیدا شده روزه دارد و اگر در صحبت یاران مالوف و سخنان دلپذیر

تشویق رو داده خلوتها ورزد و ترک صحبت آنان و سکوت
از ان قسم سخنان لازم گیرد * و رذائل ده گانه درین رباعی منظوم
است * رباعی * خواهی که شود دل تو چون آئینه * ده چیز برون کن
از درون سینه * حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت * کذب
و حسد و کبر و ریا و کینه * و فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص
در اشیای حاضره می باشد و طمع خواهش چیزهای مغیب محیل کو بعید
الوقوع بود * افاده * علاج حرص آنست که حرص طالب خواهش
مزید می باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار
زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدارش موجود بود پس مقدار مطلوب
نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلا یک آثار موجود است
و نفس بسبب حرص خواهان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش
یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را بگوید که اگر
بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد بهمین طور خلاف تو خواهم نمود بهمین
منوال در لباس و مسکن و هر چه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و

اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود

نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید

و اگر باز حرص باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند

نصف از آن باز دهد و بهمان کلام نفس خود را مخاطب سازد

باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زائل نشد باز نصف

قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس با بر قدر موجود

قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب

بالکل از دست او خواهد رفت همین طور بعمل آورده باشد تا که

بیخ حرص از دلش برکنده گردد * افاده ۲ * علاج طمع آنست

که هرگاه طمع چیزی در دلش بکند در هر چه از قسم آنچیز یا مثل آن

در غایات و منافع نزدوی موجود بود همان را بصرف نماید مثلا

اگر طمع پوشاک های عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه

برای تجمل مهیا سید ارد بذل کند و اگر طمع عام در دلش خطور کند هر چه

پیش وی موجود بود دیتدریجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع

چیزی از موجود صرف نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد

تا اینکه نفس ازین رذیله پاک گردد یا همه اموذ مرغوبه از دست او در دو
امابذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلا لباسیکه
ساتر عورت یا وقایه سردی وگرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت
خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف
کردن هرگز روانیست چراکه در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع
لازم می آید واحتراز از نامشروع لازم پس باینطور هرگز صرف
نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که باوجود صرف کردن تمام
سرمایه قوت معاش خود مضطر بسوال نخواهد شد وبرحکم شرع شریف
مستقیم ومستحکم خواهد ماند اورا صرف کردن تمام سرمایه خود
روا است وبشان علو همت اوست * افاده ۳ * علاج بخل که ضمیمه
دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را
بر خود در هر حال التزام کند ودام بر وتیره جود ادان موثر رفته باشد
تا که وسوسه آن در دلش هیچگاه نیاید * فایده * سرقه در علاج طمع
وبخل آنست که برای دفع طمع هرچه سوای حاجات ضروری موجود بود
وبرای دفع بخل آنچه که بر ان خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام

اسباب خود را صرف کرده فقیر بمایه گردد رذیله بخل از وی دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید پارچه بدهد واگر دادن طعام دشوار نماید ونفس از ان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند وهمچنین در سایر اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد دران هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد وبطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز دران مال بموجب بیان وضع مذکور تصرف کند وهمچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود وچونکه باین وضع مقابله نفس در لبل ونهار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی مندفع خواهد شد

* از انده * علاج حرام آنست که هرگاه نفس خواهش حرام کند حالایکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه آنرا بنا بر محافظت جان یا ادای عبادت واحکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم اورا بوقت خواهش او نده هرگاه نفس خواهد که این وقت طعام خورده

آرام باید گردد آن وقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش طعام و گرسنگی فرونشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب درماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز وغیره خواهد گردید آن وقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت و حالت متبدل ساخته بنابر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید * فائده * در حدیث شریف است که وقت دیدن زن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوة است که * إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَعْجَبَتْهُ الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ * یعنی هرآئینه زن پیش می آید در صورت شیطان و

پشت کرده می رود در صورت شیطان وقتیکه یکی را از شما خوش
آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس
باید که صحبت کند باوی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد
آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن و در حدیث
دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زن را پس
خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده
وایشان خوشبوی می ساختند ونزد ایشان زنان دیگر بودند
پس آنها ازانجا رفتند تا که مکان خالی شود پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که ایما
رجل رای امراۃ تعجبه فلیقم الی اهله فان معها مثل
الذی معها یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش آیدش پس
باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است
آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی هر دو برابر اند
این سنت قولی وفعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف
بیان حال پرهیزگار پاک است وبیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار

حرام است که هرگز نفس وی از آن به ارتکاب حرام باز نمی آید پس
علاجش نیست مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالی واما
من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی یعنی ولیکن هرکه
بترسد از ایستادن به حضور پروردگار خود و باز دارد نفس را
از خواهش و کهنه مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی
انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است
بحرام و عدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصا وقتیکه
لذت نفسانی و شیطانی در حلال کمتر باشد و در حرام بیشتر
مثلا شخصی را منکوحهٔ حسینه خوش وضع و خوش لباس بود و
زنی دیگر آنچنان نبود ولیکن در عین حالت جماع ادا ها و صدا های
شهوت انگیز بوضعی می کند که داد بیحیائی میدهد آن شخص گرفتار
دام نفس و شیطان مائل تر بان زن زاهد بود و این نیست مگر از
انهماک در لذت جماع و نیز از آثار وی است تکلف در شهوت
انگیزی باوجود ناتوانی و قلت مادهٔ منی و حالش را شیخ سعدی
علیه الرحمه بیان می فرماید * بیت * به بی رغبتی شهوت انگیختن

برغبت بود خون خود ریختن * قسم دوم جماعی است که طبیعت انسان بسبب شدت امتلای اوعیه منی بان مائل می شود و در این میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع از عادت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزدیک امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت انسانی حادث می شود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس می نماید و چون مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آن مقام نمی باشد طبیعت انشخص بسوی آن مکان متوجه می شود و تا وقتی که انفراغ از نجاست متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق می ماند و اگر مانع مذکور می بود مثلا مکانی باشد که مالکش از بول کردن در انجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر می بود پس خاطر متعلق بان مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی می شود

هیجان شهوت در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان دو بالای شود

وما دامیکه قضای حاجت محقق نگردد خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن وخصوصیت طریق تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه ازان زن و کار حرام مطلقا معرض ومجتنب می بود فاما اشتیاق جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده ودر دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هردو حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ

فَإِنَّ ذَٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهِ * وَفَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا

ازان آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا همی تواند شد که مماثلت در نفس قضای حاجت نه در سائر امور مثل صورت و سیرت واز همین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت که سهو و مخفی بود بر زوجه کار بسته ومخالفت نفس از قسم اول که داخل ... است از هوای وی که منطوق آیه کریمه

است وریاضت نفس بمخالفت آن امری است که مسلم اهل شرع وعقل است * شعر * والنفس کالطفل

اِن تهمله شب علی * حب الرضاع واِن تفطمه ینفطم *

فذلکهٔ کلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریعت در بیان ادای حقوق نفس است ومعالجهٔ مذکوره برای تزکیهٔ آن از اتباع حظوظ * افاده * علاج غیبت آنست که اگر صرف خطره آن بکند دپس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده بهمگی همت خود دعای برای بهتری وخوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند وآن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت خواهان بود ودعا هم بکیفیتی که بنابر اهم مهمات باشد ضرورات نمی کند عمل آرد واگر نفس درین کار تقاضا ورزد در پی نفس شده خواه نخواه این دعا عمل آرد وهرگز نفس را نگذارد که درین دعا تعلل کرده اهمال نماید بلکه یک روز زیاده دروزیاده روز در پی نفس بماند واگر غیبت بظهور آید سوای دعا عفو تقصیر هم از ان شخص خواهد وبحل کناند ودر خلوت از وبگوید که من غیبت

نو کرده اهم فائده اظهار آنکه نفس از اظهار عیب خود می گریزد و هرگز معترف عیب خود نمی شود و در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح ازان لهذا در خلوت گوید و اورا هم از اظهار آن مانع آید * افاده ۶۰ * علاج کذب آنست که اگر کذب بنابر لذت زبانی است نفع و نقصان احدی را دخل دران نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است و در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نه نماید بلکه در مجالس بنشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه انگیزی در میان دو شخص است پس علاجش بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنهارا آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود که در میان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان گناهد و ایشان را از خود راضی و خوشنود سازد همیشه در اصلاح آنها کوشد و هر امری که موجب مزید التیام

و صحبت ایشان بود دران سعی بلیغ کرده باشد و اگر ایذا از دو شخص بود همه آنها را جمع کند و احتراز از اعیاد بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت علم غیبت و کذب قبل است ستقا از این حق توبه نصوح به حضور حضرت حق که حق ادا علاتر بین و اصل همه حقوق است بجا آرد سن بعد استقا از این حقوق تمام آرد * افاده ۷۰ * علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف بدعای مزید کمالات محسود و وفور عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزی که دران حسد کرده است کوشش کند و بطوری که در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان به مساعی جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسه حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچ گاه نیاید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود در کمالی که سبب حسد گشته از زبانش بر آمده باشد پس آن محسود را هم بران آگاه کند و هر که را به بی لیاقتی او مخاطب ساخته بود آن

را هم از خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی
که معلوم وی بود آن را بکمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد
اظهار کند مثلا به حضور آقای شخصی نسبت بحسن گفته باشد که آن
شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم
آگاه کند و مستحق از قصور خود شود و آن اقرار هم بر غلطی خود آگاه
کرده مجالی بی لیاقتی کمال لیاقتش دلنشین او سازد و فائده
اعلام آن شخص آنست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بوده تدارکش
نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه آنچه واقعی است اظهار
نماید والا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند * افاده ۸ * علاج
تکبر آنست که اگر تکبر به نسبت شخصی رو داده تذللی پیش از
حد به نسبت آن شخص بجا آرد که دار غایت تذلل خود و نهایت تعظیم
آن شخص حرکات ادنی مثل جستهای مردم و مضحکه چشمان وی کرده
اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک طالبان خدا منسلک
کرده به هیچ پیرا فراوان باکی نکند آیا نمی بینی همین مردم با عز و وقار
می باشند چون که خود را در زمرهٔ آزادان داخل می کنند اصلا در

قبول زی و وضع آنها که صرا سر خلاف عقل و مروت
است باک نمی کشند بلکه عزت و افتخار خودی دانند
وامیرزاده معرزی باشد که محبت مخنثان او را صید کرده انچه گوارای
خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همه آن را بدل وجان قبول کرده
علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان اطوار خرامان وشادان
می گردد اگر طالب خدا فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق
عقل وشرع است کو مخالف عقول ناقصه غافلان مرضیات
الهی بوده باشد ابا و انکار نخواهد ورزید ومراد از تذلل این
تذلل جعلی گدائی مطلوب نیست که سر خم کردن یا زمین بوس
شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هرجا جدا وعلاحده است
مثلاً شخصیکه درزی مشائخ بوده و را تکبر به نسبت شخص از مشائخ
بهم رسد پس می باید که با او معامله کند که خود را از اذهان مردم متیقن گرداند
که این شخص ازان شخص مستفید است واز وی فواید طریقت
حاصل کرده و نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده * افاده ۹ *
علاج ریا بطریق تمثیل آنکه ریای در نماز طاری گردید پس آن

خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر باوجود کوشش دفع نشد پس لمحات ریا را بشمار آن محفوظ داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود دو در رکعت و اگر چهار رکانی بود چهار رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر در آن وقت هم خلل شود هر نمازیکه دران خلل شده آن را از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد و همچنین اگر در صدقه دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که احب مال ترا ده چندان خرچ خواهم کرد و صدقه خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سرهنگی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز سزای معادل سرهنگی باو رساند و در ادای فرائض ریا نیست مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریا

چنان که مذکور شد بعمل آرد * افاده ۱۰ * علاج کینه اگر از دل بجاو ز
نکرده باشد طریقه اخلاص بان شخص پیش گیرد بوضعیکه در
دلش اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهرا بدون موافقت
قلبی اعتبار نیست واگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر کردیده
علاجش است عفا و اعتراف بقصور و سعی در اخلاص و دوستی
است چنان که سابقا شروح کردیده * افاده ۱۱ * چون بطور
یادداشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این امور بمواظبت خواهد
کرد امید واثق است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن به مجرد
اینکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هوید اشود اعتماد بر ان نه کنند بلکه
امتحان آن کنند و طریق امتحان را بخوبی فهمیده خود را بان ممتحن
نماید مثلا درویشی با نقاه نشینی پادشاهی یا امیری را به کمال
شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دید و رشکی و حسدی در دل
خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی ازین
خصلت رذیله وقتی هوید اگردد که هم پیره و هم نقاه و هم نسبت
و هم پیشه او به همان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی

او را فوائد بی شمار حاصل گردد و آن هم بهره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز محن کشیده در اسرع ازمنه بدون محنت عشیره مشار الیه و ممتاز گشته در و برو ی او تقدم و سبقتش واضح گردیده و از زبان دانایان آنکار و خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش و دان کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشایخ عظام گردیده باوجود آن او را بشاشتی و فرحتی نظر باتحادات مذکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی ذره دلش نگذرد و آن وقت البته اندرونش از رذیله حسد پاک شده و علی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی و اشراف و محترف جدا است * فصل سوم در ذکر مخلات عبادت * و آن مشتمل بر دو هدایت است * هدایت اولی در ذکر مخلات عبادات اجمالا * و آن مشتمل بر دو افاده است

* افاده * از عمده مخلات عبادات فقدان محبت و تعظیم تام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم تام خدای باشد اما بهجه که موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بوده می باشد

نفتیاتش آنکه محبت و تعظیم را غایاتی و اغراضی می بود بحسب آن اغراض وغایات محبت وتعظیم مختلف و متبدل می شود مثلا شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود وشروط واهتمام تمام می نماید باین غرض که ببرکت این نام پاک نوکری چند روپیه بدست آید یا پیش سرداری یا امیری معزز شوم هرقدر که آن غرض عزیزتر تعظیم ومحبت بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت و پادشاهی است هرچند باین [illegible] هرکه یاد نام خدا خواهد کرد محبت وتعظیم نام پاک او سبحانه در دلش [illegible] بیان زیاده خواهد بود ولیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب * قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ * وبموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوت والسلام لَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ مَا سَقَی کَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ * دنیا چیزیست فانی قلیل وذلیل هرکه نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر ومرتبه این نام بلند نشناخت وبسا می باشد که همین حقیقت دنیا بلباس دینداری برمی آید وخود را بزی آن متلبس کرده جلوه گر میشود مثلا مواظبت

اذکار الهی نه این نیت که کمالی حاصل کنم وبوسیلهٔ آن بادشاه و
امرا و اهل عزت واعتبار پیش من سرخم کنند والتجا بمن آرند
نام ونشان من وصیت کمالات من تا ازمنه متمادیه باقی ماند و
در بلدان واقالیم دور و دراز آوازهٔ ولایت من مشتهر و منتشر گردد
فی الحقیقت * اِنْ کُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةُ
عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِیْنَ وحالش مبین در حدیث شریف است
که قاری وجوادی وشهیدی را روز عرض وحساب پیش حق خواهند
آورد وهریک از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا
جوئی حق تعالی بیان خواهد کرد وعلم السر والعلن که آگاه بر ما فی الضمیر
است هریک را بر نیت آنها که شهره وآوازهٔ خود منظور داشتند
مطلع فرموده حکم بادخال دوزخ خواهد فرمود وازین بیان گمان نتوان
کرد که اذکار الهی بنا بر طلب رزق یا امور دنیویه ممنوع وحرام است
که این معنی صریح خلاف نصوص قاطعه است بلکه غرض بیان
تفاوت مدارج محبت وتعظیم نام خدا تعالی است که ذاکرین در ان
مختلف می باشند وانچه در حدیث مذکور از دخول آن هرسه فرق

در نامه مبین شده پیش شرحش آنست که ادای افعالیکه ازان رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا هم ازان می توان گردید دو وجه می باشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض بمرضی بجا آورده ام و حالانکه در دل خود نیت تحصیل غیر رضای حق ازان کرده باشد پس فاعل او البته مطرود از بارگاه الهی است و قابل دخول نار و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث مذکور واقع شده دو وجه دوم آنکه بیان افعال مذکوره را بجا آورده موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچه محترز در بارگاه الهی باشد لیکن نه این قدر که امر ادخال نار در حق او صادر شود و نیز باید دانست که همین اشتغال و اعمال دنیا است که به نیات صحیحه عبادات عمده می گردد مثلاً خواب که سراسر غفلت و حجاب می نماید باراده صحیحه و نیت درست بهتر از عبادات اهل ریا می شود و مخلص فی العبادت را هرگاه سهر و بی خوابی موجب کلال حواس شود و لذت مناجات و کیفیات عبادات را مختل سازد و آن مخلص بی ریا مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بار دگر حصول

این را منحصر در خواب پنداشته بهمین اراده ویت درخواب
رود بهتر از نماز خوانی صدها مرائی و غافل خواهد بود باکه خواب ادا
با نماز مرائی هیچ نسبتی نیست تا آن را بهتر گفته آید نمازش موجب
دوری و نارضامندی حق است و از ملکوت نفرین بروی میرسد
و بران نام صدها رحمت الهی و رضامندی و خوشنودی حق فائض می
کرد: شتان بین المرتبتین و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد
انتقال باغراض اخروی باید کرد هر چند اغراض اخروی همه بهتر است
لیکن در ان همه تفاوت مراتب و منازل بی شمار است از تفاوت
مراتب و منازل اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد
همین خصال فطرت که مسواک و مضمضه و استنشاق و فرق و قص
شوارب و استنجا و استحداد و ختنه و نتف ابط و قلم اظفار
که بموجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن صلی الله
علی نبینا و علیه بان ممتحن و مکلف شده و باین محک معتبر نقد است بوداد
او را از موده بمرتبه امامت کبری رسانیدند و همین صلوة و صوم
و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوت و حج است که در ادای آن مراتب

صدیق و فاروق را امثالها بسبب تفاوت عزائم و ارادات
متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام
پاک وی رضاجوئی وی است بناشس جز رضای وی هیچ نخواهد
و هیچ مطالبی دنیوی و اخروی اجرت خود نداند بالکه کمال انعام
جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت تواند شد همین
است که توفیق و قوت ذکر نام پاک او یافت همین انعام را
بشرح و بسط تمام که صرف بقوت و توفیق او ست فهمیده و
در دل خود جاداده از ته دل شادان و ممنون احسان ایزدی
باشد و شرح و بسط آن این است که مبادی و اسباب ذکر را
ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح و اعضا و حواس ظاهره
و باطنه که هریک را دخل در ذکر است همه از انعام عام اوست
من بعد توفیقی که انعام خاص بر خاصان است هم از دست باشخص
است که همه اعضا و قوا و دل و زبان و فهم و دانش از درست
باشد هزارها تقاریر دنیوی و افکار معاشی بر زبان و دل آدمی
گذرد و همیکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدای تعالی

نماید ثقلی در زبان و دهمی در دلش پدید می آید که هرگز بر ذکر و فکر
نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است
فیحبم همین انعام را بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب
دیگر اغماض نماید بایوضع تعظیم و محبت نام او اصل و بنیاد همه کمالات
است * افاده ۲ * از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر و
عبادات شرعیه است و اصل بنیادش همین است که راه رضا
جوئی حق از دست شان گم می شود بدو صورت اول انکه رضاجوئی
حق بخاطر خطور نمی کند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست
می باشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او بیجا حتی باشد لیکن از طریق [illegible]
خطا واقع می شود هرچه بخیال ناقص ایشان می گذرد که موجب
رضای اوست همان را وسیله اش می سازند و حقیقت انیست
که خود را از راه رضاجوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیرا
خضر بیدی را در زبان حال خود علی الدوام سازد و کلام ازلی
حضرت حق را که خطاب باکمل انبیا فرموده و وجدک ضالا فهدی
و حدیث قدسی را که از زبان صادق البیان مهر و عالم خود می فرماید

کہ کلکم ضال الا من ھدیتہ طریق رضای او را منحصر در اعلام و آگاہی او داند و شرع شریف را کہ حبل متین و عروۂ وثقی است قائد خود از کاشتہ ہیچگاہ خلاف آن را موجب بہبود خود ندانند کو کمالی از قبیل کشف و کرامت و خرق عادت و ظہور انوار و تجلیات و مصاحبت بارواح و اہل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد * فائدہ * علامت تحقیق این مانع در سالک نامقبول این است کہ آن اہتمامیکہ در ادای اوراد و مشاغل می نمایند عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوۃ مفروضہ نمیکنند بلکہ ہر گاہ شیطان لعین برین جماعت چیرہ دست می شود و بمقتضای و اخوانہم یمدونہم فی الغی ثم لا یقصرون آنہا را از راہ حق دورتر می برد نماز را مثل بیگار سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را کہ در نماز و وضو میکنند رو رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند معاذ اللہ من ذلک و این حال جماعتی است کہ متسم باسلام اند و آنانکہ خارج از دائرہ اسلام اند با حال آنہا درین مقام گفتگو نیست * ہدایت

ثانیہ در ذکر مخالفات عبادات تفصیلا و طرق معالجات آن * و آن

مشتمل بر سه افاده است * افاده ۱ * مخل نماز نفس و شیطان هر دو میشوند نفس باینطور که کسالت میکند و آرام خود میخواهد و عجلت در ادای ارکان می نماید تا جلدتر فارغ شده بخسپد یا آرام کند و در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون نمی گزارد بلکه مثل نافهمین و مفلوجین کسالتی و استرخائی در اعضای او راه می یابد و جوارح خود را یا کیف ما اتفق بسبب عدم مبالات بارکان صلوة یا بوضعی که مناسب راحت بدنی باشد می دارد و همچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنه و تشتت وهم و خیال متعرض حال او گشته اخلالی عظیم در توجه قوای باطنه و اعضای ظاهره بسوی نماز می اندازد اما شیطان پس وسوسه می اندازد اقبح و ساوس وی سبکی معانی صلوة و قلت مبالات بان و چندان کار آمدنی ندانستن آن و این وسوسه جلد تر به کفری رساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافری گردد دادنای وسوسه اش آنکه از حضور مخاطبه و مکالمه و لذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق که شمار رکعات یا تسبیحات را نجویی باید دانست

مبادا سهوی و غلطی واقع شود یا در متشابهات قرآن مجید حافظ را
می اندازد که آن را در خیال دارد بنا بر صیانت از غلطی با وجودیکه
همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کرده
بقای حضور هم نتخالی در رکعات می شود و نه در تسبیحات و نه در
قرآن می افتد این مکر شیطان است و غرضش یاد هی رکعات و تسبیحات
و متشابهات نیست بلکه تنزیل و فرود آوردن است از مرتبه
اعلی بمرتبه ادنی و هَلُمَّ جَرًّا تا که به مقصود اصلی رساند و مقصود اصلی
آن رجیم همان انکار و کفر است اگر بقضاء تعالی ان مقصودش
صرانجام نشد پس بناچاری به مقتضای اِذَا فَاتَكَ اللَّحمُ فَاشْرَبِ
المَرَقَة آهسته آهسته بخیال گاو خر می رساند تا که این صورت متحقق
گردد که * ع * بر زبان تسبیح و در دل گاو خر * گاو خر تمثیل است
هر چه سوای حضور حق است گاو باشد یا خر فیل باشد یا اشتر و طالب
علمان ندانند که تامل ما در صیغ و ترکیب از ان قبیل نیست هیهات
هیهات بلکه زیاده تر از خیال گاو خر مخل صلوة است و دانشمندان
نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن تکمیل نماز است

بلکه تنقیص است وار باب مکاشفات نه از کارند که توجیه اهم قدر
نماز برزخیه شیخ یا تجسس ملاقات ارواح و ملائکه تحصیل همان
نماز است که معراج مومنین است فی این توجیه اهم شعبه ایست
از شرک کو شرک خفی بلکه اخفی باشد و نباید دانست که سنوح
مثال غریبه و کشف ارواح و ملائکه در نماز قبیح است بلکه
توجیه همت و قصد این کار در طوبیت و امتزاج این مدعا در نیت
مخالف خلوص مخلصان است و اما سنوح و کشف مذکورین
پس از قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را
بسبب وفور عنایت بآن می نوازند پس در حق ایشان کمالی است
که در موطن مثال مجسم گردیده و نماز ایشان عبادتیست که ثمره
اش بمنظر رسیده آری ادعیه حاجات کو حاجات فانیه معاشیه باشد که
بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی
باکمال در عین صلوة صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است
و متنادرات بالنفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحه نقصان نماز
است و آنچه از عمر رض منقول است که تدبیر سامان لشکر در

نمازی فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد و نماز خود در اشباه نباید کرد * بیت * کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر * خضر علیه السلام را شکستن کشتی و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگران را گناه فخیم جناب فاروق را مرتبهٔ بود که تجهیز لشکر در نماز مخل نمی شد بلکه آنهم منجمله کمالات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده بخلاف کسیکه خود متوجه تدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود بر هر که آن مقام منکشف میشود میداند آری بمقتضای ظلمات بعضها فوق بعض از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است وصرف همت بسوی شیخ و امثال آن از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو و خر خود است که خیال آن با تعظیم و اجلال بسویدای دل انسان می چسپد بخلاف خیال گاو و خر که نه آنقدر چسپیدگی می بود و نه تعظیم بلکه مهان و محقر می بود و این تعظیم و اجلال غیر که در نماز ملحوظ و مقصود می شود بشرک می کشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس

است انسان را باید که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق منجم و
پس پاکرو د و غرض درین مقام علاج این محل است بروضعیکه
فهم هر کس و ناکس بان رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین
وساوس بود پس خود بالتجای تمام ادعا کند هر چند هر چیز منوط بفضل الهی
است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول
آن مربوط بفضل الهی است و بس از همین قبیل است دفع این
وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا ترا این
کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه ساز دو دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از
طرف نفس یا از طرف شیطان سوای وسوسه مذکور است پس علاجش
آن سنت که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
در خلوت و تنهائی بجد و جهد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر
در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود و اگر در تمام رکعات خیالات
نمانده بعض بحضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بالودگی
خیالات گشته پس مقابل هر رکعات که دران وسوسه شده چهار رکعت
مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد مغرب کند و تدارک

مغرب بعد آن و علی هذا القیاس عشا و ندارک فجر بعد طلوع آفتاب کند
تا نفل نا مشروع نشود و چون این کار بر نفس شاق است البته
ازان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چون که نفس در کاری
بقابو آید شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بترفیه
و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی رسانیده
آید و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی باشد
قضا شود مباح آن روزه دارد و اگر در روزه نفلی از
شره نفس و شیطان رد دی کار آرند تنبیه آن شب بیداری
شب که بان روزه پیوسته است می باید و شیطان چون از اثر خود
مایوس می شود نفس را شریک خود میسازد تا مدعای او بر آید و
تنبیه و تادیب نفس خود نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند
بلکه نفس منقاد حکم الهی می گردد و شیطان را مجال فرمان روائی در
انسان نمی ماند * افاده ۲ * اگر در ادای زکوة نفس تعلل ورزد
و آن را گران فهمد و بر حکم حق تعالی راضی و شاکر نشود چهارچند
قدر زکوة مال خود حسبة الله صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل

خورز دو او را به فهماند که هر قدر تعلل خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد * افاده ۳ * حج و جهاد وقتیکه فرض کردد و بر آدای آن نفس را چست و چالاک نه بیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تقاعدمی ورزد همان چیز را بگذارد مثلا اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صد ها مردم دارد نمی گذارد که حج و جهاد را به چستی و چالاکی عازم شود پس زی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد هر چند حج و جهاد بلکه جمیع عبادات باوجود منازعت و کشاکش نفس ادای شود لیکن رونقی و برکتی که در فرصت و اطمینان حاصل می شود اصلا درین صورت هویدا نمی گردد چون که نفس رام شد و در عبادت به نشاط قدم نهاد موجب برکات و رونق عبادات می گردد و اگر باوجود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی ادای حق آن نکند و محافظت خود خواهد پس هر کاری که مشکل تر بود مثل کشتن رئیسی کافر بخفیه در خلوت همان کار مشکل را بر خود لازم و ضروری پنداشته بجا آرد و نفس

را به فهماند اگر تقاعد خواهی کرد همین طور ترا در مهلکها خواهم افکند تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جهاد درین زمانه از اهم المهمات است * فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات * و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است * تمهید * اصل مقصود از تهذیب اخلاق و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس را مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیرش از رذائل عین اتصاف او ست بفضائل و نفس کشی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه باوجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور یعنی نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشته نمی شود بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت می گردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا اگر نفس بر چستی و چالاکی دباشد و اگر دروی شکستگی پدید آید بوجهی شکسته خواهد شد

و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید * افاده ا * بهترین طریقهٔ اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این ارکان را بخوبی بفهمد چون که فائده و عزت و ران بسیار خواهد دانست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصا نماز که عمده ترین آنهاست بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله * شمهٔ از عظمت نماز تحریر کرده می شود من بعد انموذجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس اولا تمثیلی باید شنید بادشاهی است وسیع الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن متباینه قائم اند و بر هر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مداخلت است مثلا مزارعان با وجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و زرکاوان در جوانب بیشمار متفاوته مسخر و ذلول و علی هذا القیاس اهل سیف در کاری مسند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین و جاهی مقرر و هر یک بسبب آن کار رابطه و ربطی می دارد و بجناب

بادشاه و بدریافت آن علاقه در خود می بالد و بر سعی و کار خود میافزاید چونکه می داند که بادشاه بی پروا و محتاج هیچکس نیست هر علاقه که مرا بوی است از عنایات او ست و مایه افتخار و اعتبار من است لیکن اهالی این تمام کارخانجات را با وجود تفاوت مدارج و مراتب و علو بعض آنها باعلای مدارج کاریست معین که از ان تجاوز و تبدل ممکن نیست و بناء علیه اجرت و جاه ایشان را زیادة و نقصانا تفاوت نمی شود بعد چیله خاص که بمقام نیابت و منصب خلافت ادرا نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطهٔ قیام تمام کارکارخانجات کرده برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات در بار دادن معین است و بحضوری دربار حسب تعین وقت بروی قدغن شدید است از باب تمام کارخانجات نگران حال و مشتاق بتمام ادمی باشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع می باشد در تعین اوقات و تاکید حضوری در آنها عنایتی خاص

برحالش از طرف بادشاه بر آرای سائر ارباب کارخانجات هویدا
و منکشف میگردد و همین سبب آن چیزهٔ خاص در تمامی رعایا و
لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز می باشد بهمین منوال مخلوقات
را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم
اند هر چند ملائکه مقربین را منصب عمده و کارهای بزرگ مقرر است
فاما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام
را در کارخانه حضرت اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین
حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه وعلی هذا القیاس حضرد
در احتی و منصبی که حضرت جبرئیل راست ایشان را نه ازان
نزول است و نه عروج اما نزول پس سبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج را قصه معراج گواه ست *بیت* اگر یک سر موی
برتر پرم * فروغ تجلی بسوزد پرم * حضرت آدم صفی الله را
الله تعالی بنابر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بی غایات ساخت
و مظهر کارخانجات کثیره کرد و نزول و عروج برای حقیقت انسانی
مبذول فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن

ساخت تا در سائر افراد این حقیقت سریه وی حامل اوست

سریان کند و لهذا چنانکه جبلهٔ خاص شاهی مصدر هر امری از امور

مملکت که منقسم بر همه خدام سلطنت است می تواند شد مثلا کاری

که بخدمت کاران و خواصان تعلق میدارد و مثل مکس رانی و نعالی

برداری و امثال آن ازین جبله خاص هم عند الحاجت در خلوات

متحقق می گردد و همچنین کاریکه به نقیبان و چوبداران تعلق می دارد

مثل پیغام رسانیدن به کسی یا احضار ان عند الطلب ازان جبلهٔ

خاص هم امثال این امور عند الحاجت بظهور می رسد و همچنین

کاریکه متعلق به منشیان و متصدیان است از فرامین نویسی

وتحریر حساب وضبط جمع وخرج ازان جبله هم عند الحاجت ظاهر می گردد

وکارهای عمده را مثل ایلچی گری و نظامت ممالک و ریاست جنود

وعساکر و امور متعلقه بوزارت بر همین قیاس باید کرد و همچنین اکمل

افراد انسانی مصدر خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر

می تواند شد مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا و همت خدمتیکه بملائکه

غضب تعلق دارد ازان بظهور می رسد و در ایصال منافع عامه

خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد و ازان متحقق می شود و در تسبیح و اذکار
و بجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه مسبحین تعلق دارد ازو رو می نماید
و در تعلیم و تعلم و ارشاد و تلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد
از دست او درست می آید و در اقامت سلطنت عادله و خلافت
کبری و قیام بمناصب امامت باطنه و نبوت و رسالت و مراتب اولوالعزم
و خاتمیت خدمتیکه تعلق بملاء اعلی میدارد از وصورت می بندد و قس
علی ذلک سائر الخدمات المقسمه حضرت حق جل و علا بنا بر و بار داری
خلیفه خود اوقاتی معین ساخت و بطریق ارث در همه بنی آدم آن
استعداد را مستور ساخت و اظهار آن را موقوف بر اختیارش
فرموده و از راه کمال لطف و عنایت بعثت رسل و انزال کتب
و انواع هدایت از خلق حاملان کتب و نواب نبوت و امثال آن از
بواعث و دواعی ظهور استعداد کامن در او امداد فرمود پس اوقات
پنجگانه نماز که وقت کمال قربت و حضوری آن اشرف مخلوقات است
و لهذا ابر خرامت فرض شده اوقات دربار داری است و شعبه از معنی
خلافت در هر کس موجود هر که خواهد آن را جلوه گر نماید و هر که خواهد آن را

ربا و به * قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها * اوقات نماز
پنج گانه که بر بندگان فرض شده شاهد یست مقبول الشهادت بر تفوق
حقیقت انسانی بر تمام حقائق مخلوقات گو افراد وی متفاوت و
متناقص باشند بلکه تا تنزل کرده باسفل السافلین رسند و فی
الحقیقت بسبب نزول ایشان باسفل السافلین همان تفوق
ایشان است چه ابتلا با کبر بلایا و اقبح انواع تعذیبات نصیب
ملازمان حضور پادشاهی می باشد * ع * هم بیشتر عنایت و هم بیشتر عتاب
پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز همین طور
داند که حضرت رب العزت که عظمت ممالک و سائر او عدا ف
او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا بر گزیده بتاکید شدید در بار
داری پنج وقت اذن مطلق داده محتاج باستیدان نگذاشته
و از منت بر داری حاجبان و نقیبان سبکدوشم ساخته و بر عدم
حاضری وعید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطه
عالمیان است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن
کدام مرتبه جهل و سفاهت است همین قسم عظمت نماز را

فهمیده حرکات صلوة بکمال آداب و خشوع که شایان قبول بارگاه
بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام در کار الهی دانسته
اوقات نماز را بلا شبه وقت دیدار و حضوری پندارد و تلاوت
و تسبیحات و ادعیه را مناجات و مکالمه و عرض حاجات خود پندارد و
این نسبت حقیقت اجمالیه صلوة و اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس
برای تفهیم آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه چیله خاص
شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل خود مصمم کرده در
دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از
ماسوای او اعراض کرده و هیبت و سلطنت او را نصب العین خود
ساخته دیده امید مناجات با وی می دوزد پس لابد بمجردی که آن
پادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات
او را می بیند عنایت خاصه در باره او مبذول می نماید و بدیده قبول
و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه از این
چیله منقاد صادر می شود عنایات شاهی در حق او دو بالا می گردد پس
وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب خود بیش از بیش متوجه

می باید برای بجا آوردن تخت بوس یا امثال آن از تعظیماتی که تقدمه است بیذان مناجات و توطیه عرض حاجات می باشد انحنای ورزد و بسبب صدور این تعظیم عنایات بی غایات پادشاهی بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باو ارزانی می کنند پس آن عبد منقاد در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای او ست کشاده و فعلی که مشعر به تعظیم آقای او ست بجا آورده مشغول به مناجات و عرض حاجات می گردد و از بسکه این وقت وقت نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن پادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت وضوح سطوت مملکت است به مظنه ظهور بعضی منافی مقام مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا او را امر می فرمایند که لمحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات آن همال مر آن عبد منقاد چند بار بتعجیل تکرار ورود می کند قانون حسن معاملت و قدردانی و وفور فتوات چنان

اقتضا می فرماید که آن عبد را برای اعزاز و اکرام به نشستن ماذون
کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار پادشاهی کمال سوء ادب
است لهذا حکمت سلطنت چنان اقتضا می کند که آن عبد را بهیئتی
مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلاً بسوی او پای خود دراز
می کنند تا به تقریب ادای خدمت چیزی بنشیند همچنین وقتیکه مومن
پاک مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت
متخلی از رذائل و متحلی بفضائل جان خود را از الواث بهیمیه و خبائث معنویه
صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث حکمیه پاک کرده لوح خاطر
خود را از نقوش التفات الی ماسوی الله مصفا ساخته و دل خود را از علائق غیر الله
معرا کرده بقلب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و ذوق و رغبت
مضمون إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ را در
سویدای قلب خود راسخ نموده عقد تحریمه می نماید بمجرد این عقد رحمت
الهیه بجوش می آید و عنایت خاصه بسوی او متوجه میگردد که إِذَا صَلَّى
أَحَدُكُمْ فَلَا يَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهِ فَإِنَّ اللّٰهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ
وَفِي رِوَايَةٍ فَإِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهُ ایمائی است باین معامله و هر

قدریکه اقوال تعظیمیه از تلاوت قران واز ادعیه از و بظهور میرسد همانقدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی در حق او مبذول می گردد تا اینکه رکوع که توطیهٔ عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که بمثل این مقام رفیع که عبارت از سجود است مرا ماذون مطلق فرموده و هیچ مانع و عایق نگداشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب عظمی داست استاده و مدح و ثنائیکه شایان شان او ست بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز سائیده در مناجات و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و ظهور سرادقات جلال است لهذا مظنه سهو در ما بین بعض حالات گردیده بنا علیه چنان مامور شد که خود را دمی از ان مقام رفیع فرود آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض مطالب حاجات عود کند و چون آن مومن بالکل باین حالات مرضیه بار بار متلبس می شود که ادنای تکرار در دو رکعت متحقق می گردد قابلیت پروانگی شستن پیدا می کند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد می کند

بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یکبار صادر شود چه محتمل است
که آن فعل تعظیمی اتفاقا ازان صادر شده باشد لیکن بنا بر محافظت
قوانین عظمت قعود وصلوة را خالی از عبادات نکذاشته به تشهد
که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه
سری دیگر هم مودع است بیانش آنکه هر رکنی از صلوة مشتمل بر
حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود بفعلی
اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برا سها نصیبه مصلی
گردد و هم چنین در جلسه ما بین السجدتین سری است بس
غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی ذی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند
دفعة فائز می گردد بنا بر دست او بپایه تخت شاهی رسد یا بدستار
سر بسته بهره ور گردد پس البته اقران و امثال او را ظن اتفاقی
بودن این امر بخیال می گذرد و چون این امر بکرار متحقق می شود
خیال باطل مضمحل می گردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را
باعلای مناصب قرب که در سجود بدست می آید میسر آید البته محل
عدوش ظن اتفاقی بودن این امر در قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب

نفس این مصلی هم هست پس بنابر ازاله این ظن ده هر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخره دوباره می نوازند این ابیات
اشاره اجمالیه بسوی اسرار ارکان صلوة واما تفصیل آن پس
بنابر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده شد چونکه برین معنی
بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که
حسب استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد وازینجا می باید
بر دبستر قول فاروق که اجهز جیشي وانافي الصلوة در دربار
خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین متین
باشد می فرمود واضح باید که فتوح وازدیاد اسلام در عهد او
روداده در هیچ عهد معلوم نیست القصه تخم معنی ایمان در دل
انسان بمنزله تخمی است که تخمی در زمین ساخته شده همینکه متکلم
بکلمه شهادت شد وعبودیتش مشهور ومعروف عوالم الهیه
اگردید وبزبان حال صدای تهنیت عبودیتش وقبولیت او ازبالا
اعلا سر برزده سماع اهل عوالم را زینت بخشید به مجرد صدور
کلمه شهادت مامور بحاضری دربار اوقات خمسه گشته به بیداری

از احکام تطهیر که مقدمه قصد در بار است و به تعلم اداب قولیه و فعلیه و عرض دا شت جهریه و سریه معزز و سرفراز گشت * افاده * چونکه انخلاع از اموال که بموجب منطوق جعل الله لکم قیاماً عماد زندگانی این جهانی است گاه مامور به نیست و بسا است که انسان وقتیکه مسلمان شد همان وقت مالدار شود بارگه از سابق مالدار بود بناء علیه زکوة را ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب غفلت و نکرت می باشد و بخشش زنگ آئینه دل می گردد در حق مر مسلمان نوعی از حضوری علی الدوام بخشد شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد دانسته که بار کان اسلام ماموریم و اهتمام ارکان عمده که از ان جمله زکوة است در دلش قرار یافت همان وقت در پی تفتیش اجناس اموال کردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام نیست و هرچه از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است از کدام وقت شروع پس این اهتمام تا امیکه دامنگیر خاطر شخص گو در تعین تدابیر تمییز اموال خواهد ماند در همه آن اوقات نوعی از حضوری حق زمینه

او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است
از احکام الهی ادای آن بنابر حکم بر من لازم است و نیات
دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا آوازه وصیت
خود بجود و کرم در جنب نیت ادای امر الهی مضمحل یا معدوم
خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق نذهن وی خواهد بود
و خواهد دانست که این قدر مال که بر من در هر سال بطور پیشکش
ونذرانه مقرر گشته تا بحضوری او رسانم محض بنابر حکمت افزایش
انعام جلیل القدر خود بر من مقرر فرموده و بناء علیه اخذ زکوه اصالة حق
امام و خلیفه است و گویا از دست الهی خوانه میگانند چنانکه قرآن
و حدیث بران دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة هر سال
همشابه کسی است که از حضور پادشاه عالی جاه بی پروا بامر خود بحکم
متحتم مامور است که از اشیای مملوکه دستیابه خود این قدر هر سال
بطور نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما بدست عنایت
خود آن را قبول فرموده موجود تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کار
خانجات دیگر که اینطور نذر گذرانیدن ایشان در عید و جشن مطلوب

و معمول نیست بلکه نمی تواند گذرانید نکر ان علو منصب و کمال
عزت و محتشمی که در بارگاه بادشاه است می باشند و آن شخص
مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلات او را در ین اشتغال باموال رو
نمی دهد * فائده * چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال
نذر و نیاز را از مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سائر
اهل عزت و افتخار مثل شاهزاده های عالی مقدار و امرای کبار تجویز
بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد ایشان
ذوی الحاجات و انعامات اند و بس همچنین حضرت ملک الاملاک
اموال زکوة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مخارج آن جناب
فی الحقیقت از مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی هاشم
که علاقه اخوت و نبوت بان جناب می داشتند تحریم فرمود
و مصارف آن اموال از ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی
را که برای ایشان صدقات تحریم فرموده اند عزت و افتخاری حاصل شده
که شکر آن به هیچ زبان ادا نمی توانند کرد اگر فقط در مقابله همین
نعمت صدها انواع عبادات و هزارها اقسام طاعات بجا آرند

یشان را محرومی سبب مقابلهٔ مثل این نعمت عظمی به کفران
و ارتکاب عصیان بکدام پایه میرسند * افاده ۳ * در فرضیت صوم
ماه رمضان یک نوع توجه والتفات مرد مومن تمام سال بسوی حکم
الهی وتعظیم امری تعالی می ماند وانتظاری می کشد واستعدادی
می نماید که هرگاه رمضان خواهد رسید چنین و چنان یعنی روزه و نماز
تراویح وقرآن اداخواهم نمود و درین انتظار واستعداد و خلوص
نیت مردم مختلف الحال می باشند و حسب آن اختلاف مدارج
مقبولیت آنها مختلف می شود و بجهت این انتظار تمام سال مشابهتی
بزکوة دارد چنانکه مطابق در زکوة مرقوم گشته و هرچند روزه بر هر امت
معین بود لیکن تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات
بی غایات حضرت حق است که برین امت مرحومه فائض امت نظر
بضعف بدنی وکمی عمر وقلت همت وتوفیق مزاولت اعمال شاقه
ماه موصوف ولیلة القدر مقرر شده تا بدون مزاولت اعمال شاقه
بوساطت برکات ماه موصوف وشب قدر فائز بدرجات عالیات
مثل پیشینیان بلکه زائد از آن شود و در هر سال یکبار لکد کوبی قوی جو

بنفس میرسد که اثر آن تمام سال می ماند و شهوت و غضب و حرص

اورا اصلاحی پدید می آید کو هر انسان را بر ان آگاهی نشود * افاده ۳۰ *

اما حج پس به منزله آنست که پادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد

عنایات بی غایات خود سازد و هر کرا دران مکان طلب نماید آنرا

نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتا که

اگر کسی بدون طلب هم دران مکان داخل شود اورا هم بعنایاتی که

لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی

اورا هم در اقران خود حاصل شود و اورا خالی محض از اعزاز و عنایات

ندارد و الغرض آن مکان را خوان یغما کرده باشد پس هر که

بنابر طلب حاضر شده باشد اورا بر طبق حال او معزز و منعم سازد

و هر که بدون طلب آمده باشد اورا موافق حال او بوجه من الوجوه

معزز و منعم کند همچنین پادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف اورا

که مسمی بحرم است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود

کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته

پس هر که بنابر طلب آنجا حاضر شود و آن بنی آدم اند بانواع

نعم الهیه مشمول می شود که از انجمله مغفرت عام است که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان می شود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست و آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب در آن مقام متحقق گردد مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن پاک را باید که این امر عظیم را یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز را محض برای اعزاز و اکرام تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند * افاده * باید دانست که جهاد امریست کثیر الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهور انام می رسد بمثابهٔ باران که منفعتش نبات و حیوان و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و کفار متمردین و فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات در ان اشتراک می دارند و منافع مخصوصه بجماعات خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس

بیانش آنکه چنانکه به تجربه صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام
و دیانت اهل معاملات و سخاوجود ارباب اموال و نیک نیتی جمهور انام
برکات سماویه مثل نزول باران بر وقت و کثرت نبات و
نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا و آفات و نمو اموال و ظهور
ارباب هنر و کمال بیش از بیش متحقق می گردد همچنین مثل آن
بلکه صد چند از ان بسبب شوکت دین حق و عروج سلاطین
متدینین و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین
و قوت عساکر ملت حقه و انتشار احکام شرع در قری و امصار به ظهور
میرسد چنانچه حال هندوستان را با حال روم و توران در نزول
برکات سماویه باید سنجید بلکه حال هندوستان را درین جزو زمان که
سنه یکهزار و دو صد و سی و سوم است که اکثرش درین ایام دار الحرب
گردیده بحال همین ولایت که پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده
در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس
باید کرد واما منافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت شهدای مومنین
وغزاة سامین و سلاطین ذوی الاقتدار و جوانمردان کارزار مستغنی

از بیان است و اما بنسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب وراهت بریاضات یسیره است و اما بنسبت علما پس انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و فور علما بمرتبه احتساب و قضا و اجتهاد و افتاد و قیام بر منصب امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهره بسوی است مقبوله و حصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقه و احکام مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما بنسبت عوام صلحا پس وفور رغبت ایشان در صلاح و تقوی بسبب اعزاز اہل صلاح و اہانت اہل فجور و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اہل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اہل اسلام است و اما بنسبت عوام مومنین پس حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق و الطاف جوادمطاع و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن

گرچه تقلید ابا شد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول برکات سماویه
و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار وجو بکرمای سخاوت شعار لو
انتظام امور معاشیه و معادیه ایشان بسبب مبتوع بودن قوانین شرعیه
است واما بنسبت فساق و فجار پس حصول توبه یعنی حدوث
کراهیت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت
حقه در قلوب بنی آدم و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در
عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن اند
اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعذیرات
یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان و ملامت اقران بسبب شهرت
قبح منکرات و بدعات است اما بنسبت اهل نفاق پس
استقامت ایشان بر دین حق ظاهرا و عدم دخول ایشان در زمره
گروه جره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان و ذلت
اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت حقه در جذر قلوب ایشان
بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب
ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیای عظام و علمای

کرام وانعکاس انوار و نقود مواعظ این بزرگواران در قلوب
ایشان است واما به نسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت
بسبب نزول برکات سماویه و نفاق مکاسب و عدالت سلاطین
واطمینان از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث رغبت بسوی
اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان
و بسبب ملاحظه انتظام امور معاش و معاد اهل دین حق بسبب
اتباع شرع است واما به نسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه
در جهاد از دست اهل اسلام مقتول شدند باوجودیکه ایشان اقل
قلیل می باشند چه در اکثر محاربات مقتولین اقل قلیل به نسبت
فارین می باشند خصوصا وقت ظهور شوکت جانب مخالف
القصه در حق ایشان مقتول شدن باعث تخفیف عذاب و
تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی
باقی می ماندند پس لابد کفر ایشان متزاید می شد و هر قدر که کفر متزاید
می شود بازدر آن عقاب متضاعف می گردد واما در حق ذراری
ایشان از نسا و صبیان پس ازینکه ایشانرا بسبب استرقاق

مخالطت با اهل حق بدست می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق
درحق ایشان مظنون می نماید این است پارهٔ از ذکر منافع جهاد اما تفصیل
آن پس احاطه اش درین مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد
برا هل ایمان و امر باقامت آن الی انقراض الزمان درکارخانه
تشریع بمثابهٔ انزال غیث واجرای انهار است درکارخانه تکوین
اما تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از
اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد می شوند وراه مخالفت غزات ومجاهدین
بسبب خبث باطن وحسد ومحبت کفره می پیمایند ودر ورطهٔ هلاکت
ابدی خود را می اندازند ودر زمرهٔ اخبث منافقین داخل میشوند پس
در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد چه همین باران است که عموم
نفع او درحق جمهور انام بدیهی است باوجودیکه بعضی از اشخاص
بسبب انهدام عمارات یا طغیان سیول وانهار تلف می شوند

* خاتمه در فوائد متفرقه * وان مشتمل بر پنج افاده است * افاده ۱ *

باید دانست که استماع غنا بی مزامیر واختلاط امارد بدون شهوت اگرچه
از ممنوعات شرعیه نیست لیکن امثال این امور را درحق

سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از خلل هم نباید
فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است
و هم در حق منتهیان اما در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع
ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق را
ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظیکه
لذّاتِ آن در صاحب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای
دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیجان و سرگردان گردد
و بر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست
چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی آید
چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک
آن انتشار حواس و پراگندگی عقل و کرب طبیعت عادت
نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب
ترک آن مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمی گردد چنانکه
بسبب ترک جماع الفضه امثال این امور را هیچ یک از عقلا از
قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نسبت

مگر از حظوظ نفس باشد از همان قسم حظوظ که طالب را اجتناب
از آن اولی است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان
قبیل است که لذت آن در قلب فرو می رود و اثر آن علی مرالدهور
والاعصار بذیل نفس متشبث می ماند و نفس را در طلب آن هیجانی
دیگر در آن فرامی گیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس
مباحاتی است که من وجه اتصالی بامور محرمه میدارد و در بعضی
اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد
مثلاً شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع
مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات بحدوث شهوت
می کشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و
اجتناب از امثال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه
در احادیث کثیره مصرح است و کسی بر ناکه تقوی و صلاح نبود
مستعد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد له کلام هدایت التیام
إن الشیطان یجري من الإنسان مجری الدم در ازاله امثال این ظنون
شافی و کافی است واما در حق منتهیان پس اعتنا باستماع غنا

بمصرفی دیگر میسر نباشد و بعلاوه قلب باثار و بمصرفی دیگر اما مضرت اعتیاد باین تاع غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت می کند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هردو باهم متجانس و متماثل می باشند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب هم سر بر میزند و از ملکه شجاعت هم صادر می شود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال ازان بی انتظام و ثانی از ملکات راسخه است و صدور افعال ازان با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات محموده پس طریان غضب و صدور آثار آن اگرچه محل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه موئد ان لیکن غلبه آن کیفیت و تسلط آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بجیثیتی که هرچه غضب او تقاضا کند همان را بعمل آرد خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه ملکه شجاعت را بی رونق می سازد چنانکه صاحب شجاعت متین با تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه

قدمین نشین شد پس در اصل مقصود کمال تعمق باید نمود و نظر
غائر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی که بسبب استماع صوت
خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه الهیه
نیست چه مثل همین حال بر نفس فساق و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه
بر نفوس سائر حیوانات وارد می شود لیکن بسبب اختلاط انوار
عبادات و طاعات و آمیزش محبت خالق الارض والسموات یک
گونه تائید سالک راه حق را در بادی نظر می نماید و از حالات محموده بالعرض
معدود می گردد اما در جنب مقامات و آثار حب ایمانی بمثابه همان
کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنان که وقتی که آتشی
زیر پاره از زر یا سیم می افروزند و بسبب تیزی آتش در ان
پاره تغلغلی حادث میشود حتا که مثل آب شده کف های او هویدا
میگردد و خلاصه او در ته می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت
همان است که در ته نشسته است و این کف که بر روی کار آمده
هیچ کار آمدنی نیست * فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ * همچنین بسبب استماع غنا

همانی که بر روی کار می آید و تمام باطن مستمع را فرا میگیرد امر بعث از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمیه که بانوار قدسیه ممتزج گشته سر بفلک کشیده است و احکام و آثار حب ایمانی در آن مندرج و مختفی گشته و این هیجان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری مثل طاسمی است که برای نظاره تماشایان ملکوت برروی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتیاد باسباب تحصیل آن در فوق مقامات حب ایمانی می شکند چه کار صاحب ایمانی سراسر اطمینان است و تمکین و وقار است و تمکین و کار اهل وجد سراسر اضطراب و پیچ و تاب و امام شمرت تعلق قلب با مار دو پس بباید که اگر چه میل رحظوظ نفسانیه در حق ایشان مضرای نمیرساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب به نسبت ایشان هم فال است و تعلق قلب بامار داین همین قبیل میشود یا باخر منجر باین امر میکرد چنانچه بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور بود که از اکابر سالکان راه حق مثل انبیا و صحابه چیزی از امثال این امور ماثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطانت هویدا میگردد دو نوع را اجتناب

واشعار می بکراہیت این امور است چنانچه بر مهره اہل حدیث پوشیده
نیست واما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال این امور پس بنابر حکمت
غامضه است بیانش آنکه این امور بر ہیچ مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل
مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها
وشدت اشتهار آنها در طوائف انام اجتناب ازان از جمهور انام
دشوار می نمود پس اگر نهی صریح از امثال این امور در شرع وارد می شد
قطع نظر از ظهور مفاسد ومضرت آن ارتکاب معصیت شرعیه بمجرد اقدام
برین امور لازم می آمد واکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار می شد
بناء علیه بر اشعار می بکراہیت امثال این اکتفا کرده شد پس
طالب حق را باید که بامثال این امور اعتیاد نورزد وآنرا در سویدای قلب
خود جا ندهد و در طلب آن ہیمان وسرگردان نگردد والتفاتی از صمیم قلب
بسوی آن ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این امور پیش
آیند مجاهرت باذکار آن امور ضرور نیست وتعرض بحال فاعلان
آن جائز نباشد دفی الدین وتحریم حلال لازم نیاید واگر بر مخلصان
خود بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همت در رضاجوئی حضرت حق چست

بستہ باشند اظہار کراہت این امر و نہی آن ارشاد کنند احسن و اولیٰ تر است تا آنکہ امثال این امور را از وسائل قرب الٰہی دانستہ در زمرۂ عبادات شرعیہ داخل می نمایند پس ایشان بلاشبہہ اہل بدعت اند * افادہ ۲ * آنچہ درین کتاب از تحلیہ و تخلیہ مرقوم شدہ بدو وجہ متحقق می شود وجہ اول طریقہ اصحاب الیمین است بیانش آنکہ مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیدہ قدری ضروری از تحلیہ و تخلیہ بدست آورد و امید وار اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیہ مباحہ و لذات جسمانیہ جائزہ اجتناب نورزد مثلا در فراہم کردن اموال و جمع نمودن امتعہ و اقمشہ و کنز کردن مال و منال سعی بیش از بیش بکار برد اگرچہ در ادای نفقات واجبہ مثل زکوۃ و صدقۃ الفطر و نفقات اقربات اہل نہ نماید و علی ہذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواہد شد و بدرجات جنت بر حسب عبادات و طاعات خود فائز خواہد گردید وجہ دوم طریقہ سابقین است بیانش آنست کہ ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تحلیہ و تخلیہ نمی نمایند بلکہ اخذ بعزایم بمعالی

هم می فرمایند و قطع تعلق از ماسوی الله می نمایند حتی که از مال و عیال واز
جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه می باشند
و همه را از ان منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود می شناسند مثلاً
دست خود را دست خود نمیدانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حشمت
و شوکت و مال و منال و سائر اسباب دنیا از ان حضرت حق جل شانه
فهمیده هرگز اعتمادی بر ان نمی کنند و در صرف آن بمرضیات
او بجان و دل دریغ و قصور نمی نمایند و مثوسه آنکه زندگانی و معاش ما چه طور
خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نمی گذرد مثلاً اگر ایشان
احتیاجی شدید بسوی طعام می دارند و صرف ان را از مرضیات مولای حقیقی
خود شناسند در صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نبرند حتا که مشاقی
و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از ان
خود نمیشمارند مثلاً اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری مستمرد
حبطاً فرماید یا بالسبب حبط نماید هرگز حرف گله و حکایت شکایت
بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما رایگان گردیده و چیزی
از ان ما بود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک

خاص خود تصرف فرموده مارا بآن امور هیچگونه علاقه نیست بلکه صدور
آن اعمال از دست ما مشابه چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی
که محض مملوک اوست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلا بآن چیز
علاقه نه مثلا کر مالکش همگی آنچیز را بر باد کند هرگز صندوق را محل اعتراض نه
بلکه بعضی این بزرگواران را مقامی عطا فرمایند که ز لوازم قیام بآن مقام
اینست که از دل صاحب آنمقام رحمت ربانی و خیر خواهی جمهور
انام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان بر بدی مطلع شوند که
اعمال ناشایسته ایشان را بعضی از عصاة عطا فرموده اند و بسبب
همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بدمالی ایشان
رو به بهی آورد و البته این بزرگواران را بسبب حصول نجات آن
عصاة از مهالک و مهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی
بهم رسد بنابر آنکه بندهٔ از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک
و مهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ
الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که
آن بزرگوار شبی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده

* بیت * چه بودی که دوزخ زمن پر شدی * مگر دیگران را رهائی شدی *

القصه چون این معنی یعنی تبری بعض از امور دنیاو عقبی در خلال دل او جای گیرد و در جذ طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل دست میدهد به عنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمشابه چیاه خاص که پادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیاه خاص ملقب می فرمایند بر گزیده می کنند پس چنانکه چیاه خاص باذون مطلق در تصرف امتعه واقمشه مولای خودمی باشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت می نماید مثلا چیاه خاص بادشاه هند و هندوستان را می رسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه وارباب این مناصب رفیعه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال وشهادت می باشند و این کبار اولی الایدی والابصار را می رسد که تمامی کائنات را بسوی خود نسبت نمایند مثلا ایشان را می رسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است بنده اما همه چیز نسبت مساوی است با هیچ چیزی خصوصیتی نیست

تا آن چیز بما منسوب باشد و غیر آن بما منسوب نباشد واللہ اعلم بالصواب* افادہ ۳* حالات و مقامات و فضائل کہ مندرج این رسالہ است ہر کہ متصف بآن شود یا صرف بدریافت علمی آن بہرہ مند شود او را لازم است کہ در تعظیم و تکریم عاملین و غافلین این امور کوتاہی نکند حسب حال ہر یک حق تعظیم او ادا نماید چہ ہر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانہ مقصر نیست پس اولا تعظیمش بجہت تعظیم این نام پاک می باید این نام پاک اسم جلیل القدر است کہ بمقابلہ آن ہیچ چیز نمی سنجد و ادراک بکنہ کمال آن نمی رسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیا حال آغاز و انجام خود را ملاحظہ کردہ از ز دیلہ تکبر متبری شدہ خفض جناح نماید چہ ہر کس در بدو خلقت لایعقل محض و ناکارہ بحت بود و انجام خود ہیچ کس را معلوم نیست کہ چہ خواہد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانہ چہ از رحمت و قدرت او ہیچ بعید نیست کہ دریک لمحہ انسان را بمرتبہ قطب الاقطاب رساند مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لمحہ فائز بہ نعمت ایمان فرماید و نہا نوقت او را بہ نعمت قطبیت بنوازد رحمت

وانعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام اوست اگر احدی را عمر دراز و بعد محنت شدید نعمتی عطا شده بپندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که بهزار درجه بهتر ازان در یک لمحه عطا فرماید

افادہ باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات منفصلا بیان شده این همه برای کسی است که طالب ارضای حق تعالی باشد و بارضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار ببارگاه حضرت ذو الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بدو کلمه گو محترز بود هر چند کبائر عدیده مثل زنا وغیره ازوی صادر شود لیکن هر که بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود لابد که قبائح را قبیح خواهد دانست و نیز ازو پشیمان ازان خواهد شد گو بالکل آن را ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چندبار بلکه صدبار شود و

رتکاب گناه هم صورتهاست و ارتکاب گناه باین صورت

که گناه کند و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم داند و همین

دانست موجب جرأت و دلیری او بر گناه گردد اقبح صور

ارتکاب معاصی است چه باین صورت مرتکب گناه شدن گویا

... با حضرت حق جل شانه کردن است معاذالله من ذلک

و این صورت مورث توبه غضب الهی بمرتکب گناه می گردد و شخصی

در وقت گناه خود را هالک و از کار رفته و مستحق عقاب داند گو

من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص انشاء الله تعالی نیک خواهد شد

و تعیین نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را

توفیق چنان عمل نیک دهد که کفارهٔ تمامی سیئات و ماحی همه خطئیات شود

یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و

قوت شفاعت دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا جزای آن

در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده به بهشت رساند

افاده چون که محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی

صاحبها الصلوة والسلام بود دلیل علامت کمال ایمان است و ده

زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده بدست زنده
هرچه اغیار میخواهند می کنند پس مرد مسلمان محب سنت و منغض
بدعت را باید که در وقت ظهور آثار احتضار توبه واستغفار نموده
ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هرچند الله تعالی معین
هر مسلمان در هر وقت است و هر مسلمان را تفویض ایمان خود
باو تعالی در هر زمان لازم لیکن اورا این قدر سعی می باید خصوصا دراین
وقت که وقت طریان غفلت و مدهوشی است و برای تجهیز و تکفین و
دفن خود وصیت کرده مقید بنام ساخته نگاه دارد و معتمران را بران
آگاه سازد که هرکه خلاف طریقه محمدیه علی صاحبها الصلوة در تکفین و
تجهیز و دفن عمل خواهد آورد مواخذه ازوی روز قیامت خواهم کرد
و دامنگیر او خواهم شد هر بدعتیکه در تجهیز وغیره رایج باشد نفی آن
باهتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف در مقبرها و چراغان
ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائی که آنرا از اعمال صالحه

شمارد * اعاذنا الله تعالی و جمیع المؤمنین من البدعات
ورزقنا اتباع المصطفی فی جمیع الحالات * باب سوم در

بیان طریق سلوک راه ولایت * و آن مشتمل بر چهار فصل و یک تکمله
است * فصل اول در بیان اشغال طریقه قادریه * و آن مشتمل بر یک
تمهید و دو هدایت است * تمهید * خلاصه اشغال طریقه قادریه
با تغیری که موجب سهولت سلوک و سرعت مطالب یابی باشد
و اثری از اندراج نهایت در بدایت در ان هویدا گردد در این فصل
محرر کرده شد و از بسکه همه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لا بد این
فصل بر دو هدایت منقسم گردید * هدایت اولی در بیان طرق ذکر *
و آن مشتمل بر چهار افاده است * افاده ۱ * اول ذکر یک ضربی
باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک اسم
ذات از وسط سینه بشدت و جهر بر آورد و پیش روی خود ضرب کند
و نیز دیات تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری همراه این لفظ
مبارک از دهنش بر آمده و چون که ضرب تمام شود آوازی دراز بطور
آواز گهریال متخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد اصدار
آواز بجهر و شدت میکند پیش از ان که آواز مسموع پیدا شود جنبشی
پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و هرگاه آواز

بجهر و شدت تمام می کرد و بعد اتمام آن و قبل ازان که دم بجای خود آید و شکل و هیئت دهن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس همین آواز متخیل پس را زیاده تر کشد و همراه کشیدن آن آواز نور متخیل را دراز تر و پهنا تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود برسر آورده تمام بدن را از سر تا قدم بآن احاطه کند باز ازان آواز متخیل هم سکوت و خاموشی ورزیده چنان پندارد که آن چادر نورانی در بدنش فرو رفته از هر طرف آمده در وسط سینه مجتمع شده و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور نو بنو شده بجای تمام جسم همان نور استقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجه نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینه باز به همان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا که به قابو در آید * افاده ۲۰ * بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش آنست که دو زانو مثل نشست نماز بنشیند و لفظ مبارک الله را

از وسط سینه برآورده بشدت وجهر در زانو راست ضرب کند باز امداد صوت متخیل را باهستگی تا به شانه راست کشیده بوسط سینه رساند و چنان تخیل کند که نور همراه این لفظ برآمده و بجای زانو و پهلو و شانه و دست راست تمام آن نور گردید یعنی این همه اعضا باطل شده و بجای او همان نور نشسته است باز قدری سکوت کند و دران سکوت نشستن همین نور بجای اعضای مذکوره ملاحظه کند تا در ذهن او صورت همان نور بجای آن اعضا خوب نشیند بعد ازان همین لفظ را همراه آن نور از وسط سینه تا بشانه راست کشیده بر قلب بشدت وجهر ضرب کند وچنان تخیل نماید که همان نور که بر جانب راست محیط شده بود در قلب فرو رفته است باز قدری سکوت کند و دران سکوت چنان ملاحظه نماید که همان نور که بقلب فرو رفته بود درون تمام بدن این شخص ساری گردیده * افاده ۳ * طریق ذکر سه ضربی آنست که چهار زانو نشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقه سابق مذکورست بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بهمان وضع نماید و ضرب

سوم در قلب نماید * افاده ۴ * طریق ذکر چهار ضربی آنست که چهار
زانو نشسته یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و دیگر در
جانب چپ و سومی در قلب و چهارم روبروی خود کند بوضعیکه
همراه آن ملاحظه کند که گویا که نوریکه همراه این بر آمده از تحت احاطه
می کند تا که تمام این را احاطه کرد و تمام این شخص دران مستغرق
گردید تا که بجای بدن این شخص همان نور قرار گرفته * فائده * غایت
این ذکر با ین طریق مذکوره آن است که اثر ذکر اسم ذات بر تمام
بدن اجمالا و تفصیلا احاطه کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموما و از
اعضای مذکوره خصوصا بدر رود و تمهید فنای جسمانی کرد و ذکر همراه فکر
مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر بمراقبه بالجمله چون آثار
اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گرد و بفکر مشغول
باید شد * هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر * و آن مشتمل بر هفت
افاده است * افاده ۱ * مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است و
طریقش اینکه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لاشریک له میبین
اوست هرجا لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه

است و این ملاحظه را سه صورت بخیال می گذرد اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز و اجتناب لازم شمرد و صورت سوم که مراد درینجا است اینست که وجود او را بکانه غیر تمام اشیا هرجا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند و نه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص می داند که معنی که از ان بلفظ هست در فارسی و هی در هندی تعبیر می کنند هرجا موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است باوجودی که هیچ چیز خالی ازان نیست * افاده ۲ * بعد استقرار و استحکام مراقبه وحدانیت مراقبهٔ صمدیت کند و آن را دو مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی او سبحانه تعالی اجمالا و استغنای وی ازهمه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش و معاد تفصیلا ممزوج بغایت محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است یعنی چنان ملاحظه

کند که در ہر چیز احتیاج بسوی اوست و ہیچ کاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود کار عمده بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و باین مراقبه ذورا لفقر و محبتی در ایہی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان و مال و عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل و آسان نماید بلکه آن را موجب افتخار و اعتبار و مزید عزت و جاه شمارد و این امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر و مستحکم شود مثالش آنکه شخصی که از طرف بادشاہی انعام ہای مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بتوسل بادشاه رو داده اگر بکاری ماموراز طرف آن بادشاه شود سرانجام آن را بجانبازی هم فخر خود می داند و ازین مراقبه معنی اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْن بخوبی متحقق می گردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که باوجود کثرت افعال و فواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل و یک موثر که ذات ذوالعل حقیقی است در ہر فعل و ہر جنبش و ہر سکون ہویدا می گردد * افاده ۳ * بعد این مراقبه شغل را دوره کند و ارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع

و انه بصیر و قدیر و علیم باهر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع و آن را از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سر است بر آرد و چنان داند که روحش که در رگ و ریشه بهر چیز در وی همان ست مجتمع و فراهم شده همراه ذکر کرده از ناف بوسط سینه رسیده است و اگر نقل روح از ناف بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو اسم متیسر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق مذکور بلطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام است رساند و باز الله قدیر از اخفی باسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد باز الله علیم را از انجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرش مجید ترقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گهری

یا یک گهری بهر قدر که ممکن شود و آنجا روح را عجب ورا ست دایره
سائر کند و گاهی توقف روح در آنمقامها دشوار می افتد بانکه مثل چرخ
سنگین خود بخود بزیر می افتند بهر ش آنکه در وقت صعود راهی
بطور . وزنها در آسمانها متخیل خواهد شد بنابر اقامت و توقف روح آن
روزنهار راه را بسعی خیال بند کند تا روح آنجا توقف کند باز بهمان بدرقه
از عرش مجید تا لطیفه نفس بترتیب ووضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله
علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از آسمان چهارم تا لطیفه
اخفی و بذکر الله بصیر از اخفی بصر و بذکر الله سمیع از سر تا به نفس
آهسته آهسته این ذکر را مزاید کند تا که آثار آن پدید آید از آثارش
نورانیت روح ذاکر است و ملاقات بارواح انبیا و اولیا و یا ملائکه و
سیر جنت و نار و امکنه سماوات مثل سدرة المنتهی و بیت المعمور وغیره
ولوح محفوظ و کشف وقایع آنجا و بنابر همین امور روح را در آسمانها
متوقف کردن و دائر و سائر نمودن می باید و دیدن عجایب آنجا مختلف
میشود هر کس موجب قوت ادراک و استعداد و مناسب
حال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود

واحیاما بر صالح یکی که مفید راه سالک بود یا غیر آن بنزاور آگاهی
نمی بخشند و روح را لطافتی وقربی وانسی بذات پاک الهی دست
میدهد و پرکاهی از جسم حاصل می شود ونورانیتی بهم میرسد که در شغل
نفی اعانت وامدادمی کند وآنرا انسان ترمی سازد وهرچند روح
بشری قابل عروج عالم قدس وسموات نیست لیکن ذکر الهی
بدرجه اوشده پس جائیکه طاقت رسیدن نمی داشت بدرجه
مذکوره می تواند رسید * افاده ۴ * باز شغل نفی پیش گیرد
بیانش آنکه بمقتضای اشارهٔ اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
انوار الهی در هر مکان موجود است بمثابهٔ وجود هستی که هر جا ثابت است
چنانچه در مراقبه وحدانیت واضح گردیده وانوار لوازم آن وجود
پس جائیکه وجود است همه جا انوار محقق است وچون احاطه
وجود معلوم شد به همان طور احاطه انوارش باید فهمید وباوجود آنکه
انوار هر جا موجود است لیکن قوت دراکه انسان بسبب آنکه
از خیالات اشیای کثیفه ظلمانیه که اجسام فلکی وعنصری هست
از درکان محجوب ومحروم است نه بسبب غیبت ودوری

دور وصول بذات بحث طی حجب که عبارت از انوار است
واجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و آنچه
ارباب فطرت عالیه را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت
دست می دهد پس در احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح نمی کند
پس برای ادراک آن قوت دراکهٔ خود را از خیالات مذکوره پاک
وصاف باید کرد تا که انوار الهی مدرک شوند همین که آئینه قوت دراکه
اش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هرجا
موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن این
است که شغل نفی کند و خلاصه شغل نفی نیست کردن اشیا است
از خیال خود اگرچه فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت
آن را نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچه موجود
است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است در بطی خاص
با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی
فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن
است و غرض هم به نفی واقعی متعلق نیست چراکه غرض صاف

کردن مدرکهٔ خود است چون مدرکه صاف شد مدعای خود خواهد
بر آمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند نفی تمام عالم امری صعب
بنظر می آید لیکن اینجا دو مرتبه است و بس زیرا که نفی عالم و نفی
یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود
از پرپشه و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی
سخت است بناء علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم
نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری اول آنست
که قوت دراکه از عدم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت
غیر خود احیانا می شود در نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت دراکه
خود منع می کند و در نفی اول آنچه در دراکه مستقر است آن را
اخراج می نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج
داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت دوم بسیار
آسان است یا باین طور فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی
را که باران گاه گاه دیده آسان است از نفی باران هر کسی را که در عین
بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بناء علیه در

نفی خود نفی جسد اسفل و جائی که بران قرار دارد دشوارتر می شود و
گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است گران می نماید و بعض را
که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه ترمی باشند نفی حلق و سینه
سخت می شود بالجمله هر چیزی که آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت
تر پس اولا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همان جا کند
که نفی آن دشوار می نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یکبارگی نفی
خواهد شد و اعمل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل است که نفی
خود کرده به همت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود اثران
بر مبتدی این کار بصور مختلفه می باشد گاهی خلائی به مقام سینه
و شکم اولا معلوم می شود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست
می پندارد و گاهی تصور می کند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی
ضخامت وجه متخیل می شود گویا قصبی است از لحم که دم بدم دراز و
باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود
خلائی خیال کند مشابه آنکه گوله توپ از یک طرف بطرف دیگر رسیده
آن مقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته

آهسته فراخ تر و کشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صورتهای آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فناست از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را متلاشی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزفی سست رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمد یا گوشت پاره دل از وی بر آمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صورتها تطویل لاطائل است لیکن بنا است که از معنی محمل نفی تعین صورتی از صورتهایش به بزرگی قوی الد کاهم میسر گردد و احیانا با وجود دریافت صور کثیره معنی عاقل را صورتی دیگر ما ورای آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صورتهایش خالی از فائده نیست بهر وضعی که ابتداءش نمود کرده دان را بجوبی در خیال خود نگرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی تمام بدن بانجام رسد و

در وقت صعوبت نفی کلمه * لا موجود الا الله لا فاعل الا الله *

را هر جائی که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت

خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این شغل برای نفی کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بوضعی که اگر تخیل کند که ضربه شمشیری بر بدنش رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضربه بطوری که درخلای خالی می گذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی مثل کاجل که گرداگرد او تابشی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان می گردد لیکن آن خط نورانی کمتر رنگ بتیرگی می باشد بمشابه سر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان بس تاریک و مکدر می نماید و نیز آن خط نورانی بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک می شود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان وقت منعدم می گردد و بهوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود بالجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این شغل نفی را بجوبی مراولت باید کرد که شغل طالب از امور مکدره که بمشابه خس و خاشاک است به همین شغل مصفا می گردد و لکین را اگر احیان باین شغل حاجت می افتد * فائده * در ایام اشتغال بشغل نفی شغل یادداشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است

بسوی ذات بیچون و بی چگون در همه اوقات در نشست وبرخاست وعروض مکاسب ومصائب واوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتی که هیچ امر مانع التفات نگردد وبه مثابه آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ می گردد پس در عین اشتغال حوائج ضروریه واعمال معاش به دلش کما ینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان یاد حق تبارک وتعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد داشت حق را از ممتنعات عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا اسهل و آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چست بندد ونیز باید دانست که چنان که بعضی از اشخاص را یاد داشت بعضی اشیا حاصل می باشد لیکن ایشان به حصول یاد داشت آن چیز متنبه نمی باشند مگر وقت عروض امری که مشعر به حصول یاد داشت آن چیز باشد مثلاً هر شخص را التفات دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت نشست تاکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را یاد داشت حق حاصل می باشد و شعور به حصول آن نه مگر نزد یک

عروض غفلتی یا امور مخله در امر یاد داشت و بعد ما که یاد داشت حق یاد داشت دیگر هم بان ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم گذشته * افاده * چون نفی خود و تمام عالم بقا بوی طالب آمد نفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزی که بان نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آن را هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی نیستی محض است علامت آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای ادراکاست حتی که اگر درین شغل کمال ملازمت نماید بدن او معدوم شود و اثری ازان باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد لیکن آینده را اکار آمدنی است آن را مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی اینست که درین شغل دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود دلبستگی انسان بنسبت ادراک است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود دور می کند لیکن همانی بخیالش باقی می ماند موجب دلبستگی می گردد چنانکه صاف طبعان به مبدان مرحقایق و مس

می کردند تا عین در نفی هم اسمی می شود بخلاف نفی النفی که
مدار آنست در آن مقام باقی نیست * افاده ۹ * بعد اتمام نفی دو
صورت پیش می آید گاهی توحید صفاتی منکشف می گردد محاسن
آنکه صاحب این شغل خود را بسمند کثر نگاه در عالم امنیت گمان
می برد و تصویرش اینطور نمودار می گردد که بدنش را فراخی و
پهنائی متخیل می شود و آن فراخی و پهنائی باین مرتبه می رسد که در
خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز
از تمامی جوانب می گردد و همه عالم در خود می نگرد افلاک و عناصر
و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را منجمله جسم خود
میداند و درین حالت اطلاع بر امکنه افلاک و سیر بعضی مقامات زمین
که دور دراز از جای وی بود بطور کشف حاصل می آید و آن کشفش
مطابق واقع می باشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این
خیال مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت
توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست هر چند راهی باشد
فاما دور تر از راه راست و مورث صعوبت سیر و استدا دانست

قصد انتقال آز ان بانوار کند که حجب ذات پاک اواست وگاهی
انوار رنگارنگ بنظر می آید وهمین صورت راه حصول مقصود
طالب است وآن انوار حجب ذات مجت حق جل وعلا است
وطی آن راه مدتی متعذر نیست اگر عنایت الهی شامل حال باشد
دریک لمحه هزارها طی می گردد لیکن سبب عادی برای انتقال
سالک از حجابی به حجابی دیگر آنست که هریک رااز ان انوار
به قوت خیالیهٔ خود بحدی وسیع کند که احاطهٔ تمام عالم کرده تجاوز ازقید
مکان بفضای لامکان نماید بعد از ان همت انتقال از دل خود
بر آورده استدعای این امر از جناب حضرت حق نموده بنظر
خیالی خود دران نور بحدی غور کند که نوری دیگر از سحاب امکان نور
نمایان گردد وآن راهم برطریق نور اول وسیع کند واز ان نور ثالث
انتقال ورزد وهَلُمَّ جَرًّا وبسا که انسان درهمین حجب متوقف
گردد واو را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید وآخر این
حجب حجابی است لطیف بی لون که از ان به نسبت بی رنگی
تعبیر می کنند آنجاهم گاهی توقف رو می دهد واحیانا بعضی طالبین همان را

مقصود واصلی می پندارند و ہمان جا متوقف می شوند * افادہ ۷۱۵ *
ہرکرا بعنایت ایزدی وجذب غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد درانجا حالاتی بس عمدہ واطوار مختلفہ پیش می آید وتوضیگہ درانجامی باشد آن را سیر فی اللہ می نامند ونہ پندارند کہ درآنمقام تفاوت وتبدل حالات نمی شود بلکہ بموجب منطوق کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ ہر وقت شان جدا از ان ذات پاک جلوہ گر میگردد وبہ مجرد تبدل احوال دل طالب و رغیب ہم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او نمایان می گردد چونکہ برطبق حدیث نبوی علی صاحبہ الصلوۃ والسلام کہ دل آدمی بمنزلہ پارۂ پراست کہ در صحرای صاف بادہا آن را زیر وزبر می سازد دل انسان را قرار نیست پس ظہور شیون را ہم از انطرف سکون وقرار نہ بلکہ دمبدم متبدل می گردد واز جہت تفاوت شیون الہیہ است کہ معاملات مختلفہ حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید وبیان سیر فی اللہ تفصیلی دارد طویل وعریض کہ تحریرش درین اوراق دشوار است اما سالکی کہ متعارف سنت ومنضبط

بسبب مصنفه این فن است پس به مقام معرفت منتهی میگردد

* فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که

موجب قوت اثر و سرعت ظهور فواید در ازمنه قلیله باشد و بغیر

ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان بر نماید * و آن مشتمل بر دو

هدایت است * هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه * و آن

مشتمل بر پنج افاده است * افاده ۱ * اول طالب را باید که باوضو

دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت

خواجه معین الدین سنجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار

کاکی وغیرهما خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان

نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار دعای کشود کار خود

کرده ذکر دو ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار

متصل گوید و برای اتصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار

گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنابر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما لفظ

الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را

[illegible] تا از سینه بر آید و بجهر و شدت و مد گوید

و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول
تخیل کند که نوری از سینه اش بر آمده بر لب او رسیده توقف کرده و در بار
دوم از همانجا بر آمده بسبب قوت و کثرت که هر دو مجتمع گردیده از دهنش
بر آمده بالای سرش رسیده پس آن نور را باندازه بقدر یک دست
تصور کند همین ذکر را به حضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر
هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک است که همراه
نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای
پاک و منزه وی ممکن نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق
آنست که جلدتر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر آنقدر
کند که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و قوت شدن بر
تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون و برون احاطه کند و
بدنش در ان نور گم گردد * افاده ۴ * چون این معنی بخوبی حاصل
شود و مشق و ملکه آن بوضعی رود بدیکه هر وقت بلا کلفت همین
طور باشد و بقا بوی ذاکر آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ * الا
الله * است قوت و شدت و جهر بهمان طور است که مذکور شد

لیکن این قدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت درمیان هردو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب تحت تخیل نماید و آنرا از زیر ببالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی بمنزلهٔ یک ستون نورانی که بدنش دران گم شده باشد ثابت گردد * افاده ۳ * باز بملازمت وآهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب و شدت و جهر مع ربط واین لفظ مبارک را بخیال خود دران نور که بجای بدنش هم همان است گردش دهد مانند جاروبی و مصقله که اگر کدورتی دران از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد * افاده ۴ * چون این نور آن چنان مصفی گردد که شعاع آن از هر جهت دور تر ازان افتد و تصفیه و تصقیل آنهم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند و آن نفی و اثبات است یعنی لا اله الا الله پس لا را بخیال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوره را فرا گرفته الله را در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اینست که پیش

دی خود ممتد و وسیع تخیل کند تا آنکه بعرش مجید رسد و باز آن را متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسیده و بلفظ الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لا اله نفی معبودیت هر چیز فی الواقع و فی الحقیقت و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود بلحاظ درست و تصور چست مستقر و مستحکم سازد و در ضرب الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى بتکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بان کثرت و وسعت بمشابه دریای زخار خواهد آمد که تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم دران گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود و باین طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید و این ذکر را بکثرت و مبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج شغلی دیگر نخواهد شد * افاده * طریق انتقام انوین ذکر به منزل مقصود آنست که بعد استغراق و نوری که از

فوق عرش فائض شده تمام عالم را فرا گرفته در همین نور مراقبه کند
و ذکر را بگذارد و طرز مراقبه این ست که نفی خود و نفی تمام عالم
که از احاطه نور مذکور حاصل کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور
را بطرزی در قابوی خود آرد که او لا بدون لحاظ نور هم نفی خود و نفی
تمام کائنات از وی آسان شود که نفی از ان نور منفک نمی شود
ولیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته ساخته شغل نفی را
مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی موید خواهد شد
یا ظهور انوار طریق ثانی راه مطالب یابی است پس بطریقیکه
در فصل اول مذکور شد از ان حجب نورانیست تجاوز کند تا که باخر حجب
که ملقب به نسبت بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این
طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد می دهند لیکن
فی الحقیقت بی رنگ است یک گونه این رنگ معلوم می شود همینکه
دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمی گذرد چونکه از حجاب اخر هم
تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف

است متحقق خواهد گردید * ه ایت ثانی در بیان فوائد متفرقه * و آن

شغل هر دو اسم افاده است * افاده ا * برای انکشاف حالات سموات و ملاقات ارواح و ملائکه و سیر جنت و نار و اطلاع بر حقایق آن مقام و دریافت امکنه آنجا و انکشاف امری از لوح محفوظ ذکر یا حی یا قیوم است یا حی را اندکر خیالی از درمیان سینه خود تا بابِ آرد و روح خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از بسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ بلفظ اول واقع می گردد لابد که اثر این هر دو اسم مبارک وقت تلفظ باخیر مجتمع شده قوت می گیرد لهذا همراه تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هر دو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس زیر روح شود و روح درمیان هر دو اسم ماند روح را ببالای عرش رساند و در انجا رسیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه و بعد عرصه که بیداری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هر دو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید بذکر خیالی یا حی تهیه انتقال از آن جا کند و به مصاحبت یا قیوم بتدریج به مکان

خود رسد و در نزول سموات را جداگانه ملحوظ دارد * افاده ۲ * برای کشف قبور سبوح قدوس رب الملائکة والروح مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه اخفی رسد و باسم دوم یعنی قدوس ازان جا ببالای عرش مجید و باسم سوم ازان جا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند واز در فوقانی دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه به قبر گردد واگر مدعا یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن بخضوع وتوجه والتجا و زاری کوشش کند و امید واثق از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد واین کشف قبور را نادا فقان موجب قرب الهی می دانند وفی الحقیقت موجب دوریست

* فصل سوم در بیان اشغال طریقه نقشبندیه * وآن مشتمل بریک تمهید ودو هدایت است * تمهید * لطائف شش گانه که در انسان است مواضع آن را معلوم باید کرد لطیفه قلب زیر پستان چپ ولطیفه روح زیر پستان راست ولطیفه سر در میان هر دو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف ولطیفه خفی در پیشانی

در مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی ازان جا است و بسبب
بنده همان جا نشانی می شود و لطیفه اخفی به مقام کام در میان
مقدم سر بجائیکه جنبش دران در سر کودکان محسوس می گردد * هدایت
اولی در بیان اقسام ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است *
و آن مشتمل بر چهار افاده است * افاده ا * لطائف شش گانه
را بترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بجو می باید ساخت بحیثیتی که خود
بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است
بهمت تمام القای آن ذکر در لطیفه طالب قصد کند و استمداد
بواسطه دعا والتجا محض از فضل الهی جوید و به قوت همت توجه نماید
و ادنای اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش نبض
نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات
معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال بامور دیگر انسان را
بسوی خود ملتفت سازد و نگذارد که بالکل ازان غفلت ورزد
پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الهی داند که
باین حرکت اسم اسم می گوید و حضوری و انسی به مسمای این

نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه
مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کند تا ذکر همه آنها در آن واحد معلوم
شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد و ادنی مرتبه رسوخ آنکه هر وقت
که خواهد مشغول باین تواند شد و ماقبل اگر باز دیاد آن فرماید امتثال
امر وی کند و هر یک را از لطائف شش گانه نوری است جداگانه
که در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است و بکثرت
اذکار لطائف هر یک را بنور او منور می نمایند هر چند این تو یر بهتر
و خوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید و آن طول
چندان ضرور نیست هر گاه انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود
انوار لطائف را معاینه می کند و بعد مزاولت هر لطیفه را بنور شی
بلکه بهر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت اذکار لطائف
همین مطالب بسعی و محنت سرانجام می پذیرد و بعد آن در مقام
حجب نورانیت بی سعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلوین
لطائف بالوان انوار شی در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر کند نامه
است کر پها خوان را پس اصلح آنست که از مراتب دون بقدر

حاجت استعمال نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود دلش زود کدراند و در مقامات باشد بقدر استعداد و سیر روح توقف نماید* افاده ۲* من بعد حبس نفس نفی و اثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو و بقبله نشسته دم خود را بند کرده و زبان را بکام چسپانده لا را از لطیفهٔ نفس کشد و بر لطیفهٔ سر اندکی توقفی کرده باز بر لطیفهٔ خفی هم توقف نموده با لطیفهٔ اخفی رسد با لمحه حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کند و در میان این امتداد حرکت در مقام لطیفهٔ سر و خفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنا بر اتباع از آنها قراری کند و اله را از لطیفهٔ اخفی کشیده بلطیفهٔ روح متوجه گشته الا الله را در لطیفهٔ قلب ضرب کند و درین حرکات خیالیه جنبشی ظاهری بر هیچ عضوی از اعضا حتا که سر و دهن و لب و زبان بالکل نشود بعد وثاق آن استعمال آن دیگبار ذکر کرده نفس خود را بکذارد و بعد اطمینان و قرار نفس بار دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زائد شود در عدد ذکر مزیدی کند لهذا مراتب مزید آن بیست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید مزاولت آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار بصدها

خواهد رسانید کرمی وصفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از ین ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جوالہ است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین مدور گردید * افاده ۳ * بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر تعلیم آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است او را حالتی ثابت است و علامت وحدت آن بنابر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جداگانه از نام کل پس آن جزو بوجهی مشتمل بر سائر اجزای انسانی است بنابران زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ *

همه آن اجزا ذکر الهی می کنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بنوعی ادراک و دریافت کند و بران آگاهی و اطلاعی حاصل نماید بیانش آنکه هر جا را از تمام بدن بدن خود بالعموم والشمول بمنزله لطائف ششگانه پندارد چه پر ظاهر است که در نظر مردم مقامات کل لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را

شناخت و برکیفیت ان اطلاع یافت بهمان طور از تمام بدن ذاکر شود و ملقن را باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش کاهی جنبشی نمایان در تمام بدن می شود بدیکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل میگردد و احیانا رعشه و ارحرکت پدید می اید و کاهی بطور قشعریره معلوم می کند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس می گردد و کاهی ان چنان خنکی در بدن ذاکر ساری می شود که در وقت اشتداد گرمی او را سردی محسوس می گردد و سبک ان چنان می شود که گویا الایش را از تمام بدن او دور کرده اند مثل انکه کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می ماند و در سلطان الذکر از اندرون صفائی می یابد و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و کرامت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و خس و خاشاک اواز ذکر جهره بلا اشتباه بگوش صاحب سلطان الذکر امد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره

وگاهی نوری صاحب سلطان الذکر ذامحسوس محسوس میشود * فائده * طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر لطائف بسلطان الذکر وغیره مر اد طالب آنست که صاحب تلقین خودرا خالی ساخته متوجه بوی شود آن وقت هرچه در خود یابد داند که آنچه معلوم می شود عکس اثر طالب است پس آنچه آن وقت در صاحب تلقین هویدا شود همان است در طالب کمیت وکیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید * افاده ۴ * چون سلطان الذکر بقدر مذکور بقا بو آید و بر وقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل یادداشت ضم کند بعد ازان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت هویدا گردید وامر ثانی طریق مطالب یابی است پس سالک را باید که ازان حجب بطریقی که در فصل اول مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت مداولت کند تا که باخر حجب که مسمی به نسبت بی رنگی است رسد الرچه نسبت این طریقه را اباب دریا که صاف از آلودگی خس وخاشاک در بلک

وخاک بود تشبیه میدهند امابعد امعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود وبعد تجاوز از نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد وسیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات بس شگرف ومقامات بسیار عجیبه رو دهد مرشدی که بحضورش طالب در سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بر حقائق مقامات آنجا آگاه خواهد فرمود * فائده * حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند * بیت *
اول ما آخر هر منتهی است * آخر ما جیب تمنا تهی است * طالب صادق را باید که متجسس این امر باشد که آن جناب بلفظ جیب تمنا تهی از آن تعبیر می فرمایند و مجاش خالی شدن طالب را از ارادات و عزائم خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد * هدایت ثانیه دربیان فوائد متفرقه * و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است * افاده ۱ * برای کشف ارواح وملائکه ومقامات آنها وسیر امکنه زمین و آسمان و جنت و نار واطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کنند و طریقش در فصل اول مفصلاً مذکور شد

پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آنمقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آنمقام ملاقات سازد و احیانا گفتگوئی بایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته یا اصلاح و مشورت کاری از کارهای

دینی و دنیوی معلوم میگردد * افاده ۲ * باید دانست که برای کشف وقائع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته اند و اولی و احسن آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت بجا آرد و ادعیهٔ ماثوره که برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند به نیت تکفیر سیئات بکمال التجا در جناب خالق الارض و السموات بخواند بعد ازان صلوة التسبیح بتکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوة دعای تکفیر سیئات و التجای عفو خطیآت بجناب خالق البریات در دل قلب ملاحظ دارد و بعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند که در دل او ظن عفو خطیئات و قبول توبه هویدا گردد پس

همانوقت بشغلی از اشغال طریقه که با آن مهارت داشته باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعهٔ مذکوره پیش روی بصر بصیرت خود بجیثیتی دارد که همگی همت او بسوی انکشاف همان واقعه متوجه کرده امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از قلب متحقق گردد و فرق در میان در ورود وساوس و نزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آنرا اسیای معین نیست بطور دزد دکیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگری رود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی نزول غمره کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من نا علم و تو همه چیز را میدانی که من بایں طریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری بکن که از ان مطلب خود

دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب اصواتیکه از مردم در نوم
یا یقظ صادر می شود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط
نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت
مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز بنیت استکشاف
واقعهٔ مطلوبه گزارد و در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیة الکرسی و پانزده بار
سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یکصد
و یک بار کلمه یَا خَبِیرُ اَخْبِرْنِی به نیت استکشاف بگوید
بعد ازان دعای استکشاف نموده در خواب رود انشاء الله
تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه
صراحة خواه اشارة * فائده * از جمله اشغال مبتدعه شغل برزخ
است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعضی
اکابر هم بران مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این ست که برای
دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی بتعیین
و تشخیص در خیال حاضر می کنند و خود باادب و تعظیم تمام به هیئتی
[illegible] خود متوجه آنصورت می شوند که گویا با آداب و تعظیم بسیار

بروبروی سیچ نشسته اند و دل بالکل بآن متوجه می سازند و جلیس

این شغل از احوال تصویر معلوم می توان کرد چه ساختن صورت

گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن دران خصوصا به تعظیم و توقیر البته

حرام وقول حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که قوم

خود را خطاب فرمودند ما هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنتم لهَا عَاكِفُون

باطلاق خود دلالت دارد بر آنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع

است ومعنی عکوف لزوم حضور است نشسته یا ایستاده

به تعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هرکه با صورت ظاهری

این عمل کند البته آثم و گنه‌کار است و تفاوت در عمل آن آثم و گنه

کار و شغل این سالک طالب راه حق همین قدر است که در اول

تصویر نگین بر قرطاس یا مثل وی می خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت

بلون جلد و اشعار و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود هرچند بظاهر

صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی

است صورت قرطاسی آن قدر دقائق تصویر را حکایت نمی کند که

صورت خیالی می کند باوجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی

تصویری صورت خیالی ازید است از صورت ترتامی چه فرق
درمیان هر دو می تواند شد مگر بالکه در صورت اول در انتظام ظاهر
شرع تخلل راه می یابد و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی
نمی رسد لیکن قبحیکه بنسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است
در صورت دوم ازید از صورت اولی است پس باین وجه باید
که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ تاقریبان نزا
بصورت اول می رساند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه
که پیش اهل صور می کنند و بروی آن تصاویر بعمل می آرند وصاف
بصورت صنم پرستان می شوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل
که صریح حرام است شبهه نیست پس این هم باید که حرام
بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام بنابر پیش بندی
صورت پرستی تصویر سازی مطلقا ممنوع شده و در شرائع دیگر
بنابر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل وشمائل برده یا زنده
غائب درست بود پس وقتیکه شارع این قدر احتیاط در تصویر
سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه احتیاط را پیش

گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح بند رند و هرکه بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخوبی آگاهی دارد خواهد دانست که اگر استفتای این امر در ان زمانه معتبر کرمی شد البته ازان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد * فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقه مجددیه قدس الله سرامامها * و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است * تمهید * باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقه مجددیه مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ و لطیفهٔ روح محاذی لطیفهٔ قلب زیر پستان راست و لطیفهٔ سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفه خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفهٔ اخفی در میان سینه و لطیفهٔ نفس در مبدأ پیشانی است بحالیکه لطیفه خفی نزد جمهور ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نماید. و طریقش آنست که طالب مؤدب باوضو بخضوع و خشوع و التجای تمام روبروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را

اقرا اسم آرد و خیالات دور نماید و بالای زبان وسائر اعضای را از جنبش
باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگویاند و مرشد را باید که
بخشوع تمام متوجه تا تعین طالب کرد و در لطائف خود ذکر کرده
به هست درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر
لطائف شش کانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفه
نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفهٔ نفس سلطان الذکر
حاصل می شود و بعد ذاکر شدن لطائف وحصول سلطان الذکر
بدی که غفلات روند به ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است
بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی
سائر عالم ازان آسان تر است و در نفی بدن دخلی می دارد لابد اولا
نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی
نفی بدن بذکر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ
لا را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بر ان
بگذرد تخیل کند و لفظ اله را در لطیفهٔ روح رساند و الا الله را در دل
ضرب کند و مقام لطیفهٔ روح و تمام آن جانب بدن را همراه لفظ

[illegible] نفی نماید و بالفظ الا الله مقام لطیفهٔ قلب را و تمام بدن باقی را
[illegible] ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو
[illegible]ت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ نه نماید و بمداولت و
تکرار این ذکر بتخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش انشاء الله تعالی
راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتی که نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم
در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند و وقتی که شغل نفی در
خود خیال ثابت مستحکم می گردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد
خصوصا انکشاف دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کما حقه
متصور نیست و هر قدر که نفی کامل‌تر انکشاف بیشتر پس باید
که پیش از مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم
وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی بجز چیزی که مدرک
انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش
خواهد آمد و آن چیز مدرک هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد
و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند وقتی که بکمال و انتهای
نفوس محبت واهد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد.

اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این طریقه مطرح نیست لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصریح این اکابر بامثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری می شد پس مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب پس انکشاف دوایر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید والله اعلم بحقیقة الحال * مقصد * در تفسیر الفاظ مستعمله اکابر این طریقه شروع شغل دوایر از مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را که متصف به جمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب بر آورده متوجه بجانب فوق ساخته از عرش مجید هم بلند نماید تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب که ممتد و طولانی مثل اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسید و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کنند پس حجم آن نور با نورانی اسطوانه بیست که اصلش در جانب فوقانی

قلب است وشرش تا عرش مجید رسیده وشعاعش در
همه آفاق منتشر شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است
ورسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دایره
است و تجاوز از ان امارت اتمام آن دائره و نقطهٔ ظهور نور ممتد
طولانی دائره امکان نیست چه وسعت وفراخی بوضعیکه مبدا و منتهی
مقرر و ممتاز بود حقیقت دائره است پس دایره نخواهد بود مگر وقتیکه
شعاع نور از هر طرف پهنا شده عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان
کند و اندازه وحد بش نباشد واین دائره را بسبب آنکه عالم امکان
را فرا میگیرد بدایره امکان نامند واین اول دائره از دوائر یسر قلبی
است ودوم دایره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است ودرین دایره مراقبه اقربیت است ودرین دایره در تجلی ائی
قلب نیز میگشاید وتمام قلب مثل آفتاب میگردد که انوار از تمامی
جهات دل بهر جای وی میدرخشد وانوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور
دایره اول تا تجاوز از موجودات ممکنه کرده بحد لامکان رسیده دیگر
متناهی میشوند واصل قلب باقی میماند نه آنکه قلب مضمحل ومتلاشی گشته

انوار محض باقی مانند الانا در ابانکه قلب مصدر انوار از تمام جهات مبکر دو فرق درین دائره و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور ممتد فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون از قلب بالا رفته وسائر دائره بطور شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است که از قلب بر آمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح می گردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میداند و امتیازات که بسبب کثرت است در نظرش مضمحل می نماید و دهر بصیرتش بر همان وجود منبسطی افتد و دران وقت قلب بالکل مضمحل مبکر دد و نور صرف باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک قوس است در دائره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کنند بانیطور شروع نماید که ذات پاک اورا باوجود بیچونی وبی چگونگی وتقدس

ار مکان و جهت نزدیک و همراه نبوده اند و خود را از وی دور و غائب
نپندارد بلکه شریک و شامل در کارهای خود انگارد و معیت را اقربیت
لازم است و اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود قرب
اعانت و مددگاری هم ضرور است تا که شخصی معین دیگری نباشد او را
معیت با آن دیگر حاصل نشده گو اقرب بود و ازین جا معلوم شد
که اقربیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم
بر اقربیت کرده پس ظاهر معنی قرب و معیت را متحد یا متقارب
پنداشته بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده ولیکن فی الحقیقت
اقربیت در سلوک پیشتر از معیت می آید و لهذا مراقبه اقربیت اول
می باید و معنی معیت صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ
اعانت و امداد و شامل شدن در کارها و یک رنگ رنگین شدن مفهوم
می شود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و ساتهی در هندی هم ازان
خبر میدهد و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی کافی است که ان الله
مع الصابرين و ان معي ربي سيهدين و ان الله معنا حضرت
موسی و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما وسلم در مقام استمداد

. .واستعانت لفظ مع فرمودند پس .. مویداشد که اعانت در معیت ضرور است و اقربیت بدون اعانت متحقق می گردد پس مراقبه اقربیت پیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال به همین وضع مراقبه کرده باشد تا باین مرتبه رسد که لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها ندانند مثلا اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل و شرمنده می گردد همچنین که طاقت گناه نمی یابد و اعضا و جوارح خود نحو از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست می گردند همین طور اثر لحاظ قرب و معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت می باشد مثلا شخصی بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه منجم شود یا آنکه پدر یا استاذ یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آیند و انجام رو دهد پس هر کس می داند که در انجام اول و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود با آنکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود و انجام

از استاذ بطرز دیگر و علی ہذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجود عنایات و کمالات است و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد پس هیبت پادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این بادشاه ظاهری دارد و علی ہذا القیاس اگر در صحرا و میدان نور خود را نهاده اند و اگر در خلوت ناهمت بود محبوب و مطلوب خود را نصب العین باید اقرب از همه چیز مناسبت خود بدی مذهن خاطر خود یابد که سراسر انست و الفت یابد و اثری از وحشت و نکرت بناشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت وقتی علامت ولایت کبری ست که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفای بسیار بیشتر از سابق بدرجات بی شمار امر اهش باشد و حقیقت اینست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضرور نیست. پس

بحسب کمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت،
و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی می شود در دائره
هم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار
دائره مثل لحاظ اقربیت بعدیکه آثار ش بموجب بیان سابق واضح شود
با محبت و غیره در دوائر دیگر اکمال آن دائره نیست کو حصول آن
آثار کماهی است بس عجیب و نهایت مرغوب فا معنی ولایت
که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار دوائر حاصل
نمی شود و حقیقت دائره بکمال خود نمی رسد پس تکمیل دوائر بهر دو
چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول آثار
که قرب و معیت و محبت و غیرها است و صاحب هر دائره موافق
عزت و سعی خود مطالب یاب می تواند شد لیکن صاحب دائره
سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز به مطلوب نمی تواند شد مثلا
هرچند صاحب دائره قلبی به مطلبی رسد فاما بشاینکه صاحب دائره
محبت فایز می شود صاحب دایره قلبی نخواهد شد بعد از ان مراقبه
یحبهم و یحبونه است یعنی محبت خود بذات پاک وی سبحانه

و محبت او بجانب مرخود را و درین مقام دو دائره ذیکقوس
یعنی نصف دائره است و وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است
اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی اشنای دو دوستی
که فیمابین مردم می باشد و در ابتدای محبت محب نفع و فایده خود و رضا
و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه می کند و پاس خود و پاس محبوب هر دو
از دست نمی دهد و این دائره اول است و چونکه محبت ترقی
کرد و جانب محب را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی
دائره اول و شروع دائره دوم گردید و لابد درین دائره ترجیح جانب
حق بر جانب خود بانکه تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن مراد ازین
ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده
ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از تدرش فواره صفت جوش
زند و چونکه اضمحلال و فنا بمرتبه اعلی رسیده و نشانی از جانب
محب نمانده اتمام دائره دوم و شروع قوس است و بهمین جهت
قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب در آن مقام
اصلا نیست تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و فنای جانب

محبت نسیا منسیا گردد پس کمال قوس محبت است و در همین مقام فناء الفنا حاصل می شود بعد آن مراقبه اسم الظاهر است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان دقیق تر شناخت مظاهر وافی تر و امتیاز مصادیق در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا می گردد و کارخانجات که متعلق برزاقیت اوست مظهری است از مظاهر آن و همچنین کارخانجات که تعلق بشان هدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر لسان صادر می گردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر اضلال از خلق ابلیس گرفته تا سر ودسرائی و همچنین دو مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و راحت و خوف و دهشت که نیک و بد را در خواب پدید میشود بناً علیه مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مسمای این اسم مبارک را که ذات پاک

او ست به جهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کنند و نداند که این
ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر
بصیرت تیزتر می گردد ملاحظهٔ تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود
و از همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که سُبحانَ اللهِ عَدَدَ خَلقِهِ
سُبحانَ اللهِ زِنَةَ عَرشِهِ سُبحانَ اللهِ مِدادَ كَلِماتِهِ از صاحب
معرفت برابر بلکه زیاده تر می شود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف
بیانش آنکه تسبیح بصیغهٔ مذکوره چون عارف وسیع المعرفت
باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ خود مستحق ثواب می گردد
بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه
را مزادلت کما ینبغی کند و فتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه
نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض
از فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه موبد اخواهد گردید و منجمله
آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از دانست خود
و نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل
بفضائل است و وجه اصالت لطیفه نفس در ورود فیوض این مراقبه

آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر می تواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک آن غیر از کشف والهام راه نی واز بسکه محل لطیفه نفس که مظهر است محل عقل وادراک است لهذا این لطیفه را اختصاص زائد بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب ترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات و سکنات واسباب ومسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد هر گز متعرض حال او نخواهد گردید در جا وخوف ومحبت وخشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد وغیر ویرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند وغیر را بمشابه قاسم در دوست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع را صرف بسبب محبت والفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره بتمامها مترتب خواهد شد وهر که در علو همت وکرامت طبع بمرتبه ادنی است بعض آثار بسبب محبت وبعض آن بسبب خوف حاصل خواهد شد وبه مقتضای کلا وعد الله الحسنی هر یک کامیاب مطالبهم خواهد گردید ودرین دایره هم اهتمام وقتی شود که وجود

ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات درانوار هم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد
واگر این دائره مقدم بر دوائر محبت بسود بهتر می شد چراکه این دائره امداد عظیم
می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب مقتضی آنست که مقدم
بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چنانچه
ظاهر را باطن است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی
شانه و شانش انتظام مملکت است که بر ظاهر هویدا است و باطنش
عقل و تدبیر پادشاه است پس فرانور ادراک او باید که مظاهر بطون
را در یافت کرده مسمای اسم باطن را باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند
و این ولایت را ولایت علیا نامند بوجهت آنکه ولایت ملأ اعلی است و مراد از
ملأ اعلی ملائکه مدبرات الامر و ساقیان احکام الهیه اند هر حکمی که نفاذ می یابد
اولا آنها تلقی میفرمایند باز در عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم
اجسام دارد و احیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان
تعلق باسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است
از اجزای جسد انسانی چه این هرسه عنصر در جسد انسانی باطن
اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هرسه هستند

واثر آن تبدل آنهاست در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل
نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای طبیعتش
در رضامندی حق ظاهر میکردد مثلا مقتضای نار غلبه و علو است که
در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند و گاهی تا به لمیز رساند ابلیس را
مقتضای آتش موجب لعنت گردید و مایوس مطلق از درگاه عمیم
الرحمت ساخت و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت
عزائم باشد در فرمان برداری احکام الهیه و سعی سبقت و مسارعت
و در آن پیدا خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشهاست
و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بمرضیات الهی و منحرف شدن
آن از مرخرفات دنیوی ست واثر آب در انسان کسالت وافتادگی و تسفل
است و اصلاحش کسالت است از معاصی وافتادگی ببارگاه الهی و تسفل
بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیر
روی نمایند و اتمام این سیر هم باوجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه
حجب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی ست و معنی تجلی ذاتی ظاهر است
یعنی تجلی که منشأن نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلی ست

مستمر و ثابت مانند آسمان و زمین و در استقرار و ثبوت تجلی موصوف
اگرچه تفاوت بیشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی ظاهر مراد
نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیاء مرسلین و اولی العزم
پس این سیر را سه درجه است اول بلحاظ اینکه منشأ کمالات انبیاء
است علیهم الصلوة والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را
دران بوجه ما راه نبود و نیمعنی در انبیاء علیهم السلام علی الدوام متحقق
می بود حتی که در حالت خواب هم وجود با بود ایشان منبع فیوض ها است
می باشد و منافع ایشان بخلائق می رسد گو ایشان را آگاهی نبود پس
وجود ایشان بمنزله چراغ است که از روشنی آن فوائد حاصل است
گو چراغ را خبر نباشد پس انبیاء علیهم السلام دائما در کار و بار خود
اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف
ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بروقت رسیدن
حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد می باشند لهذا
منشأ کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات
متابعت پیغمبر ما است صلی الله علیه وسلم درین حاصل می شود مورد

فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار وثبات
خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موقوف
علیه ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم اثر تجلی ذاتی دائمی است
وظهور عالم ظاهر است واز ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید وعنصر خاک
هم در انسان ظاهر است واثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و
فروتنی است در انسان ومقصود ازین تواضع وفروتنی است در پیش
مالک خود وعدم سرکشی از قبول فرمان او وکوکه در امتثال اوامر مالک
خود در اعدای او نوعی از تعالی متحقق شود وتسفل که بجهت آب است
غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا ومعنی
تواضع خفض جناح در وقت مقابله ومواجهه دیگر است پس تواضع به
وقت امریست جاید که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم
غیر منفک است وچنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد
چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش
می پندارد وگفتگوئی که فیمابین حکیمی فیلسوفی وعارفی کامل المعرفت جاری
شده بنابر بیانش تمثیلی است واقعی منقول است که هر دو باهم ملاقات

کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید
عارف فرمود که وی اخلاق ندارد این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین
اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود
که من گفته ام که اخلاق ندارد نه آنکه اخلاق نداند پس دانست آن جدا است
و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت و گاهی از تسویل نفسانی و مکر
شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه می شود و انسان در دای عضال
جهل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان
معتبر است که از قعر غاب حوش زنده آنکه بزور بر خود بندد و بنا بر اهتمام
این سیر تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضرور یست در بعد دوم
از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیه کمالات رسالت است
خصائص رسل را فهمیده انتقال بمنشا آن کند و حضرت ذات را از جهت
منشائیه آن مراقبه نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور و ساطت
و ایلچی گریست درمیان حق و خلق ناصح و واعظ بودن و کوشش
بلیغ درمیان حجج و دلائل و اثبات معجزات کردن و مناظره و مخاصمه
و مقابله مر رسل را لازم است بخلاف انبیا که ایشان را مقابله

لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت ست و وجهش ظاهر است که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی می فرستند سخنش در حق آن قوم که فرمان بر داری کردن یا نافرمانی ورزیدن مقبول می شود درجه سوم مراقبه است بلحاظ شایت کمالات اولو العزم و امتیاز اولو العزم از سائر رسل به همت قویه است در باب اهلاک کفره و اصلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم از رسل نیز دخلی دارد بس قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط اظهار احوال است میکنند و بمنزله جارحه از جوارح انسانی به نسبت اراده قهریه الهیه که باهلاک کفار متوجه میشود نمیباشند بخلاف اولو العزم که بمثابه جارحه می باشند بطور ملائکه و شاید این جارحه به سه صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول ذو العزم در رسالت برابر بوند دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست عظیم که مخصص بجناب خاتم الانبیا است صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر را رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی

وافزازین خصیصه که باهر طفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز وی از انبیا و امتیاز اولو العزم از رسل بخصائص آنها بنا بر مراقبه این سیر و حصول آثار ان ضروریست و فذلک کلام در حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام بود آنست که سه چیز لابدیست اول تبدل انوار که مکرر سه کرر مذکور شد دوم تبدل صفات چنانکه اینهم مبین شده و تازه اینست که منجمله تبدل صفات است حصول پاره از صفتی وشانی که مراقبه دران کرده شود پس هر که مراقبه ذات بمناسبت کمالات نبوت خواهد کرد البته اورا بمعنی از معانی نبوت که ادنای آن خوابهای نیک است فائز خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت بر وفائض خواهد شد و بتفهیم وتعلیم ومناظره غافلان و جاهلان و معاندان ملهم خواهد گشت واز درجه سوم همت قوی در اهلاک عصاة و متمردان وانعام واکرام مطیعان و مخلصان اورا خواهند بخشید این مدعا را بالعموم باید دانست هر اسمی را از اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی از ان خواهد یافت هر که رزاقیت اورا مراقبه کند و این مراقبه وا بکمال رساند شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد شد و وجش کمال کرم آنکریم مطلق است عادت کرما است که هر که نزد وقت طعام خوردن

مثالا رو بروی ایشان می شود دیده طمع براومی دوزد البته لقمه باوخواهند داد و بهمین تمثیل پی بمقصود این کلام باید برد یعنی هرکه مراقبه اسم محیی مثلا باند گویا مقابل شان احیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه آنست که البته از شان احیای اثری بان شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بهانش آنکه بنده برگزیده چون کار برا از کارهای خدا بخوبی سرانجام می دهد مستحق دو چیز می شود یکی اجر دوم انعام اجر هرچند بی پایان بود لیکن بمنزله مزدوریست مترتب بر افکار مناسب آن و انعام بمنزله خلعت فاخره است که مبهش رضای مولا است انسان چون بآن فائز می گردد امتیاز هرد و کما ینبغی می نماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن باو جاهتی در ملا اعلی وغیر هم یافتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت انعام است و حور و قصور و غلمان اجرت قال الله تعالی للذین احسنوا الحسنی وزیادة و تفسیر زیادتی رویت است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض دو درجه اخیره بهیات وحدانی انسان است و عنصری و لطیفه در ورود این فیض خصوصیت ندارد و مبهش اینست

منشا کمالات رسل والوالعزم بشان جامعیت حضرت ذات است و
امتزاج عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیات وحدانی مقصود اصلی
اهل این کمالات است لهذا مورد فیض این دو درجه هیات وحدانی می باشد باز مراقبه
حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه و آن مسجودیت حضرت
ذات است مرخلائق را و این معنی پر موید است و از مناسب این
مراقبه در سائر این سیر معظم بودن است بحقانیت و اهل حق او را تعظیم بسیار
کنند و موجب رضا و خوشنودی او تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعض
از اصحاب گذشته بود که جناب رسالت ماب را سجده باید کرد و حضرت
آدم صلوات الله علی نبینا و علیه بود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها شدند
و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران
بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی
ازدی و منشا آن مبدأ وسعت بیچونی اوست او لا تصور وسعت بیچونی
باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال بالطرزی
دیگر ذهن نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس چنان ملاحظه نمایند
مثلا هر حرکتی که در عالم ظاهر می شود همان است محرک بحقیقت پس اگر

ماهی مور چه جنبش می نماید از دست وا گر فلک الافلاک گردش می کند
بتحریک اومی کند وا گر سبیل وطریق تحریک او را خواهیم که دریافت
کنیم بجز آنکه بیچون و بیچگون گوئیم دلیس کمثله شیء را تا ذوق عالم
امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال او وسعتی دارد که تمام عالم را
فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید وا بن بیان شمه ایست
از وسعت بیچونی او و ثانیا اثری از وسعت بیچون در هر کلام باید
شناخت کلام بسبب آنکه کی هرچیز است وسعتی دارد که معدومات
وموجودات را گنجایش می کند و بسبب آنکه اثری از خواص محکی
عنه دریافته نمی شود بیچون توان گفت وقرآن مجید بسبب اشتمال
وی بر حقائق عالم ومهیمن بودن وسعتی دارد بس عریض وطویل که علم
بشری بمنتهای آن رسیدن متعذر است وچونکه ظهور حقیقت ازلی
از دست بیچون است واز بیچونی او ست که با وجود تالیف وی از
حروف وکلمات متداوله عرب ترکیب یک جمله مشابه آن غیر از خدای
عزوجل صورت نمی بندد سببش آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون
امر بیچون مودع فرمود که هزارها بلغا و فصحا بکنه آن نمیتوانند رسیده و

انسان که مظهر خاص صفت کلام است و ابوالبشر به همین صفت
ممیز تمام ملائکه گردید هرگاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز و درمانده شد
غیر او را که مقابل وی اعجم و اخرس می توان گفت هرگز سرانجام نخواهند
کرد و ثالثا وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد و هرچند قرآن مجید مشتمل بر
غایات و نهایات است لیکن شروع معرفت را سبیل نیست مگر
قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب بادشاهی است از بخشی گری
و وزارت و صدارت و امارت و غیرها پس همین نوکری است که
وزارت می باشد و همین نوکریست که خدمتگاری می شود همچنین در قرآن
مجید ابتدای وسعت بیچون هم هست و انتهای آن نیز لهذا مناسب
مبدئیت گشت و چون سخنهای سه گانه ذهن نشین شد معنی از مبدا وسعت
بیچونی که منشا حقیقت قرانی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ
وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرانی است مزاولت نماید و ظهور آثار و
تبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید شد
و از آثارش صفائی و نزاهتی است که و اصل این سیر در خود می یابد
و آن صفا مناسب بیچون و کمال وسعت بیچونی منشا حقیقت

رنگارنگ نیایش وگوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره می کند
به کمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ منشایت حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشایت
حقیقت صلوة کند واثرش کمال صفا ونزاهت مراقب است
پس درعین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول وبراز درخود صفای
ونزاهی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه است قطع نظر از مسجودیت
مقیده که در ارکان نماز میباشد وتصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم
حقیقی وحاکم تحقیقی برما فرض فرموده وامر محتم بان نموده معبودیت مقیده
است ونظر باین که بعین دانش مستحق این تعظیم است معبودیت
صرفه است واثرش عظمت وبزرگی خود است که درنفس خود میخواهد
یافت بی جهت وبی سبب بخلاف عظمتی که در مقام حقیقت
کعبه یافته بود من بعد مراقبه ذات بلحاظ منشایت حقیقت ابراهیمی
است وسخن مجمل دران این است که هر کامل را نظر بکمال خود باخود
انسی میباشد تصویرش آنکه صاحب کمال را در وحدت احیانا
وحشتی پیش می آید وآن کامل چونکه ملاحظه کمال خود می کند بی آنکه عجبی رو
دهد درخود مونسی ورفیقی می پندارد وبخود مانوس می باشد باین طور

انستی که جناب حضرت حق را باخود دامنت تصور کنند ومنشای
کمالات ابراهیمی را علی صاحبه الصلوٰة والسلام که ان انست حضرت
ذات بذات خوداست ملاحظه کرده مراقبه نمایند وچون این مراقبه بکمال
خواهد رسید اثری از خلت در صاحب این مراقبه منکشف خواهد شد
ودیگر آثار که مرقوم شده همه جا باید دانست بعد ازان مراقبه حضرت ذات
است بلحاظ منشایت حقیقت موسویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام وآن
محبیت ذاتست ومحبیت را هرکس می داند دراینجا که مراقبه محبیت بود
بالحاظ محبیت سالک مرحق تعالی را و محبیت حق تعالی این سالک را ودرین
سیر مراقبه محبیت ذات است مرذات را وهمین است منشای
حقیقت موسویه باید دانست که خلت عبارت از علاقه ایست
که درمیان دو شخص می باشد ومحبت از یک طرف می بود لیکن
قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزله آشنای است که
هریک را از هردو آشنا بر دیگری اعتماد کلی است وعزت
ووجاهت هریک دردل دیگر راسخ است واین خلت موجب
توسط کارهای عمده می بود مثلی وزرا وامرا بنسبت بادشاهان

و محبیت را سه مرتبه است اول آنکه محبیت صرفه بود و بسرحد محبوبیت نکشد این محبیت باعتبار عزت و وجاهت دون مرتبه خلت است و باعتبار قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل خواص که نهایت خیرخواه و دلسوز در خدمتکاری بود لابد او را دوام حضور و قرب زائد به نسبت امیر کبیر خواهد بود دوم محبیت که بسرحد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیده و با علای درجه محبیت واصل شده اگر از این مقام که نهایت محبیت است پیش قدمی کند به محبوبیت رسد این محبیت هم جنب خلت است سوم محبیت که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلت است بلاریب و آن منشا حقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام چنانکه پیشتر می آید و چونکه درین مقام بیان مراتب ولایت است و مدار ولایت بر قرب و دوام حضور است و این معنی در محبیت زائد از خلت است که در سر انجام کارها و واسطه شدن امور عظام خلت زائد بود لهذا محبیت را بعد خلت فرموده اند و اگر انجو جه تقدم محبیت نباشد پس حقیقت ابراهیمی فی التحقیقه افضل

رحقیقت موسویہ است بعد ازان مراقبہ حضرت ذاتست بلحاظ محبیت و محبوبیت ممتزجہ کہ منشأ حقیقت محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام بعد آن مراقبہ حضرت ذاتست بلحاظ محبوبیت محض بلی امتزاج محبیت کہ حقیقت احمدیہ ست بعد آن مراقبہ حب صرف است بدون تعلق آن بہ محبوب یا محب بعد آن مراقبہ لا تعین است باینمعنی کہ ذات پاک اورا مرتبہ ایست کہ تعبیرات و بیانات ہمہ دون اومیشد ہیچ تعبیر و بیان بان نمیرسد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال * تکملہ

در بیان سلوک ثانی راہ ولایت * و آن مشتمل بر یک تمہید و یک مقصد است * تمہید * طالبان نافہم چون بہ مقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام میرسانند می دانند کہ ما نیز ہم پایہ و ہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ نائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد

الف ثانی وغیرہم قدس اللہ تعالی اسرارہم اجمعین شدیم واین مغالطہ ایست صریح وعقیدہ ایست نہایت قبیح زیراکہ در این مقام ممکن کہ اہل خذلان وبطلان ہم رسند وچون درین مقام رسائی آنان ہم باشد بچہ طور این مرتبہ را منتہای کمال اساطین بارگاہ قبولیت ایزدی وسلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فہمید * شعر * وَسَوْفَ تَرَی اِذَا انْکَشَفَ الْغُبَارُ * اَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ اَمْ حِمَارٌ * ہرچند سلوک متعارف بوجہیکہ در این کتاب محرر شدہ اہل خذلان وبطلان را درین رسائی میسر نیست زیراکہ اکثر اشغال آن ممزوج باداب شرعیہ وتعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیہ است پس حقیقت این است کہ بلاریب وصول بمعرفت ذات حاصل شدہ لیکن ردو قبول چیزی است ورای این وصول مردودان درگاہ الہی را باین مقام رسانیدن بمثابہ آن است کہ قزاقی مساعی بکار بردہ دارک شاہی رسیدہ نزدیک است کہ گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب نشود زوال

اثر بغی وعناد که مقابل حکم سلطانی گردد مبرهن محکمه عدالت سلطانی نگردد وهمین است حال طالب غیر متدین که بدمقام معرفت ذات رسیده آری چیزی عظیم وامری فخیم است در حق طالب متشرع که فی الحقیقت ابتدای ترقی وکمال ازین مقام است واین مرتبه بمنزله ابجد خوانی است ومراتبی که از ابتدای ذکر تا اینجا شده درکمالیکه مطلوب ومقصود است معدود نمیتواند شد وحقیقت این امر در ضمن تمثیلیکه مندرج افاده آینده است باحسن وجوه انشاء الله تعالی واضح خواهد گردید پس لابد که این اساطین بارگاه قبولیت ایزدی را سوای سلوک متعارف ترقیات ومقاماتی هست که بسبب آن ترقیات ومقامات از زمرهٔ مقبولان حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در همان مقامات امتیاز از سائر مقبولان حاصل نموده اند پس همان ترقیات را بسلوک ثانی منتهی می کنیم والقابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است که واسطهٔ افاضت رحمت الهی بود هرچه فائض بود بواسطهٔ او باشد واکثر ناواقفان که امتیاز در سلوک اول وثانی

نمی کنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند می دانند که بتمامی سلوک اول بکمال تمام می شود و نمی دانند که انتهای اول ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است و احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر سلوک اول بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز می باشند نمونه آنها اینست که شخصی صاحب عقل و همت را که از حضور پادشاه دور است اوامر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن اوامر آن چنان کوشش نموده که باعث نمک حلالی و قدویت بارگاه سلطانی مشهور خاص و عام رعایا لشکریان شده منضبط بسیاری از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول را حصول آن متعذر است و احیانا در سلوک اول مدارج سلوک ثانی حاصل می شود و این چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیان است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که پیش ازین شمه از ماجرای او رفته و سببش خلوص نیت و صفای طویت

موجب شرع شریف است که اشتغال سلوک اول را محض تعبد اوست رسما و ابتغاء الوجه الله تعالی می نماید هرچند که بیشتر در این کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم بحقیقة الحال و سلوک ثانی هرچند مقصود شرع و مبین قرآن و حدیث است لیکن بطرز اول منضبط نیست بناء علیه بطرزی منضبط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه * مقصد در بیان سلوک ثانی راه ولایت * باید دانست که دو راه ولایت دو سلوک مترتب است اول منضبط و ربط مدون است و ثانی منضبط نیست باوجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت ان سلوک کرده اند و آن را سیر فی الله نامند و احیانا هر نا واقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه می شود و هر یک را ممتاز از دیگری نمی دانند بناء بر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح گردد که اعمال مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس مثال مقصود ان است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه دور است شوق ملازمت پادشاهی در دلش جا کرده طریق مطلب

طی خود را منحصر در حضور پادشاهی انگاشته سیاحی در نارسیدن
به حضور پادشاهی گشته و اصل مطلوب را که مرکوز خاطر است تاکنون
داشته حضوری را مطلوب خود اظهار می نماید و اصل مطلوب را
پیش از رسیدن به حضور پادشاه مخفی و مستور می دارد بنا بر
مفاسدی که در اظهارش متوهم می شوند یا بنا بر آنکه در اظهار آن
فی الحال فایده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند پس
بنا بر رسیدن به منزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد و از حال طرق و
رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست کرده اسباب
سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار
رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته محبت همه آنها را از دل قطع
کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و
در اثنای راه چپ و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبات هیچ
گاه نه دیده و نه دانسته خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر و تماشا یا
دریافت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه آن شهرها و
غیره گشته از راه راست انحراف ورزیده طول مسافت را

گوارای خاطر خود ساخت دور نیست که درین حالت آنچنان مشغول سیر و تماشا و سیاحت گردد که مطلوب خود را فراموش سازد باآنکه باوجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را درهمین سیر و سیاحت برباد دهد و این قدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید و اگر از راه راست منحرف نشده و منزل به منزل راه راست راهی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه روز بروز نمودار شده مژده قرب وحصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاریکه خاص بدار الخلافه اند مثل دیبانه دستر خانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تاآنکه بدار الخلافه رسیده بوجهی وصول به مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بارام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسیده آن مکان را نظر به تجمل و آرایش حسب حال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته تا کی حقیقت سلطنت یافت و من وجه به حضوری پادشاه فائز گردید بازنه به حضوری بادشاه رسیده و اصال به مطلوب اول ظاهری گردیده متبهسر طریق حصول مطلب تا اصلی

خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است وطریق
وصول مطلوب دوم سلوک ثانی است وتطبیق این تمثیل بر سلوک
اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه تجسس مرشد وطریقه از طرق
اولیاء الله قدس الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن وطریقه
معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا وراهها وتعیین یکی از انها ست
و اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان
الذکر به منزله فراهم آوردن اسباب سفر است وخویش وتبار و
وطن ودیار را گذاشتن بمنزله شغل نفی است وانحراف بچپ و
راست بمنزله استغراق در کشف توحید صفاتی است واحیانا
در وقائع توحید صفاتی آنچنان مستغرق می شود که از وصول بذات
بحت جامعه عظمته غافل میگردد وبسا که باوجود یاد آوری وصول
درهمان وقائع ماند وازان نه بر آید وبد شواری دو بر رسیدن البته خواهد
بود وآنکه روی بهمت خود را از توحید صفاتی باز مدارد بهر راه راست
منزل مقصود بدون انحراف می رود وآثار وعلامات دار الخلافت
بمنزله حجب نورانیت ذات بحت اند وآن هزارها هستند وآخرین

حجبه بمنزله دیوان خاص است و آن نسبت بیرنگی است
چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و بیچگونه است و این
حجاب اختصاصی زائد بان ذات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف
و بی کیف است و لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب
نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو
جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب است و مثالش را
از پرده های دروازه های مکانات پادشاهی معلوم می توان کرد مثلا هر پرده
که در راه دیوان خاص خواهد بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین
خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و
آینده را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده
را تا بحد دیگر صحابت اجازت خود خواهند رسانید تا موکلان اندرونی دیوان
خاص آن در آینده را اجنبی نه پندارند و در در آمدنش مزاحم نشوند
و نه دو حصرای دیهات از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد
پس نسبت بیرنگی را به همین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال
مرقوم ابتدا ایشرا از دار الخلافه قست باید فهمید زیرا که خصوصیت

دار الخلافت هم بپادشاه پر ظاهر است واما انتهای نسبت سیر نگی
پس مشاهده ووصول بذات بحت است این است تمثیل
تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک ثانی پس همان
شخص بعد رسیدن به حضوری پادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول
خدمتی ومنصبی وانسلاک در ملازمان پادشاهی بعمل آرد او را لازم
است که حضار دربار را از هرکاره وچوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود
راضی سازد تا بر وقت حاجت کلمه الخیر از زبان ایشان
به حضور پادشاه صادر شود وهر یک حسب مرتبه خود سعی وسفارش
نماید ودر مرضیات پادشاه بسیار سرگرم وچالاک ماند ودر آمد و
رفت دربار وسیر وشکار وملاقات حضار دربار تکاسل وتغافل نورزد
مبادا داغ کاهلی دران دربار واعذار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق
حضور پادشاه نماند واین معنی منجر باخراجش ازان مقام گردد ونیز
خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت می باشد ارضای وی
تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که دزدی وقزاقی وباغی واشال
آن عمل نیارد واگر مال گذار است مال واجب سرکار را بلا حیله و

تکرار ادا کرده باشد و چونکه باین مقام رسد پس ارضای وی آنست که رعایت حقوق و آداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نذر و تقاضیع و امثال تحف و هدایا برابر خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضرباشی را مراتب است مثلا ساکنان دار الخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر از آنها و آنانکه مستعد خدمت پس در دیوار ایستاده می مانند زیاده از اینان و آنانکه روبروی میباشند فوق ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمینماید بالاتر همه ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلا را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر و وقع وی در دل بادشاه جاگیر شود و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب و فدوی من است و باین وسیله او را اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی معلوم

اهل دربار خواهد شد وخود اهل دربار هم از وی رضامند خواهند بود ماندن او در آن مقام جائز خواهند داشت بعد اطمینان از اقامت آنمقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهرهٔ پادشاه را کماینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده باشد و وقائع واخبار که در دربار میگذرند آنرا هم شنیده حقیقت چهرهٔ پادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات را سپرد قوت حافظهٔ خود نماید و بعد هر تغیر حکمی بانعامی یا تعذیب کسی یا صلح و جنگ یا بندوبست که از حضور پادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و در این وقایع واخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژدهٔ صحت وزیر اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم وعلی هذا القیاس از گرفتار شدن کیسه بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زورآور صاحب ملک ولشکر و از غارت شدن روستای ده صحرای دور دراز تا هجوم دشمن بر قلعهٔ خاص با لجمله احاطهٔ آنرا قصد کند و بعدا چیزها میباشد که بر آن جزای یا سزای واعلامی مترتب میگردد

و بنابران تغیر چهره پادشاهی در آن چیزها متفاوت نمیشود پس نه پندارد که در هر جزو واقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره را یکسان یابد معلوم کند که این هر دو جز یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست . بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که حسب ذکا و فطانت وی ملکه مرضی شناسی پادشاه در وی پیدا شود و بر مراد پادشاه در وقائع و سوانح آگاه گردد این آگاهی بحدی رسد که از تغیر چهره مراد پادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام پادشاهی است دریافت وی شود مثلا گاهی پادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید کرد غرض آنست که این را کما ینبغی تعزیر باید داد هرگاه ملکه مرضی شناسی حاصل کرده کاری را از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت شاهی اضعاف مضاعف از آنچه سابق بود بر وی بجوش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مدد کار او خواهد شد لابد خدمتی و منصبی پادشاه او را خواهد نواخت و باعلی مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محن و متاعب برای آن کشیده بود ان شاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر خواهد ماند یا ترقیات

کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلا خواهد رسید همچنین
است حال سلوک دوم سالک را لازم است که بعد رسیدن
بمرتبه مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این
سلوک است اختیار عزائم شرع در هر باب از مامورات و منهیات
توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمه ایمان است و سالک را لازم
که مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک
اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع را کما ینبغی مستحکم
گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا او سب
مصحف این قدر که بی وضو مس نکند لازمه شرع شریف است هر
مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب
زائده باید و آن اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر
نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی را
حاضر ساخته و از ان بعظمت مصحف انتقال کرده و نابت دو ناست
خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بی چاره و نسی خسیس این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت

حق تعالی رسیده دوانسته از خود هرگز لیاقت این نعمت نداشتم
و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت
مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی اگر خود بخود در
ذهن وی آید از نعمه اولی و اصل مدعا والا به تکلف این معانی را در ذهن
خود آرد و علی هذا القیاس عظمت هر هر سوره بفهمد و شافع بودن
آنها را به حضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوٰة و روزه
و حج و جهاد و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد.
واز همین است تعظیم شرع شریف مطلقا و تعظیم کعبه وانبیا و رسل
علیهم الصلوٰة والسلام واز عظمت است بذل اموال و اختیار
طریقه ایثار قدر زکوٰة بشروط خود بر هر مسلمان فرض است و
بذل اموال در رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک
ثانی را لازم است و اهتمام نوافل نماز مثل تهجد وغیره نیز از همین
باب است و اجتناب منهیات را هم رنگی دیگر بر خود لازم شمارد
تا که از ارباب عزیمت شود مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان
متنفر شود که گویا نجاست برای خوردن پیشش وی نهاده اند و بر همین

قیاس باید کرد بتمام منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که
در ادای حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش
بلیغ کند که همه ایشان ساعی وشافع وی شوند وسعی وشفاعت انبیا و اولیا
برظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس توقع
دعای خیر که کار آمدنی دران مقام است تفقد وخاطرداری هر مسلمان
کند وهمه حقوق وتعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف موداى شود چنانچه
بنزدیکی دانسته شد وقرآن وسوران وکعبه ونماز وروزه وغیرها همه آنها
مرتبه شفاعت دارند پس همه آنهارا از خود راضی سازد ومرتبه رضای
این مقام از بیان سابق واضح کردید واصل ومدار این سلوک
مراقبه وجه الله است ومعنی وجه الله مناسب لغت توجه حق تعالی است
یعنی بسوی بنده وآن را از آثارش دریافت باید کرد وآثارش
بموجب فحوای کریمه فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هرجا موجود است
مثلا اگر بنده درحال چشم دبینائی خود غور کند بالیقین داند که این نعمت
عظمی مرا محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی برحالش متوجه
شده وروی بسوی وی آورده که این نعمت اورا حاصل گشته والا این بنده بیچاره

بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده بوده
خواهش و تقاضای آن اصلا ازوی متحقق نشده و نه احدی شافعش
برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور حق تعالی گردیده و نه این درد
بانده محض بتوسل بچیزی نموده پس نسبت این قسم نعمت عظیمه
منزلت محض بفضل شامل و رحمت کامله او جلت آلاؤه و عمّ نواله
نسبتاسی هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد
بلکه فی الحقیقت هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی دران غور کرده
آید هویدا شود که همه آن درحق این بنده نعمتی است جلیل القدر
پس هر چیز از خاک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای
او ست و خصوصیت با وی دارد باوجودیکه استعداد و سعی و
خواهش او را هرگز دران دخل نیست پس در نعم الهیه خوض
کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که رحمت الهیه بمرتبه که بیان
آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بعالم متوجه است و تمام
انام از همان رحمت فائض اند و هیچ کس نیست که ازوی نعم متکاثره
موجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین

نعم را در خود لحاظ کردن نتواند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالتماب صلی الله علیه و سلم اند پس حالات آن جناب را صلی الله علیه و سلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بیعد و احصا محض از دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه گونه بر آن جناب فائض می شد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات باوجود باوجود آن جناب منضم ساخت که آن برکات شامل حال جمعی کثیر می شد و موجب محبت و اعتقاد می گردید و این نعم که در طفلی و عنفوان بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم فائض می شد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد باوجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم جلیله فخیمه را تصور کند که این همه بلا سبب و بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی بنده می شود همین قسم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض می گردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی است از شیون

رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقهٔ استحقاق و استدعا
و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکاثره
می گردد و مراقبه وجه الله ملاحظهٔ همین شان است و اصل آن انعامات
ایجاد است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات
است فاما جهت تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجوه
انعامات معنی وجه الله به نسبت هر کس علاحده می باشد و گمان نبرند
که درین صورت عبث در فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث
سفاهت است و ذات الهی جل شانه ازان منزه و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای
این کس که بر وی انعام می شود چیزی دیگر گرفی الواقع حکم و مصالح
منظور است پس در پیدایش مثلی اشیا است خصوصیت باین
کس هیچ ندارد و مثلا خلق ارباب دانش و کمال نظر بحکم و مصالح منظوره
ان حاکم حقیقی است فاما گر غیر اینکس را علم و دانش عطا میسر نمود بلکه در
حیوانات این کمال میداد هیچکس را هیچ امر نبود که دست خدا را جل
شانه ازان سو مصروف ساخته باین سو متوجه ممازد و این نعمت

را بایشان رسانند پس عنایت مخنصه و رحمت صرفه او مست له

هر کس را بانعامات باهره متکاثره نواخته و به بسیاری از نعم هر یک

را تخصیص فرموده همین شان را که منبع رحمت کامله لاغرض است

بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره و باطنه اند که

لاغرض خالص شده اند و وجه الله از همین آثار شناخته میشود و

مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شانه

و بیانش آنکه هر بندهٔ مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت

بنابر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و ادامر او بجامی آرد اما دنی

الهمت پس بنابر خوف نار و طمع جنت و اما عالی همت پس

بنابر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در زمرهٔ اهل

اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک ملازمان خاص ذوی الاعتبار هرچند

خلاص از نار و تزید درجات جنت بر حصول عزت مذکوره یقینا

مترتب میشود بلکه از توابع و اثاران ست لیکن ارباب همت عالیه

را باین امور التفات نمی باشد بلکه مقتضای ایشان همان انسلاک

در سلک خاصان نسب و بس پس لابد در دل هر یکی ازین هر دو فرق

انسیتی والفتی باخالق خود حادث میگردد و روز بروز افزون میشود تا اینکه در حق بعضی بندگان شده شده تمام مراتب تمنی و طمع و خوف از دلش محو و منسی میگردد و محبت والفت حضرت حق اینچنان در دلش مستحکم می نشیند که او امر را بجای آرد و حصول هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمی گذرد هر چند حصول عزت واعتبار بر ان قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب بر حصول عزت واعتبار فاما در ادای اوامر از خاطرش تمنی حصول عزت واعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و همچین از منهیات پرهیز می نماید صرف منع او تعالی ملحوظ میدارد هر چند محفوظ ماندن از مذلت در ملأ اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات از عذاب نار منفرد بران مترتب فاما این بنده را هرگز متخیل نیست محض رضا بنا رضای حق تعالی مقصود وی گشته همینکه میداند که در بجا آوردی اوامر حق رضای اوست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد و هرگاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضامندی

و ابد تر از هزاران مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و
اعتبار و دخول در زمرهٔ اذلا بلکه بد تر از هزاران عذاب دوزخ می پندارد
پس چنانکه وجه الله توجه رحمت الهیه است بسوی بنده لالغرض
همچنین وجه العبد رو آوردن بنده است بسوی خدا تعالی محض بنابر
رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی
توقع از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نار و همانا که به همین مضمون
اشارت است درین آیات اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا فَاٰوٰی وَوَجَدَكَ
ضَآلًّا فَهَدٰی وَوَجَدَكَ عَآئِلًا فَاَغْنٰی این هر سه آیت اشارت است
بوجه الله تعالی و هر سه آیت اخیره اشارتست بوجه العبد و چون وجه الله
باثار آن و مقابل آن شناخت پس طریق مراقبه آن اینست که
نظر خود را بهمان شان که منشا رحمت لالغرض است متوجه سازد
و علی الدوام نگاه خود را بان دوخته ملتجی و سائل بزبان حال و قال باشد
که هرگاه اینقدر نعم جلیله بر من بابر محض بلا استحقاق و استعداد
مرحمت فرموده پس فلان نعمت عطا فرما هر چند جاهل و خطیر است
و من نهایت نالائق و عاجر فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر

بہیچ امر نیست واین مراقبہ گاہی بلاجہت می باشد وگاہی مقید بجہتی ازفوق یا تحت موافق توجہ باطن مراقب متصور می گردد وسبب این مراقبہ عنایت خاصہ از جانب حق تبارک وتعالی متوجہ حالش میشود وعنایت خاصہ را صورتی خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم با آنکہ تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریدہ شدہ فاما چون عنایت خاصہ در خلق حضرت آدم مصروف شدہ صورت خاصہ آن بظہور پیوست وبہ ہمین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی کہ خَلَقْتُ بِیَدَیَّ وہمچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین بمعراج واختصاص حضرت موسی بکلام بر کوہ طور وبسبب ہمین عنایت خاصہ عظمای بارگاہ ایزدی زیادہ تر ازوی راضی می شوند واو مقام درانجا مانع نمی شوند وبعزت ووقار اورا جامی دہند پس برین مراقبہ باالتزام عزائم شرع شریف وارضای عظمای بارگاہ الہی مواظبت ومداومت ورزد واین بمثابہ ارضای اہل دربار وملاحظۂ چہرہ پادشاہ است فاما پادشاہ را بسبب جہل کہ لازمۂ بشریت است اطلاع برحال ومال کسی نمی بود لہذا باوجود حاضر

باشی وخوشنودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب

اندیشهٔ بدطینتی وخیانت وخباثت آنشخص منصبی ودرامی

نوازند تاکه بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسد وامن از طرف وی

حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر وباطن هرکس

وناکس است دران بارگاه بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی

سرانجام یافت وکماینبغی درست شد ومقبول بارگاه ایزدی گردید

وحقیقت باطن بنده نود درآنجا هویدا است پس نوری مقدس ازلی که در

ازل نصیبهٔ هرمومن مقدر شده بوی مرحمت می شود وآن نور تخم عقل

است وعقل شجر آن وایمان ثمر آن وآیه * ربنا اتمم لنا نورنا *

به همین نور اشاره می فرماید پس این مراقبه وجه الله را آن نور مثل

ستاره تابان از دور نمایان می گردد وآهسته آهسته نزدیک

می شود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و

مانند نور بصری که مدرک الوان واضوا است خاصه آن نور دریافت

مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ

مخلوق است وسخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است

این بود برای دریافت رضای او تعالی است و طریقش آنکه هرگاه
قصد کاری خواهد کرد یا به امری متوجه خواهد شد تغیری نمایان در تجلی که محاذی
کمال او ست پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از آن رضا یا
نارضا را توان فهمید بعض اشخاص آن چنان می باشند که معامله
ایشان از قاب تجاوز نکرده و ایشان را از همان راه بر رضا یا
نارضا آگاه می سازند مثلا هرگاه قصد می کنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا
بان متعلق است بشاشت و انشراح در قاب ایشان و وفور
رغبت بسوی آن کار در دل ایشان پیدا می شود و اگر نارضامندی
بان متعلق است سآمت و انقباض و نفرت و رمیدگی لاحق حال آنها
می گردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قاب کرده است و بمقامات
عالیه رفیعه رسیده اند پس ایشان رضا و نارضای حق جل و علا
را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است
دریافت می نمایند و این تغیر که در تجلیات حادث می شود ذات پاک
حق جل و علا از ان منزه و مبرا است تفصیلش آنکه آثار عامه که از ذات
پاک بیچون و بیچگون صادر می شود در ان آثار تغیری اصلا نمی بود چنانکه

الان کما کان وحدت اوست همچنان بنسبت آن آثار بر

یک وحدت است که از ازل تا ابد گاهی در ان تغیر نیست واما

بنسبت امور خاصه پس تغیری می شود و مثال این تغیر و عدم

تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک جا است و آثار عامه

ان حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف

مقتضی اختلاف ذات یا وضع و مکان آفتاب نمیشود در روز رستخیز

اثر خاص از وی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکان وی مبدل

خواهد گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور

آثار خاصه تبدل و تغیر می شود و این تغیر در ذات پاک وی نیست تعالی

شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی از صورت خاصه می باشد در ان

صورت تغیر پدید می اید و این تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان

است چنانکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد

موت جسم موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب می گردید همه مبدل

می شود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می باشد بواسطه این

جسم عنصری مستور و مخفی گشته و بادی اتحادی پیدا کرده که معامله

با جسم می شود منسوب بان حقیقت می گردد مثلا می گویند که نزد زید رفتم
و پیوسته باوی نشستم و او را چنین و چنان کردم و همین که انسان
فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مرموده
بران جسم نمیتوان کردان وقت هیچ کس نخواهد گفت
که نزد زید رفتم و پیوسته باوی نشستم ذات منزه آن بیچون
و بیچگون همچنین در صورتی و لباسی متستر شده نمایان می گردد
این قدر فرق است که حقیقت انسانی مقید بجسمی می باشد
پس نمیتواند که بواسطه جسم دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت
حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بر اطلاق خود باقی است به
صورتی که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغیر میشود و ازین جا
واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاتی که اخص خصوص دارد پیش
می آید فاما از ان ذات دور تر می باشد پس این بنده با کمال دارضا
نارضای حق تعالی در هر امر معلوم می شود و متوهم نکردد که احکام شرع
متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام شرعیه به همان طور است
از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در امور مباحه پیش خواهد آ

مثلا معلوم این بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن کو مباح شرعی بود منجر بنا رضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است و سالک را چون این کمال دست میدهد بمرتبه مکالمه فایز می شود و وجهی من وجه کلیم الله می بود کو کلام حقیقی درمیان نباید چه فهمیدن مدعا و مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم می شود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را هم دریافت می کند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا سرانجام خواهد داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت برحالش بجوش خواهد آمد و عظمای آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخص کار آمدنی مخالف حکمت است مقرر او را بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را

تو نصف را تمرا از بر ہمان خدمت خواہد ماند یا از منصبی بمنصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و در این مقام اہل ولایت را پرتو نبوت دست میدہد اگر برسانیدن اموریکه بر ایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر برسانیدن آن مامور شوند پس به پرتو رسالت ترقی می نمایند و اگر باوجود آن بمخاصمه و مقابله ہم حکم شود به پرتو اولوالعزمی مشرف می کردند و در این مقام بعضی خلیفه الله می باشند و بعضی خلیفه الله نمی باشند خلیفه الله کسی است که برای انصرام جمیع مهام او را مقرر کرده مانند نائب سازند و ہر که این چنین نباشد پس وی خلیفه الله نیست اگر چه احیانا کاریکه از دست خلیفه الله سرانجام می شود از دست دیگری سرانجام می کنانند اما آن دیگر خلیفه نمی باشد آری صاحب خدمت بلا ریب می بود و مثالش بظاہر آنست که گاہی پادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آن خواص ہر چند کار وزارت را سرانجام داده اما وزیر نشد و این مقام نہایت راه نبوت است و راه ولایت

بعد آن ہیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم * باب چهارم در بیان طریق

سلوک راه نبوت * وآن مشتمل بر شش افاده است * افاده * طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه و ادای عبادات شرعیه بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابدیست رسوخ قدم در مقام توبه است تفصیلش آنکه اول طالب اینطریق را باید که منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال واقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در عبادات این همه را از کتاب و سنت تنقیح و تفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب و سنت است فبها والا از علمای محدثین استفسار کند بعد از ان انعام حضرت حق و تربیت جواد مطلق که در باره این ذره بیمقدار مبذول شده بار بار بملاحظه چست و تصور درست در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز روبروی بصر بصیرت خود مرة بعد اخری پیش آرد بعد از ان در خلوت نشسته در نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیقی در حق مثل این عاجز بی مقدار که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقبح است و این معنی را در

ذہن خود چنان مستحکم سازد کہ عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در
ذہن او قرار گیرد حتا کہ اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را
حالت قشعریرت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید کہ ہمہ
منہیات شرعیہ موجب ہمین امر میشود کہ از تصور وقوع آن مو بر تن
می خیزد باز این امر را در ذہن خود مستحکم سازد حتا کہ قبح این منہیات
عقل و قلب او در اقرا گیرد و در باطن او بہ نسبت آن منہیات
خوفی و وحشتی پدید آید حتا کہ صدور آن منہیات را از خود بجای وقوع
خود در مہلکہ جان و مال و آبرو از تہ دل شمارد و بعد ازان عظمت
قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب خود ملاحظہ
کند کہ این صفتی است از صفات ازلیہ ربانیہ کہ آنرا بعالم امکان
بہ ہیچگونہ مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود
در کسوت زبان عربی ہمان وصف ازلی و کمال ذاتی خود را انزال
فرموده ہمون را واسطہ فیما بینہ و بین العباد کردانیده بمثابہ آنکہ
پادشاہی عظیم القدر دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست
خود نگہدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایہ

هرگز لیاقت التفات بادشاهانه پیدا است دهد واو را امر فرماید که هرگاه
که ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی و مرا همین وجه
بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود
مصروف خواهم ساخت پس اگر در حال این فقیر نیک تامل کرده
آید و از قانون ادب فی الجمله مسامحتی ورزیده شود و اشکال گفته شود
که اگرچه بظاهر در دست آن فقیر یک جانب دستار است لیکن
فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت اوست
القصه عظمت این کلام پاک در ذهن او بحدی مستحکم نشیند که وقتیکه
نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آن کلام پاک را بان مصحف ملاحظه می نماید
بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت
آن کلام پاش پاش می شود و باز اگر این ملاحظه می کند
که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم
او را بر زبان خود بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل
مال و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینه خود بهم الصق اودا
بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بمشابه آنکه یاقوتی

درخشان بدست مفلسی کم مایه افتاده باشد پس اگر او را می باید نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره می شود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه کرده مالکیت خود را بر آن یاقوت تصور کند در بادیهٔ حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک در ذهن او کما حقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که یومی را از ایام متبرکه اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی خالی داخل شود و الحاح و نیاز پیش از پیش بجناب رب العالمین بکار د که بار خدایا من به همه وجوه عاجزم و تو بر همه چیز قادر توبه که قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بیغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است *شعر* تو چون ساقی شوی در تنگ ظرفی نمی ماند* بقدر بحر باشد وسعت آغوش میناها* بعد از آن صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه فاتحه و تاکد عزیمت بگزارد و در اکثر ارکان

خلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد بعد ازان ہمان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او
وکمال تنزه از منہیات شرعیه ملاحظه نماید اگر حالت مرقومة الصدر در باطن
پدید آمد و ظاهر و باطن ادرا فرا گرفت وتمام خیال و قالب و وہم او در ہمان
حالت فرو رفت فبها والا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت
نماید باز روز دیگر ہمچنین کند تا که ہمان حالت رو دہد بعد ازان در اثنای
ہمون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان خود
و در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آن کلام پاک و
ومعاطنت او فیما بین الرب وعباده ستینه او را مالامال ساز د وسرور
وابتهاج بملابست آن کلام پاک کاسه سر او را پرساز د پس نظری
که ممروج بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید انداز د و بگوید که بار خدایا
این کلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم و وسیله خود کرفتم و باین
حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت واجتناب
منہیات آن بنسبت این طالب که تمتک بر خص بلا ضرورت
وغیرہ حی او از جمله منہیات است مجملا ملاحظه کرده عقد توبه کند تصویرش

آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب اشیا نزدیک او فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود یاد میکند البته نزدیک یاد کردن این قسم مغلظ همتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب از ان امر از ته دل او مثل میخ فولادی می خزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد یمین می گویند همچنین همت قویه از ته دل خود بر آورده و بقران مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بار خدایا بر عنایت تو توکل کرده تا بحکم شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بار خدایا من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس به محض کرم خود این عقد را باتمام رسانی بعد از ان او را علی الدوام بمراعات عقد توبه التفات ضرور است که در حضور مالک الاملاک که قادر علی الاطلاق و عالم السر

والخفیات وشدید العقاب وسریع الانتقام است این عقد را
منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز کنم و داغ نقض عهد بر
جبین من علی الدوام باقی ماند بمثابه آنکه شخصی در محکمه پادشاهی
عالیشان صاحب قدرت وانتقام مچلکه داده باشد که فلان چیز خواهم
کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در هر حرکت و سکون و هر قول
و فعل ملاحظه آن مچلکه میماند یعنی هر گاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی
یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور میکند اولا او را در میزان
عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن
بعد ازان او را بر روی کار می آرد و نیز او را می باید که خصوصیتی زائده
و مناسبتی قویه بسبب قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه
قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث الاعظم اعتقادی
عظیم هم میرسد و وقتیکه آن بیعت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر
اعتقاد سابق او را هم میرسد که خود را از زمره غلامان آنجناب و از
جماعت حلقه بگوشان آن عالی قباب می شمارد همچنین اعتقاد عظمت

قرآن اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است اما این طالب را بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد ازان همین توبه را بر دست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز دران جزو زمان از امثال و اقران باشد اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست و اتباع آن عزیز را فرع آن و پر ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجه اعتبار ساقط می گردد اینست تصویر مقام توبه بر وجهی که مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع اس جلیله است و از عمدهٔ آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربهٔ صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر دست عزیزی بیعت می کند عنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه می شود و او را از مواقع ارتکاب معاصی و مظان ملابست منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه متحقق می شود یکی آنکه آن عزیز باوجود وجاهت عند الله کامل النفس

قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق جل وعلا همان حریز
را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از
ارتکاب معاصی امر فرماید پس آن عزیز بتدبیری از تدبیرات خواه
در منام خواه در یقظه در میان آن طالب وآن قبایح حائل گردد ودیگر
آنکه حق جل وعلا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب
لطیفه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب گردد واین لطیفه
بوجه من الوجوه منسوب بان عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله
اطلاعی نداشته باشد بلکه ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بان عزیز
باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پردهٔ غیب
هویدا شده چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون
بازلیخا در خلوت تنها شدند وآن عاشقهٔ بیحال طامع حصول وصال گردید
صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته
پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید وباعث برهم
شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال
یوسف علیه السلام خبری نداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام

بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله را برهم
زدند چون این هردو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این
هردو طریق در قران حمید بر وجهی متحقق است که در هیچ یکی از ممکنات
متصور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با
هیچ یکی از حقائق امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین
الواجب والممکن دوجانب اوعنداﷲ بدیهیست که کسی را ادراک
آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه
وکمالات ذاتیه حضرت حق است وعلاقه که درمیان صفات و
ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت
حق بسوی حفظ این طالب باکمل وجوه مبذول خواهد شد خواه بطریق
اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از
جانب همان حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب
وامور منکره بوجه من الوجوه درمنام یا در یقظه حیلولتی واقع خواهد شد یا باین
طریق که حق جل وعلا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه
بسبب برکت توسل بقران محافظت طالب خواهد نمود *افاده ۲۵*

چون طالب راه بوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد او را
لازم است که قدم همت در مقام ذکر ایمانی و مراقبهٔ صمدیت راسخ کند
اما ذکر ایمانی پس طریقش آنست که اولا تحقیق معانی لغویه قرآن و
اذکار منقوله و ادعیهٔ ماثوره نماید اگر خود عالم بفنون عربیه است فبها و الا
این امر را از محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الایدی و
الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بحر لغت عرب
اول التفات نورزد و بهوشکافی متعمقین فنون ادب که خود را برای
فتحیات نمائی محققین عربیه قرار داده بزعم خود غیر از اهل اسلام
راه مقصود زدند مغترنشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در
لهو و لعب است * بیت * ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی * کین
ره که تو می روی بترکستانست * بعد از آن خلاصه این معنی و تفاصیل این
مضامین بر وجهی که در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و اورا در
دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن با اذکار و
ادعیهٔ ماثوره بزبان ما بین الجهر و الاخفا در اکثر احیان شروع کند
و اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات مقیده می باشد

اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد وحد جهر مفرط از مثل اذان وتلبیه باید فهمید وحد اخفای مفرط از کوشش تصور باید کرد وحد وسط از کلامیکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب ومجالس اهل تمیز واقع می شود قیاس باید کرد وباید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود ازان حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه ان حالت متحقق باشد ان ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید اما بدون تحقق ان حالت پس آن ذکر را از جملهٔ ریاضات نفسانیه باید شمرد وبالجمله در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید کرد که طبیعت ذاکر رو بملال ارد وبه خمول وکسالت انجامد بلکه بتدریج نفس را بان معتاد باید کرد واما مراقبهٔ صمدیت پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول وثالث مذکور شد ملاحظهٔ انعامات حق وعجائب قدرت آن قادر مطلق است لیکن اینجان سر ورو ابتهاج ودید قصور واحتیاج وانکشاف عظمت حضرت حق واذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقر مراقبهٔ صمدیت است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم

مشترکه و تأثیرات عادیه حادث نمیشود مثلاً انزال غیث و انبات زرع هرچند از نعم جلیله است لیکن ازینکه درین نعمت همه افراد انسانی اشتراک دارند از ملاحظه این امر شخصی عامی را حالت مرقومة الصدر حادث نمیتواند شد و همچنین خلق سموات و ارض و ایجاد اجرام نیره علویات کرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است لیکن چون این امور هرروز پیش روی انسان در اکثر احیان می نماید ازین سبب بملاحظه این امور ذهن او را به کمالات حضرت حق انتقال متحقق نمی گردد لهذا بر طالب لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یا بر ابنای این فائز شده و عجائب قدرت که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید و قصصی که مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار روبروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن عظیم بالاستحقاق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا سررشته مراقبه صمدیت بدست آید و چون مراقبه صمدیت بر وجهی که در باب

اول و ثالث مذکور شد ذہن نشین او گردد آن را ممزوج بذکر ایمانی
سازد ذاکر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت کند و الا بعضی
اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف نماید و در مبادی حال
فکر را از ذکر اہم داند و از ذکر ایمانی مراقبہ صمدیت را مؤیداتی ہست
کہ بسبب آن مؤیدات ذکر و فکر رونق می یابد و آثار او بقوت و
سرعت ظہور می نماید و از اعظم آن مؤیدات دلتوانی او خدمت
خلق اللہ است خصوصا خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح
حاجات ذوالحاجات و خبرگیری مرضی بالجملہ سعی کردن در حق کسی کہ
از تحصیل حوائج خود فرو ماند و دروازہای حصول مطالب بر روی او
مسدود گردیدہ بالجملہ چون مداومت بر ذکر و فکر خواہد کرد البتہ مفتاح خزائن
سعادت دارین کہ حب ایمانی است یا و مسلم خواہد شد و حدوث ہمین
حب علامت است کمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث

ہمین حب معلوم میشود کہ ذکر و فکر بکمال خود رسید * افادہ ۳ *
چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لابد کہ طایر باشد پرواز ہست
طالب بر اشہر اعلام این راہ و اظہر علامات اینطریق کہ فناء

ارادات است خواه رشید چنانچه در باب اول مذکور شد و حصول همین کمال علامت استکمال حب ایمانی است باید دانست که تخلیه نفس از اراده در راه نبوت بمنزله شغل نفی است در راه ولایت که این هر دو شغل اصل الاصول این هر دو طریق است بیانش آنکه کمال سلوک راه نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقهٔ عبودیت است و پر ظاهر است که خود را مثل سب نکب و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادات و عزائم پاک کردن اقصای مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقهٔ عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاهتی حاصل میکنند لیکن این حصول وجاهت بر همین تقدیر متصور است که عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی به بعضی اشیا امر بفرماید و این عبد نصیحت شعار بذکای فطرت خود دیده اند که در امتثال آن امر کار خانه از کار خانجات مولای او برباد خواهد شد پس اگر این عبد دریغ فهم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فهم خود را مداخلت ندهد البته راه ملامت

وعتاب را بر خود مسدود ساخته باشد و اگر بحکم عقل و فهم خود دران فی الجمله مداخلتی نماید و بسبب این مداخلت هیچ معاملتی از معاملات وهی بهم نشود پس اگرچه شرعاً محل عتاب وملامت خواهد شد لیکن بنابر سعی در اصلاح معاملات مولای خود که علامت نصیحت وخیرخواهی است وبنابهی در حضور مولای خود خواهد یافت و وقتیکه این معامله عبودیت درمیان بنده نادان وجاهل ودرمیان مولای حکیم علی الاطلاق وعالم السر والخفیات باشد پس آنجا جز راه انقیاد وامتثال پیمودن خود را در مظنه هلاک وعصیان انداختن است ودراینجا نکته ایست که دانستن آن درین مقام پر ضرور است وآن اقسام تجلی ارادت است پس باید دانست که تجلی ارادت بر سه قسم است قسم اول وآن مقصود سالکین راه ولایت می باشد عبارت از بطلان خواهش وارادت است بیانش آنکه انسان را بسبب کمال رسوخ درمقام فنا رغبت وخواهش همه اشیای باطل میشود وبسبب انکشاف توحید افعالی بیخ عزم وارادة منقطع میگردد پس ایشان خود را مثل چوب یاسنگ در دست تقدیر می دانند ومثل جماد از خود رفته می

بباشند پس گویا که خود را فراموش کرده اند قسم ثانی و آن نصیبه سالکین مبادی راه نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر اراده حق جل وعلا را بیانش آنکه ایشان از اقتضا و رغبت و خواهش و شهوت خالی نمی کردند و عزم و ارادت ایشان بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان میجوشد لیکن بنابر طلب رضای مولای خود آن اقتضاء و رغبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند و این همه محض برای طلب رضای مولای خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند که آنچه انسب و اولی است همون را حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نیگذارد و دو مثل

بندگان منقاد از رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه از نسبت و اولی در حق بندگان است در همان امر ما را استعمال خواهد کرد و به همان چیز ما را مامور خواهد ساخت لهذا عقول و ادوات خود را در کارخانجات الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و عالم منسلک باشد کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او دخل ندهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد بلکه مثل خدمت کار دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود مرضی او شناخته دائما روبروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امریکه از جانب مولای او صادر شود خود را در همان امر بکمال چستی و چالاکی در آرد * افاده ۳ * چون فنای اراده بکمال خودی رسید و علامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهدا مراقبه عظمت پیش گیرد بیانش

آنکه چنانکه سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکهٔ یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از انکه ملکهٔ یاد داشت در طلب نفس ایشان می نشیند آنرا ببعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع کاینات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صمد در کثرت کونیه از آن ذات منبع لحرکات یا قرب معیت وجودیه باین طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکهٔ یاد داشت صفت سلطنت وحکومت را مضموم نماید و مضمون

لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ

را ملاحظه کند ومعیت وقرب علمی را پیش نظر خود دارد وانبساط بساط سلطنت وحکومت او را بر آسمان وزمین وبر وبحر وعمران وخراب وبسیط ومرکب ودرون وبیرون خود را بر انگارد پس هر حرکتی وسکونی که از ویا از غیر او صادر شود بمجرد دیدن آن حرکت وسکون از ته دل او این مضمون سر برزند که این داعی تبارک وتعالی میداند ومی بیند وتو در دادر خلوات

وجلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام شخصی می ماند که آن شخص را به نسبت آنکس هم علاقهٔ ابوت وهم علاقهٔ تربیت وهم علاقهٔ ولایت وهم علاقهٔ سلطنت وهم علاقهٔ آقائی وهم علاقهٔ استادی وهم علاقهٔ پیری وهم علاقهٔ محبت وهم علاقهٔ محبوبیت بهم رسیده باشد و محض بر قرب وجودی اکتفا نه نماید یعنی محض این قدر دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت نمی کند تا که این هم باید دانست که آن شخص می بیند ومی شنود واطاعت مطیع واخلاص مخلص را قبول می فرماید وتحسین وآفرین بر ان می کند وثواب جزیل درعقبی وقرب ووجاهت در دنیا بران عطا می فرماید واورا از زمرهٔ خاصان خود می شمرد وعصیان عاصی را رد میکند وبران لعنت ونفرین می فرستد وعقاب شدید درعقبی وبعد وذلت در دنیا نصیبهٔ او میشود واورا در زمره کافران نعمت می شمارد وعفو معاصی عظیمه بطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص وشدت انقیاد باشد میکند وحبط طاعات جلیله بادنی معصیتی که ممزوج بخبث نفس ومشاقت حق باشد

می نماید بالجمله نکته گیری و نکته نوازی شان اوست ندانی که مقصود
ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که این مضمون
را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چه کار
می بر آید بلکه مقصود آنست که بال آن طالب در تمامی احوال مثل
حال کسی باشد که همراه شخصی که موصوف باین صفات مرقومه الصدر
است ملازم باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط سلطنت
حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود
تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع
آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان و هر موجی از امواج بحر
زخار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است
متخیل میگردد همچنین تدبیر واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات
مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد
در علویات و سفلیات مجموعا و فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه
از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثل حال کسی باشد
که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زخار در آویخته کند پس

اگر آنکس دریا را می بیند آنرا قابل تحمل ثقل خود نمی پندارد و اگر
هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود
بان متعذر می شمارد پس سبب ثبات خود غیر از ان شخص
چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که
مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از
امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمی تواند رسید و اگر آن شخص
دست من گذاشت پس در تمامی عالم مهالک من امست چه بر بحر
موجی از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد و درین امر هیچ موجی را
ز امواج امتیاز نیست واین ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند
که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا عدو ان شمشیر برهنه بر
حلقوم او نهند در اثنای این حالت آن طالب از صمیم قلب خود
می داند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من نه برداشته
است هیچ مضرتی بمن ازین امور اگرچه در بادی امر قطعی الموصول
باشد نخواهد رسید و هنگامیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از
سر من برداشت ذره موی پایمال و مگس بدحال که متعرض کار من شود

در اہمال کہ من کفایت می کند ولہذا پیشوایان این طریق کہ بخلاصہ این مراقبہ فائز شدہ اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین جبابرہ باوجود قلت اعوان و انصار مقابلہ بی پروہ نمودہ اند چنانچہ قصہ حضرت موسی علیہ السلام و فرعون مشہور و معروف است ثانی کہ مقصود ازین کلام آنست کہ بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب امور مہلکہ و بعد آن اصلا طاری نمیشود چہ این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لا سیما در حق طالبین راہ نبوت کہ خلاصہ اش تکمیل فطرت انسانیہ است مقصود نیست بلکہ مقصود آنست کہ خوفی و اطمینانی کہ از تہ دل سر بر میزند و عقل و ہوش اورا پراکندہ سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مہلکہ و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی و ایضاح این امر غامض یعنی تمیز درمیان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد پس میگوئیم کہ چنانکہ شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجہ بسوی چشم خود کند و بگوید کہ

من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لابد ما دامیکه آن چوب بعید از چشم اوست هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میکرد دیگر گونه تغیر در حال او دست میدهد و اهداب چشمان او باضطرار بند میگردد حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا نمی گیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمی کند پس همچنین این طالب صادق همه کاینات را مثل چوب دست ناک در دست حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت او می شناسد اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد اسباب امور ضاره و نافعه بر وطاری شود ایا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید نشنیده که حضرت ایشان باوجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب واهب العطایات بشری سعاد تمند طلب کردند و در اثنای طلب این جناب را هیچ گونه استبعاد حصول ولد

باوجود موانع عارض نشده و الاصدور دعا که از صمیم قلب میبر

میزند از ان جناب متصور نمی شد و چون به حصول ولد از غیب مبشر

شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان هدایت نشان ایشان سر برزد

کہ انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقرا و قد بلغت من الکبر عتیا

افاده چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد و علامت کمالش آنست

که روح توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعض ارباب

کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت

پیش گیرد تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیون بیشمار

است منجمله آن شان حلم است که باوجود شدت مخالفت مخالفین

تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که

هرچند عصات بافحش قبائح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون

جبین نیاز بر عتبه او سایند و باخلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق

از جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب را

بکمال عنایت و مهربانی پرورش می نماید و آن جریمه قبیحه را نسیا

منسیا می سازد و تعذیب را به تنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان

عموم فیض است مثل انزال غیث و انبات زرع و امثال آن
که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف
دران اشتراک میدارند و دریای رحمت او همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن و منجمله آن شان وسعت
است که در نفس کامله انسانیه وسعت حوصله مونهایست ازان
میانش آنکه چنانچه بعضی نفوس کامله بشریه در مرتبه قصوی از
مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشتته و
معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده دل تنگ و پراکنده خاطر
نمی شوند بلکه هر امور توجهی مبذول میسازند و هریک معامله را
بخوبی سرانجام میدهند و هریک کارخانه را جدیگانه شایان اوست
میدارند نه بدی افراطی کنند که دریک کارخانه بهمگی همت خود غریق
شده کارخانه دیگر را بر باد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت تسلط
دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شدا
خودم تشان را فراموش کنند و نه چندان تفریط میورزند که آن

کارخانه بی رونق شود واهل آن چادر مذلت پوشیده در زاویه
خمول وتعطل بنشینند وهمچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت
عظیمه میدارند که هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات
والامزجه ومتغائر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آید که شایان
اوست ومعاملتی بر روی کار می آرند که پیمانهٔ استعداد آن شخص
پر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاص که مرا با ایشان بهم رسیده
کسی را از دیگران اگرچه اعلی وارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من
باشند حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام را دریافت کرده
معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد و بعد ازان باید فهمید که قدریکه فرق
در مابین کارخانه خدای وکارخانهٔ این نفوس کامله است همون قدر فرق
درمابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اکابر است و هر کسیکه
معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانجات
رنگارنگ ومعاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط
وسعت الهیه در ذهن او قرار خواهد یافت وهیچگاه اش شان عدم
اعتنا بعداوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران

نعمت آن جواد مطلق و در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت
اوامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه
بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی آن اشقیا
مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی نماید
بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق بر ایشان مواخذه می نماید
البته بهزاران طریق بر ایشان نعم متعالیه افاضت می فرماید بالجمله مواخذه
او در دار دنیا در اکثر احیان بمشابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود
راست که اگر چه آن پدر مشفق به مقتضای حکومت و حکمت خود
گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن سرزنش
و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را برباد
نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از قسم لطف و تربیت است
لیکن مقصود درین مقام آنست که این تادیب را بوجهی
نمی کند که آن پسر عاق محض برباد شود بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش
راه خلاص و بر اهم مراعات می کند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی
خود از ان مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید

البته راه نجات ازان مهلکه بر رو مسدود اگردد دوا صل این همه شیون
علو ذاتی است که پرتوه ازان بر نفوس کامه می افتد و بعلو همت مسمی
میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی در مرتبه قصوی واقع شده باشد این
امور خسیسه دنیه را چندان لیاقت نمی یابد که بسبب هجوم آن
امور تشویشی در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد
و لهذا بسبب دشنم ارذال در دل سلاطین عالی همت
غضبی و داعیه انتقامی حادث نمیشود چه آن کبرا این ارذال را مثل عبار
خس و خاشاک نمی شناسند و قابل انتقام نمی دانند بالجمله این علو ذاتی
الهی را باعتبار انشراح آن بشیون مرتومه الصدر و باعتبار ظهور
آثار ان شیون بمقتضای قانون کمت در عالم امکانی بالوهیت
مسمی می سازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد و علو
ذاتی را به مثابه تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را
بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره پس
طالب راه نبوت را بعد ظهور آثار مراقبه عظمت لازم است که مراقبه
الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبه الوهیت محض تصور معنی

الوہیت نیست بلکہ مقصود آنست کہ این کمال را تصور کردہ
ذات انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد کہ تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰہِ
اشارتی است باین وہرگاہ کہ معاملہ از معاملات مذکورہ او را پیش آید مثلا
ریاست قومی باو مسلم شود یا معاملات مشتبہ بر و ہجوم نمایند یا
کسی از مخالفان با او راہ مخالفت پیماید ہمین معنی الوہیت را یاد کردہ
بمقتضای آن شان الہی محض تشبہا باللہ معاملہ نماید بالجملہ باید کہ حال
او مثال حال شخصی باشد کہ وضع محبوب او در نشست و
برخاست وزی ولباس ومعاملہ مع الناس خیال وعقل او را مالامال
کردہ و در تمام بدن او سرایت نمودہ است مثلا وقتیکہ تکلم بکلام میکند
یا مشی برا قدام می نماید ہمان لہجۂ گفتار و وضع و رفتار آن محبوب
از ان ظاہر میشود ہمچنین اخلاق الہیہ در صلب نفس صاحب این
مراقبہ سرمی زند و در تمام قوای او سرایت می نماید* تنبیہ* باید دانست
کہ آثار مراقبات بسہ طریق ظہور میکند اول آنکہ چیزیکہ طالب حق
مراقبہ آن میکند لوازم ہمان چیز در نفس او پدید می آید چنانکہ شخصی
کریم النفس غذای لطیف می خورد و مفلس گرسنہ دیدہ سوال بران

فتاده وخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از ان عذاب ان مخلص
هم میدهد همچنین چون طالب حق دیده بصیرت خود را مروج بشرط
طلب وکمال خواهش برشانی از شیون الهیه مثل عظمت یا
الوهیت یا بر معاملتی از معاملات ربانیه که در میان آن کریم مخلوق وبندگان
خاص او گذشته مثل خلت ومحبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم
آن شیون وآثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت
نفس او که مصفا از زنگ نامرضیات می باشد منعکس میگردد مثلا
اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم می رسد
وقهری وحکومتی بر بعضی کائنات حاصل می شود واگر مراقبه الوهیت کرده
او را وسعت حوصله ومعامله شبیه بحسنه ونگه عفو وحلم بدست می آید
واگر مراقبه خلت کرده بر وبعضی معاملات خلت مثل مکالمه ومسامره
هویدا میگردد ودوم طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلی
وملأ سافل وارواح مقدسه وقلوب صلحای بنی آدم واین امر در باب
اول در اثنای ذکر ثمرات حب ایمانی به تفصیل تمام مرقوم شد وطریق
ثالث نوافل عطایا است بمشابه آنکه مفلسی دید خود را در ابراطعمه لذیذه

وفواکه بامزه وابسته ذخیره دوخته ومتوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری ازان اشیا هم باو عطا کرد وچیزی دیگر که مناسب این مفلس بود که از جنس آن اشیای مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلا آن مفلس دیده طمع را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان شده بود مالک آن طعام لقمه ازان غذا هم باو عطا کرد وچیزی از نقد هم باو بخشید تا حوایج خود را بان نقد انجاح نماید ودر بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را بران دوخته بود نمی دارد مثلا مریض است وطمع حصول فواکه لذیذه می دارد پس لابد مالک آن فواکه آن مفلس را باعطای چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلا کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد این عطایای غیر متوقعة الحصول را نوافل عطایا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات ادمی نماید البته بنوافل عطایا فائز میگردد مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن واین نوافل عطایا منضبط در قاعده یا منطبق بر قانونی که عقل

بشریه آن را ادراک کند نمی‌تواند شد چه تعین عظمت نافله بر مناسبت
آن یا آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب
است مثلاً شخصی در بدو فطرت ذکی العقل مجبول شده و در آوان
طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت نموده پس آثار آن
مراتب شد یا نشد اما شدت ذکای ذهن و قوت فطانت در علوم
مرضیه حق بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول
است توفیق عبادات و ملکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این
امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلاً مناسبت نمی‌دارد به همین
سبب اکثر طالبین راه حق با شغال و اعمال این طریق مزاولت
می‌نمایند و چونکه آثار آن را کماحقه در خود نمی‌یابند صدای حرمان و
کلمات یاس و ناامیدی از ایشان صادر می‌شود حالانکه نمی‌فهمند که
شاید که از برکت همین اشغال و اعمال امری دیگر از امور مقبوله عند الله
کو که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و از
جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال و درمیان این امور عقل
ایشان به حقیقت کار نرسیده باشد و همچنین بعضی از طالبه این

راه که قصص ماشبهٔ اهل کمال می شنوند که فلان کس را بسبب فلان شغل و عمل فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجامی آرند و ثمری ازان کمال در خود نمی یابند در بادیهٔ تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص می نمایند وگاهی در تصور شروط و ارکان عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که ازان کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که این کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب و هو الهادی الی طریق الرشاد * افاده ۹۵ * چون مراقبهٔ الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام کمال و تکمیل باو مسلم شد و مرتبهٔ خلافت من الله نصیبهٔ او گردید بعد ازان بعض الکملین را مقامی رومی نماید که علت تحریر و تقریر بر قد تصویر او کوتاه و نازیبا است و این مقام مقام انکشاف وجه الله است که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ رمزیست بسوی این معنی غامض هرچند احتیاج این مرام به تقریر و کلام مقصود نیست * ع *

لذت می‌شناسی به خدا تا نه چشی لیکن تخیل آن هر چند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن می‌تواند شد مثلاً احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیهٔ ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک اموریکه بین التجرد و التعلق است بقوت واهمه که بین العقل و الحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده بقوت عاقله که مماثل این امور در تجرد و بساطت است متحقق می شود و بر همین قیاس سائر لطائف انسانیه مثل ادراک تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفهٔ سر و ادراک وجود منبسط بلطیفهٔ خفی که لب لباب حقیقت جامعه انسانیه است که او را آفتاب می نامند پس از همین جا انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون و بی چگون و بی شبهه و بی نمون متعالی از تمامی تجلیات حتا که از تجلی اعظم که اصل همه

تجلیات است و مبرا از همه تنزلات حتا که از وجود منبسط که اشمل تنزلات است و منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی دریافت آن مرتبه ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه در حدیث شریف ان الله خلق خلقه فی ظلمة فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذلک النور اهتدی ومن اخطأه ضل اشارتی باین معنی رفته پس همان نور قدسی را در عقول سعداء ابد و فطرت ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور حق بمشابه نور بصریست که در مجمع النور کمون است و چنانچه سبب ابصار فی الحقیقت همان نور است و تمامی پرده های چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و شمع و نور آفتاب و ماهتاب از مویدات آن جدا اگر آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هرآینه آن شخص در زمره کوران معدود می شد و کور را از جرم چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس ورنادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا بسبب نور

آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت کار تامل کنند البته دریابند
که آلهٔ ابصار فی الحقیقه همون نور بصر بست اما چون آن نور از مداه
چشم می بر آید بسبب این بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار
ظاهره موید همون نور بصر بست بانجهت این انوار را بهم اسباب
ابصار میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت همان
نور است پس جای ادراک امور دیگر همچنین آلهٔ ادراک ذات بحت
و سبب توجه الی الله همان فطرهٔ نور قدسی است که در اوائل ظهور
ارواح طیبهٔ اهل سعادت کردیده و بعد از خلقت اشباح در ته
لطیفهٔ عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنهٔ انسانیه بانواع
رنگارنگ والوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط
آفتاب در شیشهای مختلفه الالوان والاشکال و بانوار ظاهرهٔ غیبیه
مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای
عظام انبساط و انشراح یافته نه آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب
حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی میشود بلکه آن نور قدسی
از ازل الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب

انبساط وانشراح آن کردیده پس اکرچه سالکان راه ولایت
وطالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق
جل وعلا بلطیفهٔ قلب یا بلطیفهٔ سر یا بلطیفهٔ خفی یا امثال آن مارا حاصل
شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا مارا توجه الی الله
دست داده اما اکر بحقیقت پی برند البته بدانند که سبب حقیقی
توجه الی الله همان نور قدمی است که درازل الازال نصیبهٔ ایشان
شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب و انبیا
بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار کرفته اند اکسیکه در
ازل الازال ازان نور محروم مانده مثل ابوجهل و ابولهب در حق او
این انوار ظاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرساند و مثل
کور خلقی در عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر
هست که سعاع همان نور قدمی دررنک لطائف انسانیه ظهور میفرماید
و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راه می یابد و در هر لطیفه
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف
حضرت حق که مناسب ان لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیکر نوعی

دیگر از من امور مذکور بر روی کار می آرد و این لطیفه نورانیه را به حجر بهت

ملقب می نمایم پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در چهره

شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند تصور باید کرد چون این مقدمه

ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت

شب نمایان میشود اگرچه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه

آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه والبسه [illegible]

ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه

در نور بسیط آفتاب منطمس میشود و چادر می [illegible]

بساط علویات و سفلیات کشیده می گردد و حقیقت [illegible]

مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه او منطمس میشود

و همگی فرع و اصل یکرنگ می گردد همچنین چون کار نفس کامله با حجر

بهت می پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود در افرو میریزد

یک شعاعی مقدس از حجر بهت سر بر میزند و تمامی لطائف را

همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سر تا پا حجر بهت میگردد

بمشابه آنکه در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن

آن شخص نرگس صفت دیده واگردد واین حال غیر آن حال
است که سالک راه ولایت را در مبادی سلوک طاری می شود که
قلب ایشان وسعتی کبرد و تمام بدن ایشان دران کم میشود
پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این حال در جنب بسط
حجر بهت حکم قطره به نسبت دریای احضر هم نمی دارد چه غایت این
حال آنست که تمام وجود سالک آله ادراک تجلی قلبی کردد و مال آنحال
آنست که تمام باطن آن صاحب کمال واسطه ادراک ذات بحت
شود شتان بینهما قصه کوتاه شخصی که تمام وجودش قلب کردیده ودا
جنب شخصی که تمام باطنش حجر بهت شده چه رتبه داشته باشد و چون
شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگران را باعث کدورت
وقبض میگردد در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه
آنکه شخصی مرادات عاوم دقیقه میکند و همه کار و بار او تعلق بقوت
عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت حواس ظاهره می شود مثل حدوث
پرده روبروی چشم یا پنبه در سوراخ کوش هیچ کونه در کار او خلل نخواهد
انداخت اینست آنچه از تصویر این مقام در حیطه تحریر در تاق

گنجایش می تواند کرد اما کنه آن مقام فَوَرَاءَ الْوَرَاءِ ثُمَّ وَرَاءَ الْوَرَاءِ * فائده * الواح خواطر طالبین راه بنوشت بسبب است بیلای حب ایمانی در رسوخ فنا ارادهٔ از نقوش امانی مصفا و مبرا می کردد بحدیکه طالب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی از نعم کونین در خدیقهٔ ایشان استقرار نمی کیرد و التفاتی بسوی تره‌فهات دنیا و عقبا از صمیم دل ایشان سر بر نمی زند حتا که یک بار اسم مبارک الله که بر زبان او جاری شده اکر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و بسوی مبادلت این طاعت یسیره بنعمای کونین ترغیب نمایند هر آئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود القصه بصاحب این حال نامهٔ اعمال برای استرضای حضرت ذی الجلال بجای آرد و بس * وَالَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ * بیان شان اوست و چون ارباب این طریق از مقام شکر محبت تجاوز می نمایند بمدارج عالیه ترقی می فرمایند و در مناصب رفیعه قائم می کردند دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طالب آنها و کراهتی

... متنفره طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها عادت متیوذ
... بآن وجه که بمقابله طاعات خود استدعای مرغوبی یا ازاله مکروهی
نماند حاشا و کلا بلکه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمی دانند
حتا که بمقابله آن امید وار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای
بادشاه عالیجاه در طلب استرضای او مدتی هائم و سرگردان مانده و
در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و حجامت داری و امثال
آن انتقالات و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی
سلطانی وکفالت و وکالت شاهی پایه بلند یافته و بخلعهٔ خاص ملقب
گردیده پس درین حال او را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت
مولای او موجود و در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز
نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش نمی تواند کرد زیرا بدین وجه که
آن چیز را بدل علاقهٔ چیلگی خود داند یا جزای ادای خدمات خود پندارد
چه مثل این نائب در حق او عیبی است بس قبیح که خود را از مرتبهٔ
عالی فروتر آورده در زمرهٔ اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای
این علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جملهٔ آن طلب

مرغوبات و تعوذ از مکروهات است استدعا از مولای خود میکند بس
همچنین وقتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت
فائز میشوند و قدم راسخ در مقعد صدق نصیبهٔ ایشان میگردد و بلحوق
رفیق اعلی فائز میگردند و به بندهٔ خاص و عبد باختصاص ملقب میشوند
البته میلانی بسوی امور مرغوبهٔ دارین نه با بر دخول آن امور در خزائن
مولای خود و عدم انجام آنها از طلب امری از امور اگرچه بس رفیع و
بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل
ایشان حادث میشود نه بروجهی که آن امور را بنا بر جزای اعمال خود
طلب نمایند بلکه بوجهی که مقتضای علاقهٔ عبودیت رونق کبر و لهذا
طلب حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب ازدیاد قرب میباشد
نه مورث بعد * نظم * موسی اندر درخت آتش دید * سبز ترمی شد آن
درخت از نار * شهوت و حرص مرد صاحب دل * اینچنین دان
و این چنین انکار * القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال
می رسند بسبب اختلاف استعدادات جبلیه سه فریق میگردند قومی
بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام

قبولیت مرغوبات و مکروهات کونین را و مصائب و مشکلات دارین
از امور خسیسه دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب مرغوب دفع
مکروه و ازاله مصائب و استحلال مشکلات از همتهم تمنی بشان
سر بر نمیزنند نه بسبب هجوم سکر محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و
مرغوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان در نظر این امور
مذکوره ذلیل که پایه ایشان بس بلند است از آنکه بامثال این امور
در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سر در ابتهاج بان مناصب
اعلی است از آنکه فرحتی دیگر طلب نماید اگرچه او را پایه عرض حاجات
بهم رسیده است بحدیکه بنظر عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای
او واجب الاجابت ونعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر در عرض
حاجات و استحلال مشکلات و طلب مرغوبات و استرداد مکروهات
و سعی در شفاعات بنابر استحکام علاقه عبودیت و اظهار حاجت
که شعار بندگی است و بنابر رحمت بر اهل اضطراب ذو الحاجات
چالاک و سرگرم میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی می باشند
که در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال مشکلات

و شفاعت ذوی الحاجات حادث می شود لیکن بسبب کمال تادب

و نهایت اعتماد بر کفالت حضرت حق با وجود کمال اعتقاد احاطه

ازلی بسرائر اشیا و بواطن امور باسان حال اکتفا کرده زبان

قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که حَسبِی سُؤالِی عِلمُهُ بِحَالِي

بیان شان امثال این اعیان است و حق جل و علا البته دعای حالی ایشان

قبول می فرماید و حوایج قابیه ایشان را انجاح مینماید بانوجه که مقتضای

قابی ایشان را وجود با ترتیب مردوی کار می آرد و ایشان را

بانک سائر عظمای محافل قرب را مطلع میسازد که ایجاد این امر محض

برای استرضای ایشان و تنفیذ اقتصای قابی ایشان متحقق

گردیده و این امر باعث مزید اعتبار و مورث کمال افتخار ایشان

می گردد و ایشان را از جاهی بس رفیعه بسبب این معامله

در امثال و اقران خود بدست می آید * فائده * اگرچه تفصیل یک

فرقه از این فرق ثلثه بر فرقتین اخریین من جمیع الوجوه غلط محض و خطا

صریح است * ع * هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است * لیکن قوم

ثالث را بنظر از دیاد اعتبار و جاه در ملاء اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست

برهیچکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور مقتضیات علاقهٔ عبودیت وحصول مقام ومسالمت فمابین الربه وعاشقه در وصول فیوض غایبیه بجمهور ناس بسبب سعی ایشان در شفاعات. بر قوم اول فضیلتی که هست برهیچکی از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله * خاتمه * در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش آمده اگرچه نفس این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده برحقیقت خود حجت قاطع و برهان ساطع است لیکن از بسکه درین جزوی از زمان اکثر ناس قال را برحال می شناسند نه رجال را بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیدا بهم رسانیده اند می باشد حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب را بر پاره از کلام که مبین ماخذ مضامین او باشد بذیل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر ماخذ آن که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ

گرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات لاسیما در نماز و تعظیم شرع شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت جبلیه از معاصی و سیئات در خرد سالی بر ایشان ظاهر و باهر بود القصه آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادات که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت باعانت آن کشاده گردد حضرت ایشان را بدست آمد و آن حصول ملازمت جناب هدایت مآب قدوهٔ ارباب صدق و صفا زبدهٔ اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجت الله علی العالمین وارث الانبیأ و المرسلین مرجع کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقایه و اعزنا و سائر المسلمین بمجده و عطایه است و حضرت ایشان از جناب ایشان در طریقهٔ

نقشبندیہ شرف بیعت حاصل شد و از ضمن حصول بیعت و برکت
... مات آنجناب معاملاتی پس شگرف رو نمود که بسبب ہمان
وقائع عجیبہ کمالات طریق نبوت کہ مجملاً ذ کرد و فطرت مندرج بود بہ تفصیل
و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجوہ جلوہ گر گردید
... ول و انفصال آن معاملات اینست کہ حضرت ایشان جناب
رسالت ... صلوات اللہ وسلامہ علیہ در منام دیدند و آنجناب سہ
خرمابدست مبارک خود حضرت ایشان را خورانیدند بوضعیکہ یک یک
خرما بدست مبارک خود گرفتہ در دہن حضرت ایشان می نہادند و
بعد از انکہ بیدار شدند در نفس خود اثری از ان رویای حقہ ظاہر و باہر
یافتند و بہمین واقعہ ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از ان
روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی کرم اللہ وجہہ و جناب سیدۃ
النسا فاطمۃ الزہرا رضی اللہ تعالی عنہما در خواب دیدند پس
جناب علی مرتضی حضرت ایشان را بدست مبارک خود غسل دادند
و بدن ایشان را خوب شستند و شو کردند مثل شستشو کردن ابا
مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمۃ الزہرا لباسی بس فاخرہ بدست

مبارک خود ایشانرا پوشانیدند بعض سبب همین واقعه حالات
طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید چراجیبای ازلی که در ازل الآزال
مکنون بود بر منصه ظهور رسید وعنایت رحمانی وتربیت یزدانی بلا
واسطهٔ احدی متکفل حال ایشان شد ومعاملات متواتره ووقایع متکاثره
پی درپی بوقوع آمد تااینکه روزی حضرت جل وعلا دست راست ایشانرا
بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی را از امور قدسیه که بس
رفیع وبدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا این چنین
داده ام وچیزهای دیگر خواهم داد وتااینکه شخصی بجناب حضرت
ایشان استدعای بیعت نمود حضرت دران ایام علی العموم
اخذ بیعت نمی کردند بنابرعایه ماتمس آن شخص راهم قبول نفرمودند
آن شخص بیش از پیش الحاح کرد حضرت ایشان بان شخص
فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب وقت
خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استفسار و
استیذان بجناب حضرت حق متوجه شدند وعرض نمودند که بندهٔ از
بندگان تو استدعا می کند که بیعت بمن نماید وتو دست مرا گرفته وهرکه

ودرین عالم دست کسی را می گیرد پاس دستگیری همیشه میکند
ارسال ترا باخلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران
معامله چه منظور است ازان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد کرد کو لکهها باشند هر یک را کفایت خواهم کرد والقصه امثال
این وقائع واشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا اینکه کمالات
طریق نبوت بذروه علیای خود رسید والهام وکشف بعلوم حکمت
انجامید اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت واما طریق استفاده
کمالات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از
طرق اولیاء الله مجاهدات وریاضات واذکار واشغال ومراقبات معین
کرده اند وهر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و
بسبب توارد ثمرات اشغال یک امری مستقر در نفس طالب
حادث می شود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد
وهمان امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل وعلا آن
امر دائما در نفس طالب موجود می ماند او را بسوی این امر ملاحظه
اشیانه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور

بهیر سد و الا و جوہر نفس او کامن می ماند و این امر را در عرف قوم نسبت می گویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانشمندی یا صنائع دیگر مثل موسیقی یا حدادت یا خیاطت می کند البته در نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث می شود از املکه الصناعه می گویند و آن ملکه دائما در نفس ان شخص مستقر می ماند خواه ان شخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری چون این شخص بان ملکه التفات می کند و در ابر روی کار می آرد آثار ان بر منصه ظهور میرسد و الا در پرده کمون مخفی می ماند چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله بر این قانون جاری شده که نسبت بعد تحصیل مبادی ان از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می اید اما بطریق خرق عادت بعضی نفوس کامله را اولا نسبت حاصل می شود و بعد از ان مبادی ان مثلا عادة الله بر همین قانون جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی نفوس کامله را بطریق خرق عادت اول لا همان مضامین

لطیفه اطلاع می بخشند و اسرار در اصطلاح قوم علم لدنی می خوانند و آن فنون اویسیه بدست ایشان ثانیا می آید بانکه احیانا در تحصیل مبادی نماسانده این فنون محتاج می شوند مثل احتیاج مبتدیان دیگر بانکه احیانا از مبادی عاری می مانند القصه حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی قادریه و چشتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه بسبب برکت بیعت و یمن توجهات آنجناب هدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الجمله تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت ایشان مانده زیرا که هر واحد از ین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان بتمامه بسوی خود میفرمود تا اینکه بعد انقراض زمانه تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا اینکه در همان یکپاس حصول نسبت

هر دو طریقه نصیبه حضرت ایشان گردید و اما نسبت چشتیه پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور حضرت خواجگان خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک ایشان مراقب نشستند درین اثنا روح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آن جناب بر حضرت ایشان توجهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مرور مدتی ازین واقعه روزی در مسجد اکبرآبادی واقعه بلده دهلی حرسها الله تعالی عن آفات الزمان در جماعت از مستفیدان خود نشسته بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک عاکفه بوستان آن محفل هدایت منزل منسلک بود و همه حضار آن محفل سر بجیب مراقبه فرو برده بودند و حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند بعد انقراض آن مجلس ملائک مانس بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل وعلا محض عنایت خود بلا توسط احدی اخذ از نسبت چشتیه ارزانی داشت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه بازوی همت کشادند و تجدید اشغالیکه این کتاب مستطاب

بر ان محتوی گردیده فرمودند اینست طریقه استفاده نسبت ثلثه را

استفاده سایر نسب مثل نسبت مجددیه و شاذلیه و امثال آن پس

باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بصیرت ارباب کمال را بکحل

بکمال قدسی میکرداند و بسبب کحل قدسی نور بصیرت ایشان حدت

افزی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد حتی که ایشان

بهر چیزیکه التفات کنند دقائق در دقائق آن چیز را کماحقه فراخور استعداد

خود دریابند پس گویا که جمیع نسبت ولایت در کمال سالک راه نبوت

مجملا مندرج می باشد همین که ادنای التفات بسوی چیزی متحقق شد

حقیقت آن چیز بتمامی شرح و بسط خود پیش روی بصیرت حاضر

گردید بدانی که مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است

بر ائمه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام اینست که در نفس سالک

راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک

نسبت هر صاحب نسبت گونه افضل و اعلی باشد می توان کرد

چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن فوق ادراک

هر جسم مشرق بقدر حدت وضعف خود میکند اگرچه اشراق آن

جسم اعلی واقوی از نور بصری باشد واسم اسلم * واما احد مبادی

رالنس باید دانست که تعیین اشغال واذکار ومجاهدات ومراقبات

حق الحقیقت ظل تشریع است وکسیکه در مقام قرب الفرائض

فایم می شود اگر آن عزیز از قسم انبیا می باشد لابد که صاحب شریعت

مجدده می شود والا تعیین اوضاع طرق موصله الی الله از جد طبیعت

او فواره صفت می جوشد و دران تعلیم و تعلم را گنجایش نیست

* فائده * درین کلماتی چند که مشتمل بر اشارت اجمالیه معاملات

حضرت ایشان است فوائد یست بس جلیله و منافعیست بس

عظیمه از انجمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و از انجمله تحدیث

به نعمت الله است که امتثال امر واما بنعمة ربک فحدث از ان صورت

می بندد و از انجمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق جل و

علا باشد وطلب صادق حضرت حق از دل او سر بر آورده او را به اجتهاد

بسوی مقام مطلب یابی خود تحریض گردد و از انجمله تنبیه جهله اهل

زمانیست که ولایت را از ممتنعات عادیه شمرده و منحصر بر اوائل

این امت دانسته قائل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده اند

والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً

باطناً وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه وسلم

الحمد لله تعالی که طبع کتاب مستطاب صراط المستقیم

بتاریخ نوزدهم محرم سنه یک هزار و دو صد و سی و

هشت هجری مقدس بتصحیح بنده عبد الرحیم صفی

پوری و محمد علی رام پوری در دار الاماره کلکته

مطبع شیخ هدایت الله صورت اختتام

پذیرفت ربنا آتنا من لدنک رحمة

وهیئ لنا من امرنا رشدا وصل

علی سیدنا محمد وآله و

صحبه وسلم تسلیما *